ظهیرالدین محمد بابرشاه

(شش محرم ۸۸۸ - شش جمادی الاولی ۹۳۷ ه)

نویسنده : پوهاند عبدالحی حبیبی

سال ۱۳۵۱ ش - کابل

شرح پشتی: تصویر ایام جوانی بابر ، که درسنه ۱۵۰۵ م
درکابل کشیده شده (موزه برتانیه)

128036

ظهیرالدین محمد بابرشاه

(شش محرم ۸۸۸ - شش جمادی الاولی ۹۳۷ ه)

PROPERTY OF
ACKU
4986

نویسنده

پوهاند عبدالحی حبیبی

نشر کردهٔ د بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

کابل ۱۳۵۱ هش

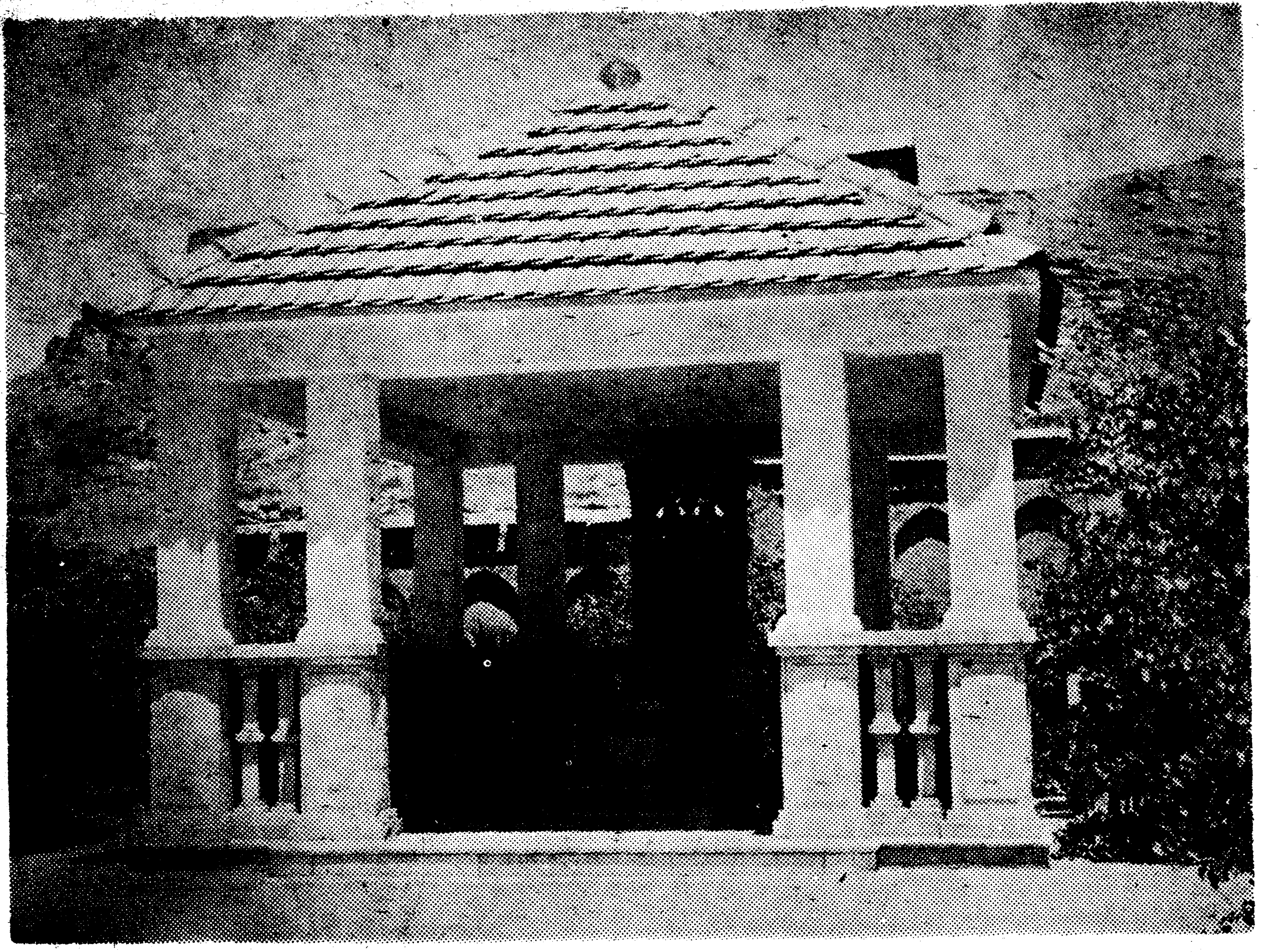

مقبره ظهیرالدین محمد بابر شاه واقع درباغ بابر —کابل

بخش اول

ظهیر الدین محمد بابر

و وقایع زندگانی او

دودمان و اسلاف او

محمد بابر ولد عمر شیخ، بن سلطان ابوسعید میرزا، بن محمد میرزا، بن میرانشاه ولد امیر تیمور است که سلسلهٔ نسب او در دودمان چنگیزیه قراچار نوین میرسد. و مادرش قتلق نگارخانم دختر یونس خان فرمانروای مغولستان است (۱) که بنسب بابر از طرف همین مادر به (۱۵) واسطه به چنگیز خان و اصل میگردد (۲)

بعد از مرگ امیر تیمور (۱۷ شعبان ۸۰۷ هـ - ۱۸ فروری ۱۴۰۵ م) ممالک وسیع او در خراسان و ماوراءالنهر بین اخلاف او تقسیم شدند، که از آنجمله وسعت مملکت سلطان ابوسعید میرزا جد بابر در سال وفاتش ۸۷۳ هـ ۱۴۶۸ م از آذربایجان تا سرحدات هند و از مکران تا ریگستان تاتار میرسید (۳) و بعد

---

(۱) این سلسله چنین است: ۱- بابر ۲- قتلق نگا ر ۳- یونس خان ۴- ویس خان ۵- شیر علی اوغلان ۶- محمد خان ۷- خضر خواجه ۸- تغلق تیمور ۹- ایش بوقا ۱۰- دواخان ۱۱- براق ۱۲- ایسان بوقا ۱۳- متوکان ۱۴- چغتای ۱۵- چنگیز خان.

(۲) نوشته ۲ عمل صالح، پادشاه نامه، اکبر نامه، انسایکلوپیدی اسلام ۸۴۷/۱، بابر نامه ترجمهٔ انگلیسی جان لیدن John Leyden و ولیم ارسکن W. Erskine ۲ ر ۱۶، بابر نامه فارسی ۷، تاریخ رشیدی خطی ورق ۹۵ نسخه مؤسسه شرق شناسی لننگراد.

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه جلد اول مقدمه (Cvi)

از سرگش پسر ان‌او بر مملکت دست یا فتند و از انجمله پسر بز رگ‌ا و سلطان احمد میر زا برسمر قند و بخارا و سلطان محمو دمیر زا بر استر آبا د ،و الغ بیگ بر کابل و غز نی ،و سلطان مرا د میر زا بر گرمسیر و قند ها ر، و عمر شیخ میر زا پدر بابر پسر چهارم ابو سعید بر فرغانه حکم‌میر ا ند ند.

فرغانه بقول خود بابر سرزمین دارای میوه وغله فراوان بوده که‌درشرق او کاشغر ، وغربی آن سمرقند ، و در جنوبش کوهستان ودر شمال آن اترار واقع بود، که هفت‌قصبه‌داشت و از آب سیحون (آب‌خجند)مشروب میشد، و در قسمت جنوبی آن‌اندجان پایتخت این مملکت افتاد ه بود، که‌در ما وراءالنهر غیر سمرقند وکش ، هیچ قلعهٔ بکلا نی قلعهٔ اند جان نبو د (۱)

تو لد و محیط پرو ر ش

درحرم شاهی عمر شیخ میر زا حکمران فرغانه‌رو ز ۶محرم ۸۸۸هـ - ۱۴ فروری ۱۴۸۳- م‌از بطن قتلق‌نگار خانم کود کی بوجود آمد که‌اورا‌محمد با بر (۲) نامیدند. میرزا حیدر دوغلات خاله زادهٔ بابر دربارهٔ نام و تولدش چنین می نویسد (بابر پادشاه‌درششم محرم‌درسنه‌ثمان‌وثمانین متولدشد،مولانا میر سر غیلا نی که یکی از علماء متبحر اولوغ بیگی‌بود، (شش‌محرم)تاریخ یافته‌است. التما س نا م ا ز حضر ت ایشان قد س سره‌نموده‌اند،بخطاب‌ظهیرالدین‌محمد مشرف ساخته‌اند . و در آن زمان چغتائی بسی تر ک بوده،... در السنهٔ ایشان ظهیرالدین‌محمد بدشواری جاری‌میشد بابر نام‌نهادند.درخطابت‌ومناشیر ظهیرالدین محمد بابر میخواندند وثبت میکردند ، اما به بابرپادشاه مشهورشد ...)
(تاریخ رشید ی ورق۹۶ ب نسخهٔ خطی مؤسسهٔ شرق شناسی لینن گرا د)

۱-با بر نامه ترجمهٔ‌فارسی‌عبدالرحیم‌خان خانان ص۲ طبع بمبئی ۱۳۰۸ هـ

۲- تسمیه بنام بابر در دود مان تیموریان معمول بود چنا نچه بابر میرزا بن بایسنقربن شاه‌رخ شا هزادهٔ هرات‌ا زبنی‌اعمام اوبود ، برخی ازنو یسنده گان متأخراین کلمه رابابر Babarنوشته‌اندتاریخ هنداز James H. Gense ✿

قرن نهم هجری که بابر در اواخر آن بدنیا آمده بود، در آسیای میانه و ممالک ماوراءالنهر و خراسان دورهٔ ریعان فرهنگ و هنر بود. خاندان امیر تیمور و دودمان امرای مغولستان در اوج فیودالیزم و نضج شاهنشاهی خود واقع بودند، و بابر از طرف پدر و مادر بدین دودمانهای پرورده شده در محیط مدنیت و هنر وثقافت منسوب بود.

خود امیر تیمور بن تراغای که مؤسس این خاندان است، باوجود صفات سپاهی گری و لشکر کشی های بزرگ وسفاکی ها که از اسلاف خود بارث

✿ تاریخ هند از Ishwari-Prasad ص ۱۵۰ طبع لندن ۱۹۵۴ وتا

ص ۳۰۶ طبع اله آباد ۱۹۳۳) درحالیکه درغیاث اللغت ص ۹۶ بضمهٔ باست ار سکن معنی این کلمه را Tiger نوشته، وگویا شکلی از ببر بد و فتحه باشد، که نام جانور درنده است (ترجمهٔ انگلیسی بابر نامه) در حوادث ۹۱۴ ه ۱۵۰۸ م از یعقوب بیگ بابر جنگ ذکر میرود(ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۲، ۶۳) و ازین هم برمی آید که بابر بمعنی ببر بود و لقب (بابرجنگ) لقبی است یعنی شخصی که مانند ببرجنگ میکرد. ازین بیت هم ثابت میشود که بابر بوده است:

ملاذ ملک وملت شاه بابر خدیو کامران پر تو در

مولا نا عبدالقا دربراد رسولف مطلع سعدین در تاریخ وفات میرزا بابربن بایسنقربن شاهرخ این ابیات گفته، که از آن هم باعتبار قافیه(پر- در - خور) ثابت می آید، که بابر بضمه باء دوم درهرات تکلم می شد:

آفتاب ملک بابر خود نما ند کی چنین خورشید پنهان درخوراست
در ربیع الثانی فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پراست
چرخ را گفتم جگرها چاک چیست؟ دیده ها پراشک وداس پرد راست
این چه حالست وچه تاریخست؟ گفت: فوت شه سلطان مؤید بابر است
(۸۶۰) ق تاریخ نگارستان ۳۳۴-۳ از قاضی احمد غفاری طبع تهران ۱۳۴۰)

برده بود، درمحیط مدنیت اسلامی وفرهنگ روشنی پرورش دیده بود ، وبنابرین همواره علماو سادات وروحانیون صوفی مشرب وهنروران راکه حامل سواریث فرهنگی خراسان وماوراءالنهر بودند دوست داشت ، خود وی گوید :

« من همواره محدثان وارباب قصص و اخبار را میخواستم و از ایشان سرگذشتهای انبیاً و اولیاً وسلاطین راسی‌شنیدم . علل عروج وزوال شاهان را درک میکردم .

از صحبت مشایخ وصوفیان وعارفان نیز بهرها گرفتمی ،واحترام ایشان بجا آوردمی .(۱)

در سفرهای جنگی امیرتیمور نیز دانشمندانی همرکاباوبوده‌اند، که هنگام فتح ونصرت ، انعام واکرام می‌یافتند (۲) و شرف الدین یزدی گوید :

(در وقت تعیین مواضع سروران واعیان ، مرحمت حضرت صاحبقران در همه حال شامل احوال اهل علم و کمال بودی ، از جمع علما رفیع مقدار ملازم رکاب همایون آثاربودند، مثل خواجه‌افضل پسر مولاناشیخ الاسلام سعید جلال الدین کشی‌و مولانا عبدالجبار پسر اقضی القضاة مولانا نعمان‌الدین‌خوارزمی .(۳)

درهنگام‌قتل‌و غارت‌بلادتوجه‌امیر تیمور باهل‌علم‌چنین‌بود که حین فتح دهلی توجه‌خاصی به‌حفظ علمانمود:

«و هنگام‌نهضت همایون‌ا شارت‌علیه صدور یافت که سادات و قضات وعلماومشایخ در مسجدجامع جهان پناه(دهلی) جمع آیند،واز ملازمان خاص یکی رابر ایشان داروغه‌گماشت‌تانگذارد که‌از جنبش‌سپاه ظفرپناه زحمت‌و

---

۱ ـ تزک تیموری‌طبع بمبئی ۱۱۲ تا ۱۱۴

۲ ـ ملفوظات‌تیموری ، الیت ۳، ۴۷۵

۳ـظفر نامه ۲ ، ۱۰۱

ملال بر دامن روزگاران طایفه گرامی نشیند. (۱)

این رو ایات علم دوستی و هنر پروری در خاندان امیر تیمور به اخلاف او نیز انتقال کرد چنانچه در همین خاندان میرزا شاهرخ فرزند تیمور در هرات رنسانس هنری دوره تیموریان را شالوده گذاشت، و فرزند او الغ بیگ یکی از علمای ریاضی و فلکشناسی و رصد بود و شهزادگان تیموری هرات از پسران شاهرخ بایسنغر متوفا (۸۳۷ ھ ۱۴۳۳ م) و میرزا ابراهیم حدود (۸۲۷ ھ ۱۴۲۳ م) و بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا حدود (۹۲۳ ھ ۱۵۱۷ م) خطاطان ماهر و هنرمندی بوده‌اند و خود پدر بابر عمرشیخ میرزا که بابر از و ذخیره فرهنگ اندوخته بود نیز حامل همین مواریث ثقافتی و ذوق علمی بود و درین باره بابر گوید:

«اخلاق و اطوارش حنفی مذهب پاکیزه اعتقاد مردی بود پنج وقت نماز ترک نمیکرد قضای عمر خود را به تمام کرده بود اکثر تلاوت میکرد بحضرت خواجه عبیدالله احرار ارادت داشت و بصحبت ایشان بسیار مشرف شده بود و حضرت خواجه هم فرزند گفته بودند. سواد روانی داشت خمستین (خمسهٔ نظامی و خمسه خسرو) و کتب مثنوی و تاریخها خوانده بود اکثر شاهنامه میخواند اگر چه طبع نظمی داشت اما بشعر پروا نمیکرد... خوش خلق و حراف و فصیح و شرین زبان و شجاع و مردانه کسی بود...» (۲)

این ذکر مختصری بود از پدر و اجداد بابر، که حتماً در تربیه و تشکیل شخصیت او مؤثر بوده‌اند اما مادرش قتلق نگار خانم نیز از پدر خود یونس خان مواریث نیکوی فرهنگی داشت که میرزا حیدر دوغلت درباره او گوید:

«یونس خان دوازده سال با مولانا شرف الدین علی یزدی محشور و از و کسب فضایل کرده بود و بعد از مرگ یزدی در عراق و فارس و آذربایجان از محافل علماء بهره اندوخت که به نام استاد یونس خان شهرت یافت در قرائت قرآن و موسیقی و مصوری ماهر بود و ذوق لطیفی داشت.» (۳)

---

۱ ظفرنامه ۲، ۹۸

۲ بابرنامه ۶

۳ ترجمه انگلیسی تاریخ رشیدی از دینسن راس ۱۵۵

بابر از چنین مادروپدر، درس زندگی گرفت،سپاهی گری ولشکر کشی توأم باذوق ادبی وهنری ومیل به عرفان وخداپرستی در محیط خانواده و زندگانی او بود، ودرا نوقت هر فیودال زاده ماوراءالنهر بچنین صفات پرورده میشد, وجنگهای ملوك طوایف هم شهزادگان دودمان تیموری را اشخاص دلیر و خونریز بار می آورد .

برای پرورش این شاهزادهٔ اندجان نیز رجال تجربه کار در بار میرزا عمر شیخ و علمای نامدار گماشته شده بودند که ازان جمله خود بابر نام شیخ مزید بیگ وباباقلی بیگ وخدای بیردی بیگ راسی بر دکه(بیگ اتکهٔ) او بوده اند و مراد ازان پروردنده وسربی باشد .

از علمائی که بابر با عقیدت ومقام شاگردی داشت خواجه قاضی مولانا عبدالله بن سلطان احمد قاضی است که در بارهٔ او گوید:

«او ستاد وپیر من خواجه مولانای قاضی باشد. . . نسب او از طرف پدر بشیخ برهان الدین قلیچ منتهی میشود,و از جانب مادر بسلطان ایلک ماضی میرسد در ولایت فرغانه این طبقه مقتدا و شیخ الاسلام و قاضی شده اند، مرید خواجه عبیدالله بود از ایشان تربیت یافته بود در ولی بودن خواجه قاضی مراهیچ شکی نیست ...

عجب کسی بود ترسیدن در و اصلاً نبود. . . این صفت هم دلیل ولایت است . «۱»

اگر چه این شرح را بابر در هندوستان در اواخر عمرش نوشته است ولی مریدی و شاگردی او از خواجه قاضی به زمان جوانی او در اندجان تعلق دارد که صحبت چنین اشخاص در پرورش شخصیت او مؤثر بوده است .

۱-بابر نامه ۳۵

تخت نشینی بابر وحوادث ماوراءالنهر

پدر بابر عمر شیخ میرزا روز دوشنبه چهارم رمضان ۸۹۹ هـ ۹ جون ۱۴۹۴ م درقلعهٔ آخشی حین کبوتر بازی ازفراز عمارتی در جرخندق پائین افتاده وهلاک شد (۱) و یک روز بعد سه شنبه ۵ رمضان همان سال امرای دربار شهزادهٔ کوچکی رابسن ۱۲ سالگی بشاهی برداشتند. (۲)

بابر پادشاه نوجوان فرغانه به مجرد یکه بر اریکه شاهی نشست با دسته یی از رقبای قوی و فیودالان ماوراء النهر روبروگردید ولی چون بابر حسب عنعنات تورانی از طرف پدر و مادر به مشاهیر جهانگیران مغول (چنگیز-تیمور) منتسب بود وصفات جهانداری ودلیری را هم داشت بنابرین باداشتن چنین نسب و حسب لایق مقام پادشاهی شمرده میشد و باوجودیکه در حداثت سن بود درمقابل حرکات عنودانهٔ عم خویش سلطان احمد میرزا حکمران سمرقند وخال خود سلطان محمود میرزا فرمانروای قندوز و بدخشان مقاومت نمود وبرخی امراء واعیان دربار پدرهم اورا یاری کردند تاکه در اواخر ربیع الاول سال ۹۰۳ هـ نوبمبر ۱۴۹۷ م سمرقند راهم بدست آورد.

حکمرانی بابر درسمرقند تا صد روز دوام کرد ولی درینجا برخی از سرداران لشکرش مانند ابراهیم بیگ و جان‌علی وسلطان احمد و غیره که درسمرقند بتاراج اموال مردم گذاشته نشدند بروشوریدند وبرادر بابر جهانگیر میرزارا که منتظر چنین فرصتی بود به تسخیر اندجان تشویق کردند. بابر چون اوضاع را پریشان دید درماه رجب ۹۰۳ هـ ۱۴۹۷ م ازسمرقند به اندجان حرکت کرد ولی این شهر پیش از وصول بابر سقوط کرده وطرفداران وی مانند مولانا قاضی وغیره در انجا کشته شده بودند.

۱- بابرنامه ۵

۲- بابرنامه ۱

بابر که تخت خود اندجان و هم سمرقند را از دست داده بود، مدتی آواره و سرگردان ماند و مدتی در جلگهٔ آهن گران واخشی و خجند بسر بردو بقول خودش: چون داعیهٔ ملک گیری داشت تا کا نیها همت او را پست نساخت و بخیال تسخیر اندجان و طلب کمک به تاشکند رفت و ۷۰۰ تا ۸۰۰ کس را از انجا کمک گرفته و بعداز تاخت و تاز درفرغانه به تسخیر اندجان همت گماشت تا که در ذیقعده ۹۰۴ هـ جون ۱۴۹۹ م آن شهر را تصرف آورد. (۱)

در اواخر محرم ۹۰۵ هـ ۱۴۹۹ م لشکری را بسوی اوش برد و رقبای او جهانگیر میرزا وسلطان احمد تنبل که مراقب فرصت بودند لشکر کشی کرده واندجان را به محاصره کشیدند، ولی بابر بعد از تلاش و جنگهائی که در حوالی قریه خوبان و غیره روی دادبابر ادر خود جهانگیر میرزا چنین صلح کرد که ولایات آنطرف آب خجند وآخشی به جهانگیر و ولایات این طرف اندجان با بابر باشد وهر دو باتفاق بر سمرقند تصرف کنند وبعداز ان سمرقند به بابر واندجان به جهانگیر تعلق گیرد.

پس ازین مصالحه بابر عایشه سلطان بیگم دختر عم خود سلطان احمد میرزا را که نامزدش بود بزنی گرفت و درماه ذیقعده ۹۰۵ هـ ۱۵۰۰ م باتفاق برادر خود عزم تسخیر سمرقند کرد ولی چون این شهر را قبلاً شیبانی خان «۲» گرفته بود بابر در کش توقف کرد.

---

۱ - بابرنامه ۹۱ م. فرشته اردو ۴۸۰

۲ - ابوالفتح محمد شیبانی خان بن شاه بداق سلطان بن ابوالخیرخان از نسل شیبان بن جوجی بن چنگیزخان است که درسنه ۹۰۶ هـ در ماوراء النهر پادشاه شد ودر سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م در قریه محمودی مرو در جنگ صفویان کشته گردید. از احفاد دختری او جانیان استراخان از ۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰ هـ شاهی کردند و دیگر افراد خاندانش تا ۱۰۰۷ هـ در ماوراء النهر وبلخ وبخارا وسمرقند حکمرانی داشتند فتوحات شیبانی خان در افغانستان تا هرات وسیستان وقندهار رسیده بود (دول اسلامیه ۴۳۱ مذکر احباب خطی ۱۴)

وی گوید : که‌من جوان نزده ساله و رقیب من شیبانی خان مرد پر تجربه‌و پیر کاردیده‌یی بود باوجو داین هم‌بیاری‌دویست‌و چهل تن شبانه‌بر سمرقندتاختیم‌واز راه‌پل‌مغاک‌بر حصار براسده وشهر را گرفتیم (۱) وشیبانی خان باهفت و هشت هزار سواریکه داشت هزیمت‌یافت و بسوی بخارا پس نشست ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م .

شیبانی که شخص آهنین ومرد سالخوردهٔ تجربه کاری بود رقیب جوان خودرا در سمرقند آرام نگذاشت‌ودر زمستان‌همان سال‌قراکول ودیگر بلاد راگرفت. بابر که‌این حریف‌قوی‌را درمقابل خود می‌دید از حکمرانان‌وشهزادگان تیموری‌استمداد نمود ولی چون کمکی ندید در شوال ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰م لشکری فراهم‌آورد ودر کازرون یک فرسخی سمرقندبالشکریان‌شیبانی‌مصافها دادوشیبانی خان‌بپای حصار سمرقند رسیدمدت سه تاچهار ماه سمرقندمحاصره بودودرحوالی آن‌زدو خورد سپاهیان طرفین‌ادامه داشت وذخیره و خوراکه هم درشهر ناپدید شدبنابرین بابر دراوائل ۹۰۷هـ ۱۵۰۱ م‌سمر قندرا پدرود گفته‌وبه تاشکندنزد سلطان‌محمود میرزاخال خودرفت .(۲) درین وقت تاشکند دردست سلطان محمود خال بابرواندجان‌متعلق به سلطان احمد تنبل و سمرقند و بخاراباشیبانی‌خان‌بود. بابر مدتی در تاشکند پیش خال خود بماند و بعد از سپری‌شدن‌موسم زمستان‌بمددخال‌خوداوش‌فرغانه‌را گرفت. تنبل از شیبانی خان مدد خواست‌و درجنگی که بین‌او وبابر واقع شدبابر زخمی برداشت‌وبسوی اخشی پس‌نشست‌ولی شیبانی خان بافوجی‌گران تاخت و درارچیان ARCIYAN بابرو خال او را در ذوالحجه ۹۰۸ هـ - جون ۱۵۰۳م بشکست و تاشکندراهم بگرفت .(۳)

۱- بابرنامه ۵۳

۲ بابرنامه ۶۰

۳- بابرنامه ۶۸

سال ۹۰۹ ﻫ - ۱۵۰۴م ایام آوارگی وپریشانی بابر است ز یراحریف دلیر کهنسال او شیبانی خان تمام ماوراءالنهر را بگرفت وبابر چون دران سر زمین جائی وقرارگاهی برای خود ندید مدتی را درین قبایل کوچی آنجابه عسرت تمام گذرانید که بدست دشمن نیفتد. ولی وی اندرین عسرت هم همت نباخت و برای خود جولانگاهی را در خراسان و این طرف آمو کشود و خواست که خود را بکابل یعنی محل حکمرانی اعمام خود برساند. وازین وقت به بعداست که اعمال این جوان دلیر در افغانستان آغاز میگردد.

بابر در افغانستان:

بابر درمحرم ۹۱۰ ﻫ جون ۱۵۰۴م بقول خودش از ولایت فرغانه بقصد خراسان به ولایت حصار آمد و پیش او بیش از سه صد کس نبود که اکثر ایشان پیاده و چاروق پوش و چوب بدست بودند و زیاده از دو چادر خیمه نداشت(۱) در چنین حال خود را به نزدیکیهای ترمذ رسانیده و برگذر گاه یوباج(۲) به همراهی باقی چغانیانی برادر خورد خسرو شاه(۳) از آب آمو گذشته و به کهمرد و بامیان آمد که درینجا احمد قاسم پسر باقی و خواهر زادهٔ خسرو شاه حکمرانی داشت.

بابر که سرداعیه طلب وفعالی بود در قندز و ایبک و دوشی وآجر مردم و لشکریان خسرو را بخود جلب کرد ودر اواسط ربیع الاول ۹۱۰ ﻫ از

---

(۱) بابرنامه ۷۵

(۲) در بابرنامه مطبوع بمبئی یواج ولی درترجمه انگلیسی(۱ر۲۰۳) UBAJ است.

(۳) خسرو شاه از قوم قبچاق ترکستان و ازامرای خال بابر سلطان محمود میرزا بود که ۲هزار نوکر داشت وحکمران سرزمین جنوب آمو تا هندوکش بود ولی بقول بابرفسق وظلم برمزاج اوغلبه داشت(بابرنامه ۱۹)

آب اندراب گذشته و در دوشی نزول نمود در اینجا خسروشاه برای عرض اطاعت پیش او آمد ولی از صبح تا دیگر تمام اتباع خسرو ازو برگشته و به بابر پیوستند و بابر هم باو وعده داد که آزاد گذاشته شود تا از راه دهانهٔ غوری بطرف خراسان رود.(۱)

بدین نحو اولین رقیب بابر درحوالی هندوکش از بین رفت و اموال وثروت وسلاح او بدست بابر افتادوخودخسرو پیش بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا بسوی میمنه رهسپار گردید.

چون خسرو از بین رفت اکنون مهم کابل در پیش بود که در انجا محمد مقیم بن امیر ذوالنون (۲) حکم میراند و او این شهر را در سنه ۹۰۸هـ - ۱۵۰۲م از میرزا عبدالرزاق پسر الغ بیگ گرفته بود چون بابر در اواخر ربیع الاول (۹۱۰هـ - ۱۵۰۴م) از هندوکش گذشته وازگذر هوپیان بسوی کابل روی آورد. محمد مقیم ارغونی در حصار شهر متحصن گردید ولی بعد از چندروز بزباقی چغانیانی را وسیله ساخته و از بابر امان گرفت و بقندهار رفت و بدین

---

(۱) بابر نامه ۷۸

(۲) در عصرسلطنت شهزادگان تیموری امیر ذوالنون ارغون بن میرحسن بصری در سلک ملازمان ابوسعید تیموری بود و بدلاوری در هرات وماوراءالنهر شهرت یافت سلطان حسین بایقرا پادشاه هرات او را حکمرانی غور و زمینداور وفراه وقندهارداد(۹۰۴هـ - ۱۴۹۸م)چون سلطنت هرات بعد از مرگ سلطان حسین بایقرا ضعیف گردید ذوالنون ارغون در قندهار استقلال یافت وولایت شال ومستونگ (بلوچستان کنونی) را هم بدست آورد وولایت سند را هم فتح کرد وی درمحاصرهٔ هرات و جنگ بـا شیبانی خان در هرات کشته شد(۹۱۳هـ - ۱۵۰۷م)وبعدازودو پسرش شاه بیگ ومحمد مقیم درقندهار وکابل وسند حکم راندند.

صورت شهر کابل در آخر ربیع الاخر بدست بابر افتاد. (۱)

درانوقت کابل مرکز تجارتی بزرگی بود که بقول بابر متاع خراسان و عراق و روم و چین دران یافت میشد و ماليات آن با لغمان هشت صد هزار شاهرخی بود (۲). بابر درین شهر بزودی شوکتی بهمرسانید و در سال ۹۱۱ هـ ۱۵۰۶م به تسخیر غزنی و گردیز و کوهات و بنو و تهل و وادی گومل تا کلات و شرقاً تا درهٔ خیبر پرداخته و برادر خود جهانگیر میرزا را بحکومت غزنی گماشت.

بابر میدید که رقیب دیرین وی شیبانی خان اکنون مالک بلا منازع اراضی ماوراءالنهر از اقاصی تاشکند تامرو است و نیروئی عظیم دارد و ممکن است که در افغانستان نیز باوروبرو گردد در حالیکه سلطان حسین بایقرا در هرات آخرین مراحل زندگانی خود را میگذرانید و چهارده پسرش بااییل و الوس او در فسق و فجور غرق بودند. (۳)

بابر اهمیت مرکز شاهی تیموریان یعنی هرات را نیز درک کرده بود و بقول خودش همواره «دغدغهٔ خراسان و هری داشت» (۴) درینوقت خطر حمله شیبانی بر بلخ و هرات نیز نزدیکتر بود و سلطان حسین میرزا بوسیلهٔ سید افضل ولد سلطان علی خواب بین از و استمداد نمود. اگرچه سلطان حسین میرزا بایقرا در عین لشکرکشی درمقابل شیبانی بتاریخ ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ هـ ۱۵۰۵م بعمر ۷۰ سالگی بعد از سلطنت ۳۹ سال در منزل بابا الهی از جهان رفت ولی بابر درمحرم ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶م از راه غوربند وشیبر وقلعهٔ ضحاک (بامیان) در قلب افغانستان گذشته و خود را از راه قبایل اویماق به درهٔ بام از توابع

---

(۱) بابرنامه ۸۰

(۲) بابرنامه ۸۱—۸۹

(۳) بابرنامه ۱۰۸

(٤) بابرنامه ۱۱۷

بادغیس رسانیده چون شهزادگان تیموری هرات در مقابل شیبانی برکنار آب مرغاب فراهم آمده بودند بابر از مرو چاق گذشته و در منزل گل باغان روز دو شنبه ۶- جمادی الاخری ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م باشهزاده گان ملاقی شد. (۱)

اما شیبانی خان چون اتفاق شهزادگان تیموری هرات و کابل را در مقابل خود دید از جنگ وتعرض منصرف گردید و ازینطرف هم زمستان بود و کسی نمی توانست از آب آمو بگذرد بنابرین در ماه رجب همین سال عساکر شهزادگان هرات از آب مرغاب برگشته و بابر هم بدعوت بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تا ۲۰ روز در منازل علی شیر بیگ در هرات توقف کرد. (۲)

اما در کابل: بعد از رفتن بابر بصوب خراسان فتنهٔ نوی ظهور کرد و محمد حسین میرزا دوغلت و سلطان سنجر برلاس حاکم ننگرهار جمعی از مغولان راکه در کابل مانده بودند با خود مددگار ساخت و خان میرزا عموزادهٔ بابر رابه پادشاهی کابل بر داشتند (۳) و طرفداران بابر مانند ملابابای ساغرجی و خلیفه محب علی قورچی و احمدیوسف و احمد قاسم را در قلعهٔ کابل محصور کردند (۴)

---

(۱) بابرنامه ۱۱۷ ببعد- تاریخ فرشته ۱۹۸/۱

(۲) » بابرنامه ۱۱۸

۳- خان میرزا «سلطان ویس میرزا» پسر کاکای بابر سلطان محمود میرزای حصار بود که هم خاله زادهٔ او میشد و ما در اوشاه بیگم دختر شاه سلطان محمد پادشاه بدخشان بود و محمد حسین میرزا دوغلت شوهر خالهٔ بابر و حکمران اوره تپه بود که شیبانی خان او را از آنجا کشید (حاشیه ترجمهٔ بابرنامه ۲۶۲/۲)

(۴)- بابرنامه ۱۲۵

بابر چون این واقعه را در هرات شنید، بتاریخ هفتم شعبان ۹۱۲هـ ۱۵۰۶م ازراه باد غیس و غرجستان و چخچران ویکه اولانگ و با میان و غوربند روی بکابل نهاد ودرعین زمستان بعد از دیدن مشقت های فراوان که بقول بابر «درمدت العمر پیش از آن ندیده بود» خود را بکابل رسانید و این شهررا باز کشود، و خان میرزا از ابرفتن قندهار ومحمد حسین میرزا د و غلت را بطرف فراه و سیستان اجازت داد (شوال ۹۱۲هـ ۱۵۰۶م)

بابر بعداز تسکین فتنه کابل برای اعاشهٔ عسکر وفراهم آوری مصارف لشکرکشی های خود، در سال ۹۱۳هـ ۱۵۰۷م قبایل غلجی ومهمند افغانی را تاراج نموده ویک صدهزار گوسفند را از ایشان به یغما برد، و این تاراج تاحدود کته واز شرق جنوبی غزنی رسید و اسیرانی که درین تاراج از افغانان بدست اوافتاده بودند، همه را کشت وکله مناری از آن برخیزانیده شد. (۱)

فتح قندهار:

درمحرم ۹۱۳هـ ۱۵۰۷م قوای شیبانی خان ازمرغاب گذشته و شهر هرات راگرفت واز آنجا تا فراه وگرمسیر پیش آمد. اگرچه شاه بیگ ومحمد مقیم پسران ذوالنون ارغون که حکمرانان آن صفحات بودند، ازیک طرف به شیبانی خان اظهار انقیاد نموده وسکه وخطبه را بنام او قبول کردند، همچنین پیامی در کابل به بابر فرستادند که بقندهار آید ودر مقابل شیبانی به آنها یاوری کند(۲)

پیشرفت قوای شیبانی از هرات بطرف فراه و سیستان، برای بابر خطری بزرگ بود، زیرا همین رقیب اورا از ما وراءالنهر دوانیده بود، بنابرین از راه غزنی و کلات متوجه قندهار وزمین داور گردید.

(۱) بابرنامه ۱۲۹
(۲) بابر نامه ۱۲۱

شاه بیگ ومحمد مقیم هردو مقاومت کردند وبه بابر انقیاد ننمودند، ودر حدود خالیشک غربی شهر قندهار بااو مصاف‌داد ند که در نتیجه بابر پیروزآمد وشهر قندهار را بگرفت و شاه بیگ بسوی شال و مستونگ گریخت ومحمدمقیم بطرف زمین داور رفت. (۱)

بابر بعد از فتح قندهار این‌شهر را به‌برادر خودناصر میرزا سپرد و خود وی بااموال فراوان عازم کابل گردید ولی بعد از چند ماه شاه بیگ ومحمد مقیم به‌مدد شیبانی‌خان برقندهار حمله آوردندوناصر میرزارا از آنجا کشیدند که بکابل نزد بابر گریخت. شیبانی خان‌قندهار را به شاه‌بیگ ومحمد مقیم سپرده وبه هرات بازگشت.چون درین وقت‌محمدمقیم بمرد قندهار تنها به‌شاه‌بیگ ماند .(۲)

دسیسه‌در کابل وقتل عبدالرزاق میرزا

عبدالرزاق پسرمیرزا الغ بیگ(۳)بود که در سنه ۹۰۸ ه ۱۵۰۲ م حکمرانی غزنه وکابل را از دست داد ودر فتح‌قندهار بابابر همراه بود وحکمرانی کلات و وادی‌ترنک بدو سپرده شد.چون شیبانی خان‌قندهار راگرفت وی کلات را گذاشته ودر کابل به‌بابر پیوست. درینوقت‌پیشرفت قوای شیبانی بابر وهمراهان اورا مشوش ساخت وخواستند که بطرف هندوستان روند وازین دشمن قوی دور تر باشند (۴)بنابرین کابل را

---

(۱)بابرنامه ۱۳۴

(۲)فرشته۱ر۱۹۹

(۳) میرزاالغ بیگ فرزندسلطان‌ابو سعید وعم بابر است که‌در ۹۰۷ ه ۱۵۰۱م درغزنی مرده وهمدرآنجا مدفون است .

(٤)بابر نامه ۱۳۵

به عبدالرزاق وبدخشان رابه خان میرزا سپردند وخود بابر درجما د ی الاولی۹۱۳ ه سپتا مبر ۱۵۰۷ م ازراه خورد کابل بطرف شرق افغانستان وآدینه پور ننگرهار درحدودغربی(جلال آباد کنو نی) ر هسپار گردید و لغمان وننگرهار ووادی کنر را بدست آورد وآنرابه عبدالرزاق میرزا که از کابل آمده بودسپرد.

دربهار سال ۹۱۴ ه سی ۱۵۰۸م بابر بتاخت وتاز قبیله مهمند افغا نی پرداخت ولی درغیاب وی برخی از مغولان وبقا یای امرای خسر و شا ه در کابل دست به دسیسه زده ودر حدود دوسه هزار جوان رابدور خوددرنو احی خواجه رواش(میدان هوائی کنونی کابل) فراهم آورده بودند. عبدالرزاق میرزا که خود داعیه طلب حکمرانی کابل بود، خود را ازننگرهار دربین ایشان رسانیده ودر دیه افغانان متصل کابل مرکز گرفت وبدور او سرد ارانی مانند علی بیگ شبکور سیستانی ومحمد علی شیبانی ونظر بهادر ویعقوب بیگ بابر جنگ وعبدالله صف شکن وغیره فراهم آمدند تااورا به سلطنت کابل وغزنی تابدخشان وختلان بردارند. عبدالرزاق میرزا که خودراوارث حکمرانی کابل وغزنی میدانست درین هنگامه دستی داشت ولی مانندبابر مردفعال وجنگجوئی نبود واین سهم را کماحقه پیش برده نه توانست.

بابر برا ی خموشی این دسیسه سخت کوشید بحیث سپا هی جنگ کر د ومانند یک سپه سالار لشکر کشی ودفاع نمودودر اطراف کابل به قلعه داری وحمله وقیادت لشکر پرداخت وتمام مخالفان خودرا درمیدان جنگ از بین برد. عبدالرزاق میرزا رقیب آخرین بابر درجنگ ویابا سر او کشته شد (۱)

---

(۱) عبدالرزاق میرزادرگنبدمدفن پدرش الغ بیگ در غزنی درحوالی قبر سلطا ن محمود دفن شد که اکنون موزه غزنیست برمزار اوتاریخ وفاتش چنین است .

شاهی که زفرقتش فلک گشته خراب شمس وقمرازهجرشده در تب و تاب
تا ریخ و فات آن شهنشا ه شهید بر لوح فلک نوشته باخیروصواب

«ر یا ض الالوا ح ۱۲۲»

کلمات «خیر و صو اب» بحساب جمل (۹۱۵) ه - است.

وحکمرانی کابل غزنی اکنون بلامنازع به بابرماند(۱) ۹۱۵ھ ۱۵۰۹م

زبیرراعی:

چون بابربه امور کابل مشغول ماند قوای شیبانی خان تمام ولایات هرات وسیستان را تاقندهار وهم ولایات شمالی رااز میمنه تابلخ وبدخشان بدست آوردند ولی مردم بدخشان که درکوهسارخودبه آزادی زندگی میکردند بدون اسرای محلی فراهم آمدند ودست شیبانی خان را کوتاه ساختند و یکی ازین آزادیخواهان بومی بدخشان زبیرشبان بود که بدخشان را از دست قوای شیبانی خان وبابر کشید، وی شبان دلاوری بود که بسااز مردم بدخشان رافراهم ویک حرکت ملی بو جود آورد.

بابر چون اوضاع راچنین دید درسنه ۹۱۵ ھ ۱۵۰۹ م خان میرزا عموزاده خودراکه ازطرف مادربا شاهان بدخشان قرابت داشت از کابل بدانسو فرستاد ولی وی شکست خورد وبه زبیرراعی تسلیم شد. اما یوسف علی یکی از کار داران خان میرزا برای ازبین بردن زبیرراعی دسیسه یی انگیخت واو را بکشتند وخان میرزا در حکمرانی بدخشان تامرگ خود(۹۲۷ ھ ۱۵۲۰م) بماند ونفوذ بابر بدین وسیله دربدخشان باقی بود. (۲)

کشته شدن شیبانی خان:

درسنه ۹۱۶ ھـ ۱۵۱۰م درخراسان واقعه یی روی داد که برای بابر درنهایت اهمیت بود. چون رقیب قوی بابر یعنی شیبانی خان بر بلخ و هرات وقندهار تغلب جست و درماوراءالنهر قوۀ عظیمی بهم رسانید و بدیع الزمان میرزا وشهزادگان دیگر تیموری هرات را مغلوب کرد

(۱) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ا ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ ر ۶۳

(۲) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ا ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ ر ۶۴

این اوضاع موجب تشویش شاه اسماعیل صفوی پادشاه فارس گردید، و در اواسط شهور همین سال متوجه خراسان گشت و در ۲۰ شعبان به مرو رسید، شیبانی خان حصار مرو را مستحکم ساخته و روز جمعه ۲۶ شعبان ۹۱۶ هـ ۲ دسمبر ۱۵۱۰م باقوای ۱۵ یا ۲۵ یا ۳۰ هزاری خود بر لشکریان صفوی بتاخت و در جنگ عظیمی که در یک منزلی مرو واقع گردید، خود شیبانی باده هزار نفر اوزبک کشته شد و هزار نفر از سرداران و نسوان قوای شیبانی بدست فارسیان اسیر گردیدند. (۱).

سفر ماوراء النهر:

شیبانی رقیب بزرگ بابر در مقابل قوای صفوی از بین رفت و بابر هم در کابل این وقایع را بدقت می دید تاکه خان میرزا از بدخشان باو نوشت که به تسخیر فرغانه همت گمارد. بابر نیز فرصت از دست نداد و در شوال ۹۱۶ هـ (جنوری ۱۵۱۱م) از هندوکش گذشته و به قندوز رسید بعد ازانکه با شاه اسماعیل صفوی مکاتبه و ازو استمداد کرد از طرف دربار صفوی احمد سلطان صفوی وصوفی علی وعلی قلی خان و شاهرخ افشار با لشکریان صفوی بیاوری وی رسیدند و هم قوای خان میرزا ازبدخشان بدو پیوستند.

در ینوقت از باز ماندگان شیبانی خان، عموزاده اوجانی بیگ فرزند خواجه محمد سلطان قیادت قوای اوزبک در دست داشت و عبیدالله خان برادر زادهٔ شیبانی خان در بخارا حکم میراند و تیمور خان فرزند شیبانی در سمرقند بود.

بابر از طرف قندوز بر دریای آمو گذشته و نواحی حصار (تاجیکستان کنونی) را بوسیلهٔ عسکر شصت هزاری خود بدست آورد ولی والی حصار قلعهٔ این شهر را مستحکم ساخت و مقاومت میکرد ومردم قبایل اطراف هم

(۱) فرشته ۲۰۰ لب التواریخ ۲۵۲ ترجمهٔ انگلیسی بابر نامه ۲ ر ۶۸

بمدد ش رسیدند. بنابرین بابرروی به فتح سمرقند نهادو د ر نیمهٔ رجب ۹۱۷ ه اکتو بر ۱۵۱۱ م این شهر رابار سو م فتح نمود . و از انجانا صر میرزا برادر خود ر ابحکومت کابل گماشت.

اگر چه بابر در ینوقت ازطرف شاه اسماعیل صفوی تقو یه میشد واوهم شاید سکه بنام او زد وتظاهربه مذهب شیعه نمود، ولی قو ای عبید الله خان او زبک او را درقول ملک د ر صفر ۹۱۸ ه می ۱۵۱۲ م شکستی دادند که نتوانست شهر سمرقند را حفظ کند وهم چون شهر غجدوان باشکست و عزل نجم ثانی اصفهانی سپه دار صفوی از دست وی رفت (۳ ر مضان ۹۱۸ ه ۱۲ نو مبر ۱۵۱۲ م) بابر آخرین قوهٔ مقاو مت خو در ا در ماورالنهر از دست داد و از در یای آمو گذ شت و مدت د و سال ر ا در صفحا ت شمال هندو کش و قند و ز گذرانید وبعد ازان بکابل بر گشت. ۹۲۰ هـ ۱۵۱۴ م (۱)

وچون در سنه ۹۲۱ ه ۱۵۱۴ م شاه حسن فرزند شاه بیگ حکمران ارغونی قندهار بکابل گریخت از طرف بابر باحرارت پذیرائی شد ویک سال بعد در ۹۲۲ ه ۱۵۱۵ م بابر به تسخیر قندهار کمربست ، و در سا ل دیگر این شهر را محاصره نمود , تا که در ۹۲۳ ه ۱۵۱۶ م به تسخیر آن موفق آمد (۲) .

چون بابر مساعی مکرر خودرا در تسخیر ماوراء النهر نا کام دید ودر خراسان هم پیشرفتی برا ی تسکین جاه طلبی او بسبب قوهٔ صفویان ممکن نبو د، بنابرین بعد ازین توجه خودرابفتح هندوستان مبذول داشت ولشکر کشی های خودرا بطرف شرق افغانستان معطوف نمود ، که در بابر نامه شرح داده است .

---

(۱) فرشته ۲۰۱ انسکلو پیدی اسلام ۱ ر ۸۴۸

(۲) انسکلو پید ی برتانیکا ۱ ر ۳۵۴ تاریخ سند ۱۱۲ طبع بمبئی ۱۹۳۸ م

لشکر کشی های بابر، برهند

7

بعد از سن ۳۷ سالگی در حیات بابر دورهٔ مهمی آغاز میشود بدین معنی که در همین سال ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م لشکر کشی های خودرا برهند آغاز کرده است وی گوید :

« در تاریخ ۹۱۰ که ولایت کابل مسخر شد، ازان تاریخ تا حال همیشه هوس هندوستان کرده میشد ، گاهی از جهت سست رائی امرا، گاهی از همتائی برادران، یورش هندوستان میسر و ممالک او مسخر نمیشد. آخر اینچنین موانع نماند » (۱)

بابر این سالهای اخیر را به تنظیم امور وتهیه لشکر گذرانید ، و چون از دریای آمو تا قندهار مستولی شد ، ورقیبی را دراین سر زمین نمی دید ، بنابرین به تسخیر هندوستان همت گماشت وبقول خود او بعد از پنج لشکر کشی به فتح دهلی نایل آمد (۲) .

لشکر کشی اول

در تعیین سنین حمله های بابر برهندوستان مورخان با بهم مختلف اند(۳) ابوالفضل علامی مؤرخ دربار اکبر در حدود ۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م لشکر کشی اول را در شعبان ۹۱۰ ودوم را جمادی الاولی ۹۱۳ و سوم را در غره محرم ۹۲۵ هـ می نویسد (۴) در حالیکه محمد قاسم فرشته در حدود ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م حمله اول را در اوائل ۹۲۵ هـ و دوم را در اواخر ۹۲۵ وسوم را در ۹۲۶ هـ نوشته است ودر تعیین سنین سفر چهارم ۹۳۰ هـ ولشکر کشی پنجم ۹۳۲ هـ - هردو ابوالفضل وفرشته متفق القولند .

بهر صورت : ابوالفضل سفر های جنگی بابر را در حوالی شرقی

---

(۱) بابر نامه ۱۷۷ (۲) بابرنامه ۱۷۷

(۳) کمبرج هستری آف اندیا ۴ر ۱۰ (۴) اکبرنامه ۱ر۹۱ ۹۲

افغانستان وآویزشهای او با قبایل پښتون ، نیز در لشکر کشی‌های هند شمرده است که ما دراینجا شرح سفرهای جنگی او را در هند از روی بابر نامه وفرشته ونیر خواند وخافی خان ومحمد معصوم اقتباس میکنیم .

لشکر کشی اول بابر قرار نوشتهٔ خودش روز دوشنبه غره محرم ۹۲۵ هـ . ۳ جنوری ۱۵۱۹ م از جندول (وادی کنر علیا) بطرف باجور بود ، قلعهٔ باجور درین وقت مرکز حکمرانی یکی از امرای محلی قبیله دلازاك افغان بود ، که بابر او را (سلطان باجور) میخواند (۱) . بابر یکی از رجال معتبر دلازاك را به باجور فرستاد تا اطاعت کنند وقلعه را بدو سپارند ، ولی سلطان مذکور فرمان بابر را نپذیرفت . بنا برین روز پنجشنبه ۴ محرم به فرمان بابر امر حمله برقلعهٔ باجور داده شد ، درین جنگ لشکریان بابر یك دستهٔ تفنگ اندازان Matchlocks-Men بقیادت استاد علی قلی داشتند ، که چندین نفر باجوری را بدین وسیله بکشتند ، وروز دیگر که جمعه ۵ محرم بود ، این قلعه در حالتی فتح شد که در حدود سه هزار کس کشته و بسی هم اسیر شده بودند ، وسرهای کشتگان بکابل و بدخشان وبلخ فرستاده شد. وهم ازسرهای بریده بربالای تپه ئی، کله منار(Pillar of Skulls بساختند .

بابر روز یکشنبه ۸ محرم حکمرانی باجور رابه یکی ازامرای خود خواجه کلان سپرده، و برای سرکوبی افغانان یوسفزئی بطرف سوات حرکت کرد. درینوقت در سوات سلطان ویس سواتی حکم میراند ورئیس یوسفزائیان این سرزمین شاه منصور پسرملك سلیمان شاه نامداشت وهم سلطان علاء الدین سواتی ازرجال نامدار به بابر اطاعت کردند، وهم طاوس خان برادرخوردشاه منصور بحضوربابر رسید، وبدینصورت توانست قبایل یوسفزائی راکه برسرراه هندوستان افتاده بودند بخود مطیع سازد .

---

(۱) بابر نامه ۱۳۷

چون بابر اهمیت سوق الجیشی سرزمین یوسفزائی را میدانست، خواست با مردم آن روا بط قرابت داشته باشد، درین مورد روش سبکتگین پدر سلطان محمود را پیروی نمود (۱) و دختر شامنصور را که بی بی مبارکه نام داشت (۲) ازدواج کرد که درین باره خود وی گوید:

«روز جمعه ۲ محرم درولایت ماندیش... بجهت مصلحت الوس یوسفزئی، دختر او (شامنصور) طلبیده شده بود، درین منزل خبر رسید، که دخترشامنصور را با مال یوسف زئی پی آرند.» (۳)

بدین صورت بابر یک حصهٔ قبایل یوسفزائی را که در رهگذر هندوستان افتاده اند، و سکندر مقدونی هم ازین راه بهند گذشته بود، بخود نزدیک ساخت وافغانان دیگر را هم باجنگ و زور مطیع گردانید، وتمام این مهمات را تا آخر ماه محرم انجام داد واز راه کوتل امبهیر Ambehir و کاتلنگ روز پنجشنبه ۱۶ صفر ۹۲۵ هـ ۱۷ فبروری ۱۵۱۹ م متوجه گذر دریای سند «نیلاب» شد وچون از دریای سند بگذشت، بار اول قدم خود را در خاک هند گذاشت وولایت بهیرهٔ پنجاب را بتصرف خود آورد، که حاکم آن علی خان پسر دولت خان بود. وی پیامی بوسیلهٔ ملا مرشد ایلچی به سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی افغان پادشاه هندوستان ودولت خان بن تاتارخان یوسف خیل افغان حاکم لاهور فرستاد، واین ولایت که قبلا به ترک (اخلاف تیمور) تعلق داشت طلبیده شد، وبمردم آنجا در مقابل پرداخت چهارصد هزار شاهرخی (تقریباً ۲۰ هزار پوند سترلنگ) امان داد، وروز دوشنبه ۵ ربیع الاول ۹۲۵ هـ ۷ مارچ ۱۵۱۹ م ولایت بهیره را به هندو بیک

---

(۱) بقول سیاست نامهٔ نظام الملک و تاریخ گزیده: سبکتگین دختریکی ازروسای زاول را بزنی گرفته بود، که مادر سلطان محمود باشد، واورا بدین سبب زاولی گفته اند (خجسته درگه محمود زاولی دریاست...)

(۲) ابوالفضل واخوند درویزه نام این دختر را بی بی مبارکه نوشته اند (پتهانها ۱۵۹ ویوسفزائی افغان ۳۱۷) که برادرش میرجمال با بابر در فتح هند اشتراک کرد، وی و خواهرش درعصر اکبر در هندوستان مرده اند. (ترجمه بابرنامه ۲ ر ۸۷)

(۳) بابرنامه ۲۳۹

وولایت چناب را به حسین اکزاك(۱) سپرده وضمنا برقبیله گهکر(۲) (بین نیلاب و بهیره تادامنه های کوهسار کشمیر) بتاخت وقصبهٔ پرهاله راکه مرکز حکمرانی تاتارگهکر وهاتی گهکربود، باخراین آن بدست آورد وروزیکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۳۱ مارچ از بهیره بعزم کابل رهسپارگردید وحکومت میان بهیره ودریای سندرا به محمدعلی جنگ جنگ سپرد.

بابرازراه پشاور ودرهٔ خیبر وگندمک گذشته وروزجمعه غره ربیع الاخر اول اپریل درارگ کابل مجلس نشاط وشراب آراست . (۳)

بابردرکابل به عیش ونوش وگردش در منتزهات آن جامشغول ماند. ولی بعد از یکماه افغانان هندوستان و مردم زمیندارولایت بهیره فراهم آمدند، وحکمران گماشتهٔ بابر، هندوبیگ راازانجا راندند. وی ازراه نیلاب بکابل پیش بابر رسید (۴) وهم ملک شاه منصوریوسفزائی باشش نفرکلانتران آن قبیله ازسوات بکابل آمدند، وروزدوشنبه غره جمادی الاخری ۹۲۵ هـ ۲۰ مئی ۱۵۱۹ م بعدازاخذخلعت های بابر، وا پس رفتندومالیات اراضی باجور وسوات راشش هزارخروار شالی قبول کردند، که به خزانه بابربپردازند (۵)

درهمین سال بابر بطرف ولایت گردیز نیزمتوجه شد، زیراافغانان قبیله ادرمان (۶)

---

(۱) در ترجمه بابرنامه Ikzak و در مطبوع بمبئی انکر اك است (ص ۱۳۳)

(۲) Gakkar

(۳) بابرنامه ۱۳۷ تا ۱۴۳ (۴) بابرنامه ۱۵۰ (۵) بابرنامه ۱۵۱

(۶) در بابرنامه عبدالرحمن افغانان است (ص ۱۵۲) این قبیلهٔ افغانی بنام ادرمان شعبه ئیست ازقوم خوگیانی نسل کرران (کرلان) که درمتون سربوط خوست پیشهٔ زمینداری داشتند، وبه شش طایفه تقسیم میشدند: حاجی خیل - سودی خیل احمدخیل - مدی خیل - گوندی - بنگش.

عددایشان درقرن ۱۹ بیك هزارمرد میرسید، ودرتحت ادارهٔ حکومت کابل بودند (صولت افغانی ۵۰۴)

PROPERTY OF ACKU 4986

که در سرحد گردیز بوده اند، بقول خودوی «درمال ومعامله رایج نبودند، وکاروانیان آینده و رونده از ینها متضرر بودند » (۱)

چون سنگکن این مردم بر راه تجارتی هندوستان واقع بود ، بابر خواست ایشانرا مطیع گرداند بنابرین روز چهارشنبه ۹ رجب ۹۲۵ ھ ۲۷ جولائی ۱۵۱۹ م ازراه کوتل تیره بطرف گردیز پیش رفت ولشکریانش تا کرماش (وادي کورم) بتاختند، و بسا ازافغانان را بکشتند وازسرهای کشتگان کله مناری برپا کرده، روز یکشنبه سوم شعبان ۳۱ جولائی ازراه محمدآغه لوگر بکابل آمد . (۲)

لشکر کشی دوم

لشکر کشی دوم بابر به ماورای خیبر روز پنجشنبه ۱۳ رمضان ۹۲۵ ھ ۸ سپتمبر ۱۵۱۹ م بود ، وی گوید که : بجهت رفع ودفع یوسف زئی عزم جزم کرده شد . (۳)

چنین بنظر می آید، که یوسفزائیان علیا درباجور وحدود سوات بوسیلهٔ ازدواج دخترشاه منصور وآمدنش بکابل مطیع شده بودند، ولی یوسفزائیان وقبایل افغانی وادی پشاور در مجاری دریای کابل باو اطاعت نمیکردند، بنابرین درین سفر از راه خیبر به وادی هشنغر حرکت کرد، وی گوید : که موسی خان وکلانتران دلازاک گفتند که در هشنغر الوس بسیار استه غله هم بسیار یافته میشود ، بابر عزم شد که افغانان آن نواحی را تاخته قلعهٔ هشنغر یا قلعه پرشاور بدست آورد. (۴)

بابر بدین نیت به وادی هشنغر آمد، ولی بقول خودش: چون درمیان غله های افغانان فرو آمده شد، نصف آنچه تعریف کرده بودند بلکه چار یك آنهم غله

---

(۱) بابر نامه ۱۵۲

(۲) بابرنامه ۱۵۴

(۳) بابر نامه ۱۵۸

(۴) بابرنامه ۱۵۵

یافت نشد . (۱)

قلت خوراکه ورسیدن خبرعزیمت سلطان سعیدخان (۲) ازکاشغر بطرف بدخشان اورا از پیشرفت بهسوی دریای سندباز داشت و هم چون افغانان خدر خیل بااو در آویختند، ازآویزش باافغانان هشتغر فسخ عزیمت نمود، واز کنار آب سوات ومجاری دریای کابل برگشت .

بقول فرشته ، میرزا محمد سلطان اویس بن منصور بن عمر شیخ راکه از اقاربش بود، باچهار هزار سوار به پنجاب فرستادوخود وی ازراه خیبر و ننگرهار وگندمک تااواخر شوال ۹۲۵ ﻫ . ۲ اکتوبر بکابل رسید . (۳)

طوریکه پیشتر گفتیم ، درسال ۹۱۳ ﻫ ۱۵۰۶ م بابر بفتح قندهار موفق شد، ولی بعد ازچند ماه واپس شاه بیگ ارغونی آنرا گرفت ویقول محمدمعصوم وی به امراو لشکریان خود گفت : «بابر درین مرتبه تشریف آورده رامقند ها ر رادیدند، وسال دیگرلوای عزیمت تسخیر خواهند افراخت وتا مارا ازینجا بیجا نسازند، آرام نخواهند گرفت .... مارافکر خود باید کرد» (۴)

بدین نهج شاه بیگ برای خود محل آینده حکمرانی رادر آنطرف درهٔ بولان وسند تهیه دید، وطوریکه پیش بینی کرده بود، بابر دراوائل ۹۲۶ ﻫ ۱۵۲۰ م قندهاررابه محاصره کشید، ودر صدد نقب کندن قلعهٔ آن برآمد، ولی در لشکریان اودر اول تیرماه مرض تب افتاده وباشاه بیگ مصالحه کردوبالضروره درماه رجب ۹۲۶ ﻫ جون ۱۵۲۰ م بکابل آمد .(۵)

---

(۱) بابرنامه ۱۵۶ (۲) سلطان سعیدخان بن احمد خان الجه بن یونس خان از امرای کاشغر وماما زادهٔ بابراست که از ۹۲۰ تا ۹۴۰ ﻫ حکمرانده است (زمباور ۳۷۰) در روضة السلاطین (ص۲۶) درسلک شعرای ترکی زبان ذکر اوآمده است .

(۳) بابر نامه ۱۵۸ (۴) تاریخ سند ۱۱۰ (۵) تاریخ سند ۱۱۱ تعلیق بیورج بر بابر نامه ۴۳۱

لشکر کشی سوم(۱)

درتعیین تاریخ لشکرکشی سوم فرشته وخافی خان متفق القولند، که اواخر سال ۹۲۶ ھ ۱۵۲۰ م باشد. بقول فرشته بابر درراه پنجاب بازقبایل افغانی را که مانع پیشرفت اوبودند تاراج نمود، وچون ازدریای سند گذشت به کسانیکه در بهیره بر خلاف او جنبش کرده وکارداران اورارانده بودند جزای سنگین داد، وبرخی از افغانان رااز اینجا کُشید وبطرف سیالکوت پیش رفت مردم اینجابدون مقابله به او اطاعت کردند ونجات یافتند. ولی مردم سیدپور بااومقابل گردیده ودست بسلاح بردند.

بابر قهراً ایشانرا مغلوب وقتل عام نمود، زنان واطفال رااسیر ساخت وتمام اموال مردم را بتاراج برد. (۲)

دراینجا بابر شنید: که شاه بیگ ارغونی حکمران قندهار براراضی متصرفه اوتجاوز کرده وخطری به غزنی وکابل متوجه است، بنابرین بزودی بکابل برگشت وچون خان میرزا در بدخشان وفات یافت بابر درسنه ۹۲۷ ھ ۱۵۲۱ م فرزند کلان خود، همایون رابه حکمرانی بدخشان فرستاد. وبسوی قندهار حرکت کرد وشاه بیگ رادرانجامحصور داشت، شاه بیگ دران حصارپای فشرد وازشهزاده طهماسپ صفوی که به هدایت امیرخان برخراسان حکم میراند استمداد کرد امیرخان نیزبابر راپترک محاصره قندهار واداشت، ولی وی قبول نکرد، تاکه شاه بیگ ازآمدوشد بابربتنگ آمدوفرزندشیخ ابوسعیدپورانی (هروی) رابغرض مصالحه ومعاهده فرستاد، بابرنیز خواجه محمودوخواجه عبدالعظیم

---

(۱) از ۹۲۶ ھ تا ۹۳۲ ھ حوادث شش ساله زندگانی بابر در بابرنامه نیست. بنابرین شرح لشکرکشی سوم وچهارم بابر دراینجا ازمنابع دیگر مانند اکبرنامهٔ ابوالفضل وتاریخ فرشته ومنتخب اللباب خافی خان وتاریخ سند محمد معصوم وترجمهٔ انگلیسی بابرنامه گرفته شد.

(۲) فرشته ومنتخب اللباب ج اول.

رادرون قلعهٔ قندهار ارسال داشت وبرین قراردادند: که سال آینده قندهار را به بابر سپارند .

مطابق این معاهده ، کلید شهرقندهار بتاریخ ۱۳ شوال ۹۲۸ ه اول سپتمبر ۱۵۲۲ م بوسیله میرغیاث الدین نبیر خواندمیر(مؤلف حبیب السیر) بدربار بابر فرستاد وشاه بیگ بولایت شال(کویته)ودادر وسیوستان پس نشست،وحکمرانی شهرقندهار ازطرف بابر به پسرش کامران سپرده شد ووسعت قلمرو بابرتادریای هلمندرسید(۱).

لشکر کشی چهارم

بابردرسال ۹۲۹ ه ۱۵۲۳ م درداخل قلمروخویش به ضبط وربط وسطیح ساختن افغانان مشغول ماند، درینوقت درهندوستان پنج حکمدارمسلمان ودوحکمدارهندووجود داشت.

اول - امپراتوری لودیان دهلی که ازبهیره ءپنجاب تابهاروسعت داشت .

دوم - سلطان محمد مظفر درگجرات(پادشاه هفتم خاندان ملوک گجرات بن محمود تولدش ۸۷۴ جلوس ۹۱۷ ه)

سوم - بهمنیان دردکن(اخلاف حسن گانگو ۷۴۸-۹۳۲ ه ملوک آخرین آن ولی الله در ۹۲۹ ه وکلیم الله در ۹۳۲ ه)

چهارم - محمود خلجی بن ناصر درمالوه(۹۱۷ تاحدود ۹۳۷ ه)

پنجم - نصرت شاه دربنگال(بن علاءالدین حسین بن سید اشرف ۹۲۵ - ۹۳۹ ه)

ششم - راجه بیجانگر Vijayanagar

هفتم - رانا سنگا درچیتور Chitor (2)

ازجمله این حکمرانان، اولین برخورد بابربالودیان بود، که قلمروایشان تاکنار های سند میرسید وچون بابر ازاختلاف امرای لودی اطلاع داشت ،این فرصت را غنیمت شمرد ،ودرسنه ۹۳۰ ه ۱۵۲۴ م ازدریای سند گذشته و برلاهورتاخت ،

---

(۱) تاریخ سند ۱۱۱ - کتیبه چهل زینهٔ قندهار - ترجمه بابرنامه از بیورج ۴۳۱ تاریخ هند ارسکن ار -۳۵۵

(۲) بابرنامه ۱۸۹ کیمبرج هستری آف اندیا ۴ ر ۹ زمبا و ر ۲۷۴ ببعد .

هرچند جمعی ازافغانان مقتدر پنجاب چون بهارخان ومبارک خان لودی ویکمن خان لوحانی درشش کروهی لاهور بابابر مصاف دادند ، ولی اختلاف امرای مذکور وسیله شکست وضعف ایشان گردید . وبابر لاهور را گرفته وبه آتش سوزانید وبعدازچند روز دیبال پور را گرفته وقتل عام نمود. ولاهور رابمیر عبدالعزیز وسیالکوت رابه خسروکوکلتاش ودیبالپور رابه باباقشقه مغول و کلانوررا به محمدعلی تاجیک سپرد .

بابر درین سفر تاحدود سرهند پیش رفت ودولت خان لودی حکمران لاهور را که بعد از بغاوت برسلطان ابراهیم لودی درقبایل بلوچی پناهنده شده بود، به جاگیر خودش درسلطان پورفرستاد وسلطان علاءالدین برادر سلطان ابراهیم راتحت اداره باباقشقه دردیبالپور رجای داد .ولی بعدازحرکت بابربکابل ورسیدنش بدریای سند دولت خان وپسرش غازی خان ،سلطان علاءالدین وباباقشقه را ازدیبالپور اخراج کرده وپنج هزارافغان رابگرفتن سیالکوت فرستادند ، که میرعبدالعزیز حکمران لاهور آنهارا شکست داد (۹۳۱ هـ ۱۵۲۵ م)

بابر بزودی خودرا بکابل رسانید ،وعلاءالدین نیزدرکابل بدربار آمد ،وچنین فرمان گرفت که تمام سپه داران هندوستان باعلاءالدین درتسخیر دهلی همراهی کنند، وبعد ازاو تمام ولایات غربی لاهور به بابرودهلی به علاءالدین تعلق داشته باشد. باچنین تعهد علاءالدین ازکابل بهند رفت وبالشکر سی تاچهل هزاری خوددهلی رامحاصره نمود، ولی سلطان ابراهیم بایشان شکست فاحش داد وجمعیت آنهارا متفرق کرد (۱)

اماخود بابر بعد ازانهزام علاءالدین بهند بطرف بلخ متوجه گشت (۲) وبزودی خودرا به لشکرکشی آخرین خودبر هند مهیاگردانید .

---

(۱) بابر نامه ۲۶۷ ترجمه بابر نامه ۲ ر ۱۵۲ بحوالۀ اکبر نامه وخافی خان وفرشته .

(۲) بابرنامه ۱۶۶

لشکر کشی پنجم و فتح دهلی

قبل از شرح حرکت پنجم بابر بر هند به مطالعهٔ اوضاع آنجا باید پرداخت تا روشن گردد که در فتح هند بدست بابر چه عوامل دخیل بوده است؟

در جملهٔ حکمرانان هند لودیان در دهلی بصفت شاهنشاهان و قویترین عناصر حاکمه هند بوده اند. لودی یک قبیله افغانی از شعبهٔ پیتنی است (۱) که یک خاندان آن در حدود ۴۰۰ھ ۱۰۰۰م از نسل شیخ حمید لودی از لغمان تا ملتان حکمرانی داشتند و مرکز شاهی ایشان در ملتان بود (۲).

بعد از این بسا رجال قبیله لودی درهندوستان مصدر کارنامه های لشکری و اداری بوده اند که ازآنجمله ملک بهلول ولد ملک کالا در سر هند بعد از وفات اسلامخان در ۲۵ ذیحجه ۸۵۵ھ دسمبر ۱۴۵۱م برتخت شاهنشاهی هند نشست چون در سنه ۸۹۴ھ ۱۴۸۸م از جهان رفت بعد از و سلطان سکندر پسرش (۸۹۴-۹۲۳ھ ۱۴۸۸-۱۵۱۷م) و بعد از و سلطان ابراهیم بن سکندر (۹۲۳-۹۳۲ھ ۱۵۱۷-۱۵۲۵م) بشاهی رسیده اند.

دورهٔ ۷۰ ساله شاهنشاهی لودی در عهد سلطان بهلول وسکندر عصر آرامش و عدالت وبسط مبانی مدنیت بود. زیرا اکثر امرای قبایل افغانی مانند لودی، فرملی لوحانی وغیره باتفاق وهمکاری کار میکردند. امور لشکر داری و مالیات و عدلیه و زراعت تنظیم یافته بود و تمام قبایل افغانی از سمت مغرب به مرکز شاهنشاهی قوت میدادند ولی این وضع بعد از جلوس سلطان ابراهیم لودی برقرار نماند و سلطان جلال الدین برادر کوچک او درجونپور اعلان شاهی داد تا که در آخر بدست سلطان ابراهیم افتاد و کشته شد.

سلطان ابراهیم لیاقت اداره را کمتر داشت وبر مزاج او استبداد رأی غالب بود

---

(۱) مخزن افغانی ۲/۶۰۳

(۲) پته خزانه ۶۸-۲۰۴ فرشته ۱۰۷ حیات افغانی ۴ خورشید جهان ۶۷ ملیسون در تاریخ افغانستان ۴

بنابرین اکثر امرای در بار لودی ازو رنجیدند ، برخی کشته و جمعی فراری شدند وتزلزلی در بنیاد سلطنت لودی افتاد ، از آنجمله حبس وقتل میان بهوه وزیر پدرش واعظم همایون بن بایزید عمزاده اش موجب تشویش تمام امراء گردید ودولت خان بن تاتار خان لودی حکمران پنجاب که باسه پسر خود دلاور خان وغازی خان و حاجی خان از ارکان بزرگ شاهنشاهی لودی بودند ، از سلطان ابرا هیم بر گشتند وامرای بزرگ دیگر هم بهرطرف دست به اغتشاش وبغاوت زدند. (۱).

در این اوضاع که وسیلهٔ سقوط شاهنشاهی لودی گردید اولا استبدادرای وعاقبت نیندیشی خود سلطان ابراهیم دست داشت که تمام امرای دربارلودی وارا کین شاهنشاهی را بوسیله قتل وحبس وزجراز خود رنجانید ، دوم کوتاهی اندیشه ونفاق خود رجال افغانیست که باوحدت واتفاق همدیگر مایهٔ فسادراازسر گذشاهنشاهی کم نکردند وبه بابر توسل جستند که وی خودش مدعی تخت وتاج هندوستان و رقیب سر سخت خاندان شاهان لودی بود. (۲)

احمد یادگار درین مورد مینویسد :

«اول باعث خرابی سلطنت او کشتن اعظم همایون بود وبیخ سلطنت خودرا بدست خود برکند ..... درین اثنا دولت خان لودی که از بیست سال حکومت پنجاب داشت اورا از لاهور طلبید ، او در آمدن خود اهمال کرد ، وپسرخودرا

---

(۱) تاریخ شاهی ۷۱ ببعد ، مخزن افغانی ۱/۲۳۵ ببعد ، طبقات اکبری ۱/۳۴۷ فرشته ۱/۳۰۱ - الیوت در تاریخ هند ۵/۲۰ مآثر رحیمی ۱/۴۸۷ منتخب التواریخ ۱/۳۳۰ .

(۲) گویند که بابر برای کشف اوضاع هند و مقاصد جهانگیری خود بـه تغییر لباس وزی قلندران بدربار سلطان سکندر لودی رفته بود ، چون سلطان اورا بعداً شناخت بابر از آنجا رفت و سلطان دست حسرت مالیدن گرفت ومی گفت که وی مانند مرغ همای بدست افتاده بود ، اما طرفه بدرجست (تاریخ داؤدی ورق ۶۶ نسخهٔ خطی اندیاآفس) .

که دلاورخان نام داشته فرستاد ... فرمود تا اورادرحبس‌خانه که بعضی امرای کبار را در دیوارگرفته بودند بردند ... دلاورخان از دهلی گریخت ودر شش روز پیش پدر رسید وگفت که اگر حیات خود خواهی ، فکر خود کن.» (۱)

دولت خان از ین وضع سلطان ابراهیم سخت ترسید و پسر خود دلاورخان را بکابل پیش بابر ارسال داشت و گفت : سلطان ابراهیم از امرای پدر خود ۲۳ نفر را که بنیاد سلطنت و ستون دولت او بودند ، بی‌جرم بکشت وخاندان های آنهارا برانداخت و بعضی را در دیوار گرفت و بعضی را به آتش بسوخت چون امید سلامتی از قهراو ندیدند ، جمیع امرا مرا فرستادند وچشم انتظار براه نهاده اند . (۲)

بدینطور بین سلطان ابراهیم و امرای او هر طرف جنگهای خونین رویداد، و بابربا‌آمدن احمدخان سربنی که از طرف دولت خان به‌کابل‌آمده واستمداد میکرد دانست ، که سلطان ابراهیم لودی بدست خود بنیاد شاهنشاهی‌لودی را متزلزل ساخته است ، واین فرصت را از دست نباید داد .

بابر در کابل به تقویهٔ قوای خودپرداخت ، شاهزاده‌همایون راکه حکمران بدخشان بود ، باقوای شمالی گشور خود خواست ، وخواجه کلان‌بیگ را از غزنی وزابل بالشکر های آن جلب کرد و بقول مؤرخان قوای لشکری او که عبارت از رزم‌جویان سمرقند و خراسان و بدخشان تا سیستان بودند (۳) آمادهٔ پیکار شدند.

روز حرکت بابر از کابل به عزم تسخیر هند ، غرهٔ صفر ۹۳۲ هـ ۱۷ نومبر ۱۵۲۵ م‌بود ، وی شهزاده کامران پسر خود را به حکمرانی قندهار و کابل

(۱) تاریخ شاهی ۸۸

(۲) تاریخ شاهی ۸۹

(۳) خود بابر لشکریان خودرا (علاوه بر مغل) افغانان و هزاره و عرب وبلوچ میداند (بابرنامه ۲۰۶)

گذاشت و از راه درهٔ خیبر و پشاور روز شنبه غرهٔ ربیع الاول ۱۶ دسمبر ازدریای سند گذشت و با سرعت زیاد پیش رفت ،وروز جمعه ۱۴ ربیع الاول ۲۹ دسمبر میالکوت (شرق دریای چناب) و بعد ازآن قلعهٔ ملوت (Milwat) (مربوط دسترکت هوشیار پور پنجاب) را گرفته ، و تمام اموال و خزاین وجواهر و کتابخانهٔ غازی‌خان پسر دولت خان را ضبط نمود (شنبه ۲۲ ربیع الاول ۹۳۲ ه ۶ جنوری ۱۵۲۶ م)

بابر بعد از فتح ملوت ، دولت‌خان و پسران و تمام امرای افغان رابه کته بیگ (Kitteh Bag) سپرد تا به قلعهٔ ملوت (Malot) بهیره‌اسیر باشند ولی چون به سلطان‌پور رسیدند دولت خان بمرد (۱) و با بز قلعهٔ ملوت

(۱) دولت خان لودی یکی‌از ارکان شاهنشاهی لودیان به چنین ذلت از جهان رفت آنکه به قول بابر (ص ۱۶۸) بروِلایت پدرش تاتارخان دارای سه کرور درم (... ر۷۵ پوند) مالیات حکم میراند . وی بابر را به هند دعوت کرده بود و اکنون جزای عمل خود را دید . احمد یاد گار میگوید : چون بابر از کابل روان شد همگی ده‌هزار سوار مغل در رکاب او بودند با اتفاق دولت خان تا رسیدن لاهور خیلی سپاه گرد آمد . چون سلطان ابراهیم از تصرف‌بابر بر پنجاب ومدد دولت خان باو اطلاع یافت به دولت خان نوشت : که تو از نوازش پدر من باین مرتبه رسیدی که‌بیست‌سال حاکم پنجاب بودی ! ایـن چه کردی که مغل را در ملك موروثی من آوردی ؟ وستر افغانه بدست خود د ور کردی ؟ دولت خان در جواب نوشت : آری من پرورده و نواختـهٔ سلطان سکندرم ، تمام عمر من در دولت‌خواهی او گذشت .آن‌پادشاه مرحوم چقدر برداشت امرا میکرد ، وبه دلجوئی پیش می آمد ، و به هیچ وجـه درهلاك امرا سعی نمیکرد . شما نوجوان باغوای دوسه کوته‌اندیش ، بنیاد سلطنت خود خراب کرد ید ، وچندی بندگان پدر خود را که ستون‌پادشاهی بودند تلف نمودید ، تا اعتماد دیگران از شما برخاست.مغل‌رامن نیاورده‌ام٭

به محمدعلی جنگ جنگ سپرد ، و دوصد افغان و دوصد هزاره را به حفاظت آن گماشت . (۱)

بابر بعد ازین قلاع و اراضی بین لاهور وسرهند را بدست آورده وبه تجهیز قوای خود کوشید . و در اوایل رجب ۹۳۲ ه اپریل ۱۵۲۶ م به‌پانی پت رسید . سلطان ابراهیم لودی که تازه از جنگ عالم‌خان (سلطان علاءالدین بن سلطان بهلول) برگشته و اورا در حدود دهلی شکستانده بود ، بقول بابریکصد هزار لشکر و هزار فیل به میدان آورد (۲) که اکثر این عساکر اجیر و نوکر میعادی ناراضی بوده‌اند.

لشکریان بابر بقول ابوالفضل ۱۲ هزار (۳) وبقول احمدیادگار ۲۴ هزار بودند (۴) که هفت صد ارابهٔ جنگی وتوپ وتفنگ هم داشتند.این ارابه ها تحت قیادت استاد علی قلی و مصطفی رومی بدستور جنگی روم (عثمانیان) Ottomans

---

✿افعال ناپسندیده شما آورد (تاریخ شاهی ۹۳)

اکنون اگر سلطان ابراهیم لودی به سبب سخافت رای و عاقبت نیندیشی شاهنشاهی لودی را سقوط داده باشد ، امرای افغانی مانند دولت خان وغیره که با او اختلاف و پیکار داشته اند، نیز از مسئولیت رهائی ندارند ، و در عاقبت جزای خود را بدست بابر دیدند و این‌یکی از علل پیروزی بابر بود که در مقابل خود چنین دولت فرسوده و پادشاه و رجال عاقبت نیندیشی داشت .

(۱) بابر نامه ۱۶۹

(۲) بابر نامه ۱۷۴ ولی این قول بابر مبالغه بنظرمی آید ، بقول احمد یادگار لشکر سلطان ابراهیم پنجاه هزار بادوهزار فیل بود (تاریخ شاهی ۹۵) درسخزن افغانی این عدد یکلک سوار وپنج‌هزار فیل است .

(۳) اکبر نامه ۹۷/۱ ، خود بابر ۱۲ هزار کس بشمول نوکر و سوداگر وچاگیر می نویسد (بابرنامه ۱۷۸)

(۴) تاریخ شاهی ۹۵

به‌چرم گاو باهم بسته‌شده‌ودرعقب آن دسته های تفنگ انداز ان قرار داشت و بابر قوای خودرا بروفق تجربه های جنگی خود وعنعنات لشکر کشی های خانواد تیموریان آراست .درقلب (قول) خود بابر قرار داشت که بطرف دست چپ او خندق‌وشاخه های درختان بود.

میمنه (Right-Division)را همایون به همراهی خواجه کلان و سلطان محمد دلدا ی ((Duldai)) وهند وبیگ‌وولی خازن وپیر قلی‌سیستانی قیادت میکرد . درمیسره محمد سلطان میر زا ومهدی خواجه‌وعادل سلطان وشاه میر حسین و سلطان جنید برلاس و قتلق قدیم وجان بیگ و محمد بخشی و شاه‌حسین برگی و مغول غانچی (Ghanchi) بودند.

درطرف راست قلب (Center) چین تیمور سلطان ومحمد ، گوکل‌تاش و شاه منصور بر لاس ویونس علی درویش محمد ساربان وعبدالله کتابدار قرار داشتند. ودر طرف چپ قلب خلیفه وخواجه میر میران واحمدی پروانچی وتردی بیگ وکوچ بیگ ومحب‌علی خلیفه ومرزا بیگ ترخان بودند .

قوای‌پیش رو‌راخسروگوکل‌تاش‌ومحمدعلی‌جنگ‌جنگ قیادت میکردند وعبدالعزیز میرآخور (Naster-of Horse)قایدقوای‌عقبی‌بوددراوج‌میمنه Flank of right ولی‌قزل‌وملک قاسم‌وبابا قشقه با مغولان‌خود گماشته شده ودراوج‌میسره قرا قوزی وابوالمحمدنیزه‌بازوشیخ علی‌وشیخ جمال‌ومهدی‌وتنگری‌قلی‌مغل‌قرارداشتند.(۱)

جنگ عظیم پا نی پت بدینطور آغاز شد استاد علی قلی ومصطفی توپچی در استعمال اسلحه ناریه فعالیت کردند از صبح تانصف روز جمعه ۸ رجب ۹۳۲ هجری ۲۱ اپریل ۱۵۲۶ م جنگ خونین دوام داشت ونیمروز بود که لشکر سلطان ابراهیم لودی شکست خورد وخودوی هم درین جنگ کشته شد (۲) عدد

۱- بابر نامه ۱۷۵

۲ ـ روایت‌جمهور چنین‌است امامؤلف‌تاریخ داودی‌عبدالله‌گوید: که‌من ازیک شخصی ۱۲۰ ساله‌شنیدم که سلطان ابراهیم بر اسپ مشکی تازی سوار بود واز معرکه بر آمد وخواست در موضع دهریانه از دریای جمنا بگذرد واسپ خود را به دریا انداخت تاکه درآب‌غرق گردید .این منظر راهمین راوی کهنسال‌دیده‌بود تاریخ داودی خطی ۹۵

تمام کشتگان این معرکه را درهمان روز ۱۵ یا ۱۶ هزار تخمین کردند ولی‌بعد ازآن مردم هندوستان گفتند که چهل تا پنجاه‌هزا ر بقتل رسیده اند .(۱)

درین معرکه بکرما جیت (Bikermajit) راجه کهن‌سال گوالیا ر (Gwaliar) که به همراهی‌سلطان‌ابراهیم‌میجنگیدنیز کشته شد وازخانوادهٔ اوکه درآگره بودند جواهر زیادی بدست همایون آمد که درآن‌جمله الماس مشهور به(کوه‌نور) هم بود که‌هشت‌مثقال وزن داشت .

بابر رجال معتمد خودرا به ضبط خزاین دهلی گماشت وشهزاده همایون رابه آگره فرستاد وخود وی در تغلق آباد دهلی فرود آمد ومولانا محمود وشیخ زین رابه دهلی ارسال داشت که خطبه را بنام اوبخوانند (۲) وبدین طور بابر شهنشاه هند گردید وبه منتهای مقاصد خود رسید (جمعه ۱۵ رجب ۹۳۲ هـ ۲۷ اپریل ۱۵۲۶ میلادی).

از فتح دهلی تا مرگ بابر :

اکنون که بابر رقیب بزرگ خود سلطان ابراهیم لودی راازبین برد ودر جنگهای دیگر بسا رجال نیرومند آن دوره مانند دولت خان لودی وپسرانش نیز مقهور شدند درنخستین وهله فتح هند وی دوکار داشت :

اول: تسکین وپاداش امرا وکسانیکه بااو درفتح هند همراهی داشتند واین کارآسانی بود زیراوی تمام خزاین واموال شهنشاهی لودی رادر دهلی و اگره بدست آورده بود ومیتوانست بادادن بخششهای هنگفت وسوغات این‌مردم را بخود جلب نماید .وی روزشنبه ۲۹ رجب ۹۳۲ هـ ۱۱مـی ۲۶ ۱۵ م به دیدن وبخشیدن خزانه ها درآگره آغاز کرد :بهمایون هفتاد لک به امرأ شش لک تاده لک، به کامران ۱۷ لک بمحمدزمان میرزا ۱۵ لک به‌عسکری میرزا ۱۵ لک به هندال میرزا ۱۵ لک‌دام‌داد، وهم ازجواهرواموال هندی‌سوغات هابسمرقندو خراسان وکاشغر وعراق ومکه ومدینه فرستاده شدوبه‌هر فرد

---

۱ - بابرنامه ۱۷۶

۲ - بابر نامه ۱۷۶

ولایت کابل وورسک (مخرج دریای کابل به وادی پشاور) یک یک شاهرخی (۱) انعام داد. (۲).

در بین سرداران لشکری بابر کسانی نیز بوده‌اند که به سکونت درهندوستان راضی نبودند وبه مجردی که موسم گرما آمد مردم از تاثیر باد سموم مردن گرفتند واکثر امراءوجوانان دل انداختند وحتی خواجه کلان که سرد معتمد و سپه دار بزرگ بابر بود بر دیوار عمارت دهلی این بیت فارسی نوشته بود:

اگر به خیرو سلامت گذار سند کنم   سیاه روی شوم گر هوای هند کنم

بابر این گونه امرای شاکی‌راهم‌به فرستادن کابل راضی گردانید وخواجه کلان را به غزنی وگردیز وخواجه میر میران‌رابه کابل با اموال وهدایائی زیاد فرستاد ودیگران را به این گونه منطق قوی قانع ساخت که:

« تمام امراء را طلبیده کنکاش کرده شد من گفتم: که سلطنت وجهان گیری بی اسباب وآلات دست نمیدهد. پادشاهی وامیری بی نوکر وولایت‌ممکن‌نیست. چند سال سعی ها کرده مشقت ها دیده راه درازی را قطع کرده لشکر ها کشیده خودرا ولشکر را در مخاطره های حرب وقتال بیندازیم بعنایت الهی این مقدار باغی بسیار را زیرکرده این چنین ولایت ها ومملکت های‌وسیعی را بگیریم. حالا چه روز آمده است وچه ضرور کرده است؟ که این چنین‌جان‌ها کنده گرفته ولایت ها را بی جهت پر تافته باز بکابل رفته با بتلای تنگدستی بمانیم. هر کس که‌دولت‌خواه‌است بعد از این چنین سخنان نگوید. هر کس طاقت نتواند آورد وبه‌رفتن روآورد از رفتن خود بر نگردد. این چنین معقول و موجه سخنان‌را خاطر نشان ساخته خواهی نخواهی مردم را از این دغدغه ها گذارنده شد» (۳)

۱ـ بقول ابوالفضل هشت لک‌شاهرخی مساوی یک کرور و ۲۸ لک‌دام بود آئین اکبری ۲-۱۶۹ و باین حساب یک‌شاهرخی ۱۸ دام و۴۰ دام یک روپیه هندی مساوی دونیم‌شاهرخی وده‌پنس وهردام مساوی دوآنه‌عصرانگلیسی بود که هردام ۲۵ جیتل شمرده‌می‌شد.

۲ـ بابرنامه ۲۰۷

۳ ـ بابرنامه ۲۰۷

دوم: در دوسه سال اخیر شاهنشاهی سلطان ابرا هیم لودی اکثر امراء وحکمرانان افغانی‌از مرکز سلطنت در حالت بغاوت وسر پیچی بوده‌اند وچون بابر بر دهلی وآگره مسلط شد تصفیه وانقیاد این سرکشان قوی را هم در پیش داشت واین امراء بقول خود بابر عبارت بودنداز:

قاسم سنبلی در ولایت سنبل Sanbhal

نظام خان در ولایت بیانه Biyana

حسن خان درولایت میوات Mewat

محمد زیتون Zeitun در دولپور Dhulpur

تاتار خان سارنگ‌خانی در گوالیار Gwaliar

حسین خان لوحانی در رابری Raberi

قطب خان در اتاوه Etawa

علی خان در کالپی Kalpi

نصیرخان لوحانی و معروف فرملی و امرای دیگر افغان ، از قنوج تادریای گنگ در تصرف خود داشتند و بهار خان پسر دریاخان را بلقب سلطان محمد به مقام شاهی برداشتند .

مرغوب‌غلام درمهاون (مرکز ناحیهٔ‌مترا Mutttra نزدیک کنار چپ جمنا (۱) بود .

این مردم وقایع عهد تیمور لنگ (جد بابر) را در حافظه داشتند ، که بعد از فتح و یغمای دهلی این مملکت را ترک کرده وبه ماوراءالنهر برگشت . ایشان میدانستند، که سپاهیان و سرداران لشکر بابررا یارای تحمل آب وهوای اقلیم گرم هند نیست . ولی بابر که از مدتها هوای فتح مملکت وسیع‌و پر ثروت هند را داشت ، آگره را مرکز و مقر خود ساخت ، و بتمام مردم ثابت کرد ، که واپس رفتنی نیست،واین کشور وسیع و ثروت عظیم آنرا از دست نمیدهد .

۱-بابرنامه ۲۰٦

زیراسرزمین سابقهٔ مملکت او بامحدودیت های اقتصادی آن نمیتوا نست جاه طلبی شاهنشاهی اورا کفایت کند خودوی گوید :

((ملکیکه بمن تعلق داشت بدخشان وقندهاروکابل وقندزبود اماازا ین ولایات نفع معتد بهی نبود ، بلکه بعضی ولایت هابه تحت نزدیکی غنیم آنچنا ن بو د که مدد های عظیم کردن لازم بود .دیگر جمیع ولایات ماوراْ النهر در تصرف خوانین وسلاطین اوز بك بود.نزدیك بصدهزارلشکر ها ی ایشا نر اتخمین میکر دند دشمن قدیمی بودند .)) (۱)

بابر درمدت چهار وپنج سال اخیر زندگانی خوددرهند تمام عناصر حاکمه و بقایای افغا نان راازبین برد ویا مطیع خود گردانید .ودرین مو رد از خشونت وخونریزی وگاهی از عفو وبخشش وتد بیر وتجربهٔ طویل جهانداری ولشکرکشی خودکارگرفت . مثلاً :هنگامیکه درسنه ۹۳۳ ه ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید ولی ازمرگ نجات یافت، وی این دسیسه رابه مادرسلطان ابرا هیم لودی نسبت داد واورابه یونس علی وخواجگی اسد سپرد، تانقد وجنس وغلام وکنیز وغیره راازو تحصیل کنند وجزادهند.وی پسر سلطان ابراهیم رادر ربیع الاول همین سال بکابل پیش شهزاده کامران محبوس فر ستاد (۲) واحمد چاشنی گیر را پا ر ه پاره نمود وطباخ رازنده پوست کشید ویك زن متهم رادرته پای فیل انداخت و دیگری را هم بگله تفنگ زدند (۳) ولی در فرمان ۲ماه جمادی الاخری ۹۳۳ ه مارچ ۱۵۲۷ میلادی که باطراف مملکت درباره فتوحات خودنوشته: علاءالدین عالم خان ابن سلطان بهلول لودی (عم سلطان ابراهیم لودی) رابه القاب((سلطنت مآب وخلافت ا نتساب)) واولاداو را نتیجة السلاطین جلال خان

۱-بابرنامه ۱۷۸

۲-با بر نامه ۲۰۴

۳-بابرنامه ۲۰۳

و کمال خان نامیده است (۱) وازین بر می آید که از امرای هند آنکه اطاعت اورا کرده اند بدربارش مقرب بوده اند .

بابر بدین طور اکثر رجال قوی هندوستان رابخود نزدیك ساخت وبرای اینکه اعمال وجنگ های خودرا رنگ مذهبی دهد ازآشامیدن شراب توبه کرد و بقول خودش احرام جهاد (Holy War) بسته ودراین باره فرمانی را در تمام ممالک خود نشر داد (۲) درین وقت رانا سنگا ((Rana Sanga)) حکمران چیتور (اودای پور Udaipur کنونی) که رئیس تمام راجپوتان شمرده میشد باوجودیکه درکابل بدربار بابر ایلچی فرستاده اظهار موافقت کرده بود، اکنون برخلاف بابر لشکر آراست و بابر هم باو اعلان جهاد داد و همایون را بمقابل امرائی که درشرق فراهم آمده وقنوج رادرتحت قیادت نصیرخان لوحانی ومعروف فرملی گرفته بودند سوق کرد .

همایون درین لشکر کشی جونپور وغازی پورو گوالیار راگرفت ولی راناسنگا با تفاق چندین نفر ازامرای نیرومند، بربیانه تاخت وسلهدین ازرای سین Raisen وحسن خان میواتی بایکصد هزار سوار نزدیک خانوه Khanua سی و هفت میلی غربی آگره بدو پیوستند وبابر رابمشکلات عظیمی افگندند .

بابر با معافی تمغا Stamp-Duty بهمه مسلمانان وتوبه ازشراب واعلان جهاد وترتیب لشکریان خود ،وبستن ارابه روز شنبه ۱۳ جمادی الاخري ۹۳۳ ه ۱۶ مارچ ۱۵۲۷ م درخانوه مضافات بیانه باقوای متحده را ناسنگا مدت دهساعت جنگ کرد، وایشانراشکست داد، خودرا ناگریخت وحسن میواتی کشته شدو سلطان محمودلودی برادرسلطان ابراهیم نیز فرار کرد، وبابرتاآخرسال مذکور میوات والورواکثر ولایات این طرف گنگ رابتصرف آورد، ودرطغراي خود لقب(غازي)

۱- بابرنامه ۲۱۱-۲۱۲

۲- بابرنامه ۲۱۳

رافزود (۱) .

بعد ازختم این غایله یکی ازامرای راجپوت که میدنی را و Medini-Raw نامداشت درچندیري Chanderi سرحدات مالوه برخلاف با بر لشکر کشی کرد ، اگرچه این حرکت راؤ درسرداران لشکربابر ترس وترددي ایجاد نمود، ولی بابر که سپاهی تجربه کار متینی بود ، ایشانرا دلداري داد، بر قلعۀ چندیري یورش آورد آنرا روز چهار شنبه ۷ جمادي الاولی ۹۳۴ هـ ۲۹ جنوري ۱۵۲۸م بگرفت ، وبعدازان شهزاده همایون را به بدخشان اجازه رفتن داد وخود بطرف لکنهو Lucknow متوجه گشت که بدانجا شیخ بایزیدوبین راو (۲) پیش می آمدند ولی سرداران لشکر بابر ایشانرا شکست داده ،وبطرف بنگال پس نشاندند ،وهر دو کنار دریای گنگ را تصفیه کردند.

اکنون بابر رقیب دیگری هم داشت که برادر سلطان ابراهیم بنام سلطان محمود لودی در ولایت بهار یکصد هزار افغان را فراهم آورده و شیخ با یزید وبین راوهم بدو پیوسته بودند قوای سلطان محمود بمددفتح خان سروانی و شیر خان سور ودیگر افغانان بطرف بنارس Benares پیش آمدند.ولی بابر با مهارتیکه در لشکر کشي وجلب سرداران مقتدر داشت ،در دومین جنگ بزرگ خود در هند که درملتقای گنگ وگوگره Gogra .Junction روی داد قوای سلطان محمودلودی را بشکست (پنجشنبه اوایل رمضان ۹۳۵-۶ می ۱۵۲۹م) وقلمرو تصرف وی تا بنگال توسیع یافت.

بابر بعد از تسخیر ولایات شمالی هند از دریای سند تا بنگال در آگره قرار گرفت وهمایون هم بعد از یکسال از بدخشان بهند آمد وبه جاگیر خود درسنبهل Sanbhal فرستاده شد. ولی بعد از ۶ماه به تب شدیدی مصاب گردید

۱- بابرنامه ۳۱۲

۲-در کمبریج هستری ۳-۱۷ وترجمۀ انگلیسی بابر۲-۳۲۸ بیبن Biban ودربابرنامه مطبوع بمبئی بین وبین راواست.

وچون اطباء از علاج او مایوس شدند ، ولی مشهور عصر میر ابو بقا گفت: «باید همایون گرانبهاترین چیز خود را در راه خدا صدقه کند ، واز اوتعالی صحت خود را بخواهد». بابر گفت: پر ارزش ترین چیزی که همایون دارد منم. و بنا برین خودرا برای او قربانی میکنم خالق تعالی این صدقه را قبول فرمایاد !»(۱)

بعدازین بابر مریض شدوبربستر مرگ همایون را ولی‌عهد خود نموداگرچه وزیر اعظم نظام الدین علی میرخلیفه خواست که مهدی خواجه باجه بابر (Brother-in-Law) را به تخت شاهی بر دارد ،ولی بسبب نخوت مهدی خواجه ازین فکربازگشت وحینیکه بابر در چهار باغ کنار جمنا در آگره بتاریخ ۶ جمادی الاولی (۲) ۹۳۷ هـ ۲۶ دسمبر ۱۵۳۰م بعمر ۵۰ سالگی در سال سی و هشتم سلطنت از جهان رفت . پسرش ناصر الدین محمد همایون بر تخت شاهی هندوستان نشست (۹ جمادی الاولی ۲۹ دسمبر).

۱-اکبر نامه ۲۷۶

۲- در تاریخ شاهی ۱۲۹ روز جمعه بتاریخ چهارم ۹۳۷ هـ و در طبقات اکبری ۲ ر ۳۶ پنجم جمادی الا ولی ۹۳۷ هـ و در همایون‌نامه و تاریخ فرشته ۱ ر ۳۹۳ روز دو شنبه ۵ جمادی الا ولی ۹۳۷ هـ در اکبر نامه ۱ ر ۱۱۸ ششم جمادی الا ولی ۹۳۷ هـ است .

بخش دوم

شخصیت علمی وادبی بابر

شخصیت جنگی وپیروز مندبابر دروقایع زندگانی او از شاهی اندجان تا شاهنشاهی هندآشکار است.ولی وی جنبهٔ علمی وادبی هم داشت و در عین زمان یک نفر نویسنده،شاعر ومولف هم بود کـه مادر سطور آینده تالیفات اورا تاجاییکه معلوم است معرفی میکنیم:

قبل از همه نظر یک شخص معاصر وخاله زادهٔاو میرزا حیدر دوغلات حکمران کاشغر وکشمیر را در بارهٔشخصیت بابر می‌آوریم که او را بالفاظ مختصر چنین می ستاید:

«پادشاهی بود بانواع فضایل آراسته بخصایل حمیده پیراسته .ازین همه خصلت،شجاعت ومروت او غالب بود. در شعر ترکی بعد از میر علی شیر کس مقدار او نگفته. دیوانی دارد ترکی در غایت عذوبت ومبین نام نظمی ساخته در فقه بغایت رسالهٔ مفید است ومقبول خلایق. وعروض ترکی نوشته کـه پیش ازوی کسی عروض ترکی را بآن لطافت ننوشته ورسالهٔ والدیه حضرت ایشان (مراد خواجه عبیدالله احرار است) نظم کرده وقایعی که نام تاریخ تزک (دارد) در غایت سلاست وروانی وعبارت پاکیزه سنقح قریب الفهم... وموسیقی وغیره.

بفضایل او پیش ازوی در دودمان او غالباً کس نگذشته است وواقـعـات غریبه وجنگهای عجیبه دست داده که بتحقیق ازابنای او کس را دست نداده ...» (۱)

---

(۱) این سطوررا بناغلی یعقوب واحدی جوزجانی از نسخهٔ خطی تاریخ رشیدی نمبر B۶۴۸ مؤسسهٔ شرق شناسی اکادیمی علوم لینن گراد (ورق ۹۶ب) نقل کرده است ، که ازو تشکر میکنم .

در بارهٔ شخصیت بابر وصفات او نظر مؤرخ در بار اکبر ابو الفضل علامی نیز خوا ندنیست ، که در شناسایی او بلما کمک میکند ، وی اصول شخصیت او را در هشت سخن می گنجاند که اصول جهانبانی او بود :

(۱) بخت بلند (که ظاهراً نتیجهٔ صفات دیگر او باشد)

(۲) همت ارجمند

(۳) قدرت کشور کشایی

(۴) ملک داری (استعداد اداره و مملکت داری)

(۵) کوشش در معموری بلاد .

(۶) صرف همت برفاهیت عباد (تظاهر بدین صفت جز وسیاستمداری آنوقت بود)

(۷) خوش دل ساختن سپاهی .

(۸) ضبط ایشان از تباهی .(۱)

در تحلیل شخصیت ادبی بابر قوهٔ خطابه ونطاقی او نیز درخور یاد آوری است ، واو در مجامع ومعارك برای تهییج وتنبیه یاران ورجال خودگاهی سخنانی میگفت که مؤثر واقع میگشت .

در جنگ باراناسانکا بعد از فتح دهلی بین لشکریان ویاران بابر وهن وتزلزلی پدید آمد ، زیرا لشکریان بابر بهر طرف برای فتح بلاد رفته بودند ، ورانا هم بفاصله دوسه کروهی قرار گاه بابر رسیده بود . وی امرای دربار واهل اعتبار وحتی آحادالناس را به کنگاش خواست . رای اکثر مردم بران رفت که بابر باسپاه خود به پنجاب عقب نشیند ولی بابر بعد از شنیدن سخنان هرکس تأمل نموده وچنین تقریر کرد :

« پادشاهان اسلام که دراطرف و اکناف عالم اندچه گویند ؟ ومارا به چه زبان یاد کنند ؟ قطع نظر از گفت گوی وطن وملامت اهل دنیا ،

---

(۱) اکبرنامه ۱ر۱۴۶

فردا در عرصهٔ قیامت ، به‌شفیع روز محشر ، چه عذر توانم گفت ؟ که اینچنین مملکتی از دست پادشاه اسلام جدا کرده ،وخلق کثیر یرا که شریـک ملت ما بودند بقتل رسانیده ،خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم ، وامروز از پیش اینچنین کافری غزا ناکرده ،اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده ، راه بازگشت بجویم ، تااز دست این کفار برخلق این دیار چه رسد ؟

هیهات ! وقت آنست که‌دل بر شهادت باید نهاد وندای الجهاد در داد :

چو جان آخر از تن‌ضرورت رود　　همان به‌که باری بعزت رود
سرانجام گیتی همین است و بس　　که نامی‌به‌نیکی‌بماندزپس»(۱)

این‌سخنرانی جدی و هیجان انگیزبابر اثر کردوبقول‌نظام‌الدین‌احمدهروی « از تأثیر اینحرف جانسوز ، آتش در نهاد همه افتاد ، همه زبان بـه سمعنا و اطعنا کشوده ، گفتند : ای‌قبلهٔ مراد ! هرچه فرمایی ! فرمان ترا مطیع و منقادیم . » (۲)

---

(۱) طبقات اکبری ۲ ر ۲۵
(۲) طبقات اکبری ۲ ر ۲۶

تالیفات

(۱) بابرنامه

این کتاب که بنام های تزك بابری یاواقعات بابری (۱) نیز خوانده شده، نمودار بسیار خوبیست از شخصیت بزرگ بابر که جامع ذوق ادبی و نکته رسی ونقادی وراستگویی اوست واصلا بزبان ترکی چغتائی لهجهٔ شرقی (زبان ازبکی) نوشته شده که نثر روان وشیرین ومطابق معاییر ادبی زبان ازبکی دارد وبه تصدیق گویندگان این لهجه شرقی زبان آن نسبت به نثر امیرعلی شیر نوائی (ادیب پیشقدم او) از قید تقلید نثر نگاری السنهٔ دیگر مانند فارسی و عربی آزاد است وبطرز ادا وجمله بندی وقواعدزبان ازبکی نزدیکتر است و گویندگان این زبان آنرا بهسهولت خوانده میتوانند وازشستگی عبارات ومتانت آن حظمی برند. بابربحیث نثرنگاروشاعراین زبان درآسیای میانه مبتکر ونویسندهٔ چیره دستی است که در بابر نامه دیدنیها وکردار های خود را از نیك وبد همه باصداقت ونقادی نوشته است. وی نگاه نکته رس دقیق دارد وگاهی اوضاع اجتماعی وکردارهای خود ودیگران را نقادی مینماید.

ازاوضاع جغرافی، آب وهوا، محصولات زراعتی، نباتات، حیوانات، راهها و حصار های جنگی واخلاق مردم وطرز زندگانی واوضاع علمی وادبی وحتی افکار ونظر های رجال معاصر و خاندانهای مقتدر هر محیطی که دران بیاید با دقت وبصیرت خودراواقف میسازد و آن را طوریکه دیده ویا شنیده است عینا مینگارد، ازسن ۱۲ سالگی سال ۸۹۹ هـ ۱۴۹۳ م که در فرغانه پادشاه شده تاوقایع ودیدنیهای ۹۳۶ هـ ۱۵۲۹ م که اواخر عمر اوست درین کتاب با شرح دقیق ودلچسپی آمده است. (۲)

---

(۱) منتخب التواریخ بدایونی ۱ ر ۳۴۱ خود بابر: حالات وواقعات.

(۲) در نسخه های فارسی وازبکی بابرنامه وقایع برخی ازسالها نیست و درین باره در آخر این مبحث شرحی خواهیم داد.

این سپاهی دلاور وفاتح ومؤسس سلطنت سه صدسالهٔمغولیهٔهند ،هما نطوریکه به قواعد لشکر کشی وفنون جنگی وقت آگاه استواکثر میدانهای خونین جنگها را دوآسیای میانه وافغانستانوهندفتح کرده به رموز زندگانی در باری وبزمی ورسمیات،وادب واسرار کلتور هم آشنا ست. به عمق جریان کلتور اسلامی ـ آسیای میانه که از عناصر مدنیت تورانی و اسلامی و خراسانی قدیم تشکیل شده بود فرو رفته و در عین دارائی صفات جنگی شاعر ومولف هم هست وکتاب بابر نامه ودیگر تالیفات او نمودار همین صفات اوست.

بابر نامه را اهل نظر ومؤرخان قدیم وجدید به نیکی ستوده‌اند.ابوالفضل عالم ونویسندهٔ دربار تیموریان هند مینویسد:

„واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح وبلیغ نوشته اند. دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم وقانونیست در آموختن اندیشه های درست وفکر های صحیح برای تجربت پذیران ودانش آموزان روزگار. (۱)

هنری الیوت(H.M. Elliot) گوید :

„بابرنامه از بهترین وراست ترین کتب شرح حال خودنگار Autobiography است وبهیچ صورت از کتاب لشکر کشی گزینوفون (۲) Expedition of Xenophon

---

(۱) اکبر نامه ۱۱۸/۱

(۲)گزینوفون مؤرخ وقاید آتینی است (۳۵۹-۴۴۴ق،م) که ازشاگردان سقراط Socrates بود. ازآثار او Anabasis ولشکر کشی اوست که درآن لشکر کشی خودرا با ده هزار لشکراز فرات تا بحیرهٔ اسود نوشته‌است.

وتبصره های سیزار (۱) CAESAR CAIUS JULIUS کمتر نیست . این کتاب تنها از جهت ضبط وقایع تاریخی اهمیت ندارد ، بلکه در آن معلوماتی فراهم آمده که ازآن شخصیت نابغ با بر وعمق نظر او آشکار است ، جهانگردان کنونی اعتراف دارند ، که معلومات بابر در بارهٔ کابل و فرغانه واراضی شمال هندوکش چقدر واقعی و مفصل است که امروز هم در خور خواندن باشد ، و نمیتوان بران چیزی را اضافه کرد. تصویریکه وی ازهندوستان میکشد ، نیز در خور توجه فراوان است . وی بحیثیك فاتح در سنه ۱۵۲۰ م بدین سرزمین پانهاد ، وهرچیزیکه درآنجا دید ویافت ، آنرا در ۲۰ صفحه نوشت ، وعلاوه بر حدود اربعه از نفوس وآبادی وذرایع تولید و گلها ودرختان و پرندگان و چارپایان وحیوانات آبی و عادات و خصوصیات آن جا معلومات کافی داد ، که امروز هم ازان استفاده توان کرد . وی علاوه بر مشاهدات خود مسموعات را هم بخوبی تحلیل میکند ، و برای انکشاف آن نظر و مشورهٔ خودرا می نویسد .» (۲)

ولیم ارسکن W. Erskine دربارهٔ این کتاب می نویسد :

«بابر نامه کتاب دلچسپ عجیبی است که درآن جزویات زندگی این فرمانروای تاتاری را می بینیم ، آراء ونظریات او بکلی فطری است که در آن تصنع و تکلفی نباشد . هرچیز را باروشنی و صداقت بیان میکند . طرز تحریر او ساده وشگفته و دلاویز و نگاه او عمیق است ، چهرهٔ حقیقی و اطوار و افعال معاصران خودرا بخوبی تصویر میکشد ، و بنابرین در تألیفات تاریخی آسیابی نظیر است .» (۳)

ایس - ایم - ادوردس S.M. Edwards نیز بابر نامه را نظیر

---

(۱) Caesar Caius julius از جنرالهای معروف رومن است (۱۰۰ - ۴۴ ق م) که بعدطی ازمراتب بزرگ لشکری وفتوحات افریقا در سنه ۴۶ ق م تاج شاهی هم باو تقدیم شد، ولی جمعیت ارستوکراتان اورا درهمین سال بکشتند.

(۲) The History of India 4/220

(۳) Life of Bábur by W. Erskine 533

اعترافات سنت آوگستاین (۱) ST. Augustine وروسو (۲) Rousseou قرار میدهد ، و آنرا هم پلهٔ خاطرات Memoirs گبن (۳) ونیوتن (۴) میشمارد . وی صداقت لهجه‌وسبک تحریرسادهٔ این کتاب‌راستوده‌ودرتصویر مطالب مانند شرح احوال واوضاع وسیرت شهزادگان هرات و امرای دربار پدر خود وغیره آنرا نمونهٔ بسیار دلچسپ ودقیق سیرت نویسی میداند ، که با الفاظ مختصر چهرهٔ حقیقی و خلق و خوی مردم را وانموده است (۵) .

الفنستون هم بابر نامه را یکی از آثار برجسته میداند ، که مظهر احساس وعاطفه و محبت و انس نویسنده آنست . زیرا بابر درزندگانی خود نشیب‌وفراز زیادی دید ، ایام عسرت و زحمت را گذرانید و خودرابه شان و شوکت تخت شاهی رسانید . مگر ذوق طبیعی خودرا در هر حال از دست نداد . درشکوه‌دربار

---

(۱) ازسکنه Hippo است (۳۵۴-۴۳۰م) که‌در افریقا ازپدرکافر ومادر نصرانی زاد، وبعد ازان به‌روم‌رفت‌وتحت‌تربیه ST. Ambrose مردی مذهبی بارآمد ،وکتب زیادی در عقائد تالیف کرد .وی بزرگترین مرد روحانی و فیلسوف مسیحی ومؤلف کتاب اعترافات Confessions است که‌شهرت جهانی دارد،وترجمهٔ انگلیسی‌آنرا J. Gibb و W. Montgomery درسنه ۱۸۹۹م نشر کرده اند، وکتب زیادی‌درشرح وتحلیل‌آن تالیف شده‌است (برتانیکاجلددوم)

(۲) jean jacques Rousseau ژان ژاک‌روسو(۱۷۱۲-۱۷۷۸م) از شخصیت های‌بزرگ فکری‌اروپادرقرن ۱۸ که‌اعترافات‌وکتاب Contract Social او مشهوراست ویکی ازدانشمندانیست که‌فکر اودر بوجود آوردن انقلاب کبیر فرانسه‌موثر بود.

(۳) Edward Gibon مورخ معروف ونویسنده انحطاط‌وسقوط‌شاهنشاهی‌روما The decline and fall of theRoman Empire (۱۷۳۷-۱۷۹۴م)

(۴) Sir Isaac Newton (۱۶۴۲-۱۷۲۷م) عالم بزرگ‌ریاضیات و فلسفه.

(۵) Babur: Diarist and Desspot: Chep 4

شاهی خود رفقای ایام طفولت را فراموش نکرد ، و بیاد ایشان گاهی اشکباری نیز نمود . و خاطرات پرلطف آن ایام را در گزارشات ایام زندگانی خود گنجانید . باوجودیکه از محضر ما در وخانوادهٔ خود دور بود از ایشان بصورتی تذکار کرد که گویا باو یکجا نشسته اند . (۱)

اکنون ما این کتاب مفید را که یادگار شخصیت دقیق ونکته رس بابر است از نظر موضوع چنین طبقه بندی میکنیم :

۱ ـ برای ماوراء النهر و خراسان وافغانستان و هندوستان بهترین کتاب منبع معلومات جغرافیست . و آنرا در جغرافیای تاریخی مورد اعتماد توان شمرد . زیرا بابر اکثر مشاهدات خودرا در این سرزمین ها نوشته است . مثلاً برخی از نامهای جغرافی در طول تاریخ مه وجزری دارند که از آن جمله در عصراو حدود خراسان چنین بود : در شرق بلخ ، در غرب بسطام ودامغان ، در شمال خوارزم ، در جنوب سیستان تاقندهار (۲) .

همچنین شرح احوال جغرافی فرغانه وکابل و هند و هرات و راههای افغانستان بر هند بهترین منبع معلومات جغرافی این ممالك در قرن شانزدهم است .

۲ ـ اوضاع سیاسی ممالك مذکور وروابط سلمی و جنگی و خانوادگی فیودالان تیموری را روشن میسازد .

۳ ـ احوال واوضاع وسیرت و خلق وخوی شاهزادگان و زنان و امرای دربار های تیموریان دراین کتاب دیده میشود .قواعد جنگی ودربار داری ، محافل عیش و نوش ، وابنیه و باغها و حتی مشاغل خصوصی مانند کبوتر بازی وشراب خوری و روابط زناشویی ایشان بوضاحت بیان میشود . مثلاً در بارهٔ اولین زنیکه سلطان حسین میرزا بایقرا پاد شاه تیموری هرات گرفته بود گوید : «بیگه سلطان

(1) Mountstuart Elpinstone: History of India 2/117-1874

(۲) بابرنامه ۱۰۵

بیگم دختر سنجر میرزای مروی بود ، بدیع الزمان میرزااز ین زائیده شده بود . بسیار کج خلق بود ، سلطان حسین میرزارا بسیار میرنجانید ، ازکج خلقی او میرزا به تنگ آمده گذاشت و خلاص شد . چه کند حق بجانب میرزا بود ... الله تعالی هیچ مسلمان درین بلانیندازد، وزن بدخوی وکج خلق الهی در عالم نماند .» (۱)

۴ - بابر در اوضاع عصر وا خلاق مردم و رجال عهد خود نظر نقادی هم دارد ، دربارهٔ امیرعلی شیرنوایی و نازک مزاجی اوکه به غرور منجر شده بودوهم در سستی برخی اشعار و خطا ها ی عر وضی که درمیزان الاوزان کرده ، اشاره های انتقادی لطیفی دارد و گوید : در فارسی فا نی تخلص کرد ، و بعضـــی ابیات او بد نیست ولی اکثر سست وفروداند (۲) .

دربارهٔ خود سلطان حسین میرزا و فسق و فجور و نتایج اعمالش چنین انتقاد مینماید :

« مثل سلطان حسین میرزا پادشاه کلا ن ومثل هری شهر اسلام،این عجب است که ازین چهارده پسرش سه کس آنهاو لدالزنا بودند .فسق و فجوردرخودش وپسرانش وایل والوس اوشایع بود. ازشامت همین هابود که ازین طور خانواده کلان درهفت، هشت سال غیرازیک محمد زمان میرزا دیگر اثرو علامت نماند.» (۳) بابر درجمله رجال مشهور عصر ، اعمال شیبانی خان رابعد ازفتح هرات (۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م) بانظر ناقدانه می بیند ، وازینکه برعرض وناموس مردم تجاوز ها کرد ، وبه قاضی اختیار ومیر یوسف ملایان مشهور خراسان بد گفت، وخانزاده بیگم حر م مظفر حسین ر ا پیش از بر آ مد ن عدت بز نی گر فت و د ر خط ملا سلطا ن علی و تصا و یر بهز اد مصور اصلاحاتی وارد

---

(۱) بابر نامه ۱۰۷

(۲) بابرنامه ۱۰۹

(۳) بابرنامه ۱۰۸

کرد، وشعربی مزه میگفت وبرمنبر میخواند ، اوراملامت قرار میدهد که بجهت پنجروزه دنیاي گزران اینهمه نام بد گذاشت (۱) .

بابر درنوشتن یاد داشت های خود اراده داشت که همواره را ست بگوید وراست بنویسد ودراین باره خودش چنین گوید :

« آنچنان الزام نموده شد، که راستي هرسخنی رانوشته شود ، وبیانی واقع هرکاری راتحریر نموده آید. لا جرم ازپدر وبرادر زادهگان هر نیکی دیدی که شایع بود تقریر کرد م ، وازخویش وبیگانه هر عیبی وهنر که بیان واقع بود تحریر نمودم . » (۲)

ه ـ بابر نامه درشناسایی احوال علماو شاعران وهنرمندان عصر نیز مرجع خوبی شده میتواند، ونظر خاص اودرتشریح صفات وعیوب ادبا وعلما وهنر مندان ، لطیف ودقیق وخواندنی است.مثلاً شخصیت یکی از رجال معروف دربار هرات خواجه عبدالله مروارید را چنین نقادي مینماید :

« دیگر خواجه عبدالله مروارید : اول صدر بود، آخر مقرب ومیر شده بود ، پر فضایل کسی بود ، قانون راشل او کسی ننواخته درقانون گرفت کردن اختراع اوست . خطوط راخوب می نوشته ، فاسق وبی باک بود ازشامت فسق بمرض آبله گرفتار شده ازدست وپاي خود مانده چند سال عذابها ومشقت های گوناگون کشیده ، بهمان بلیه ازعالم نقل کرد .» (۳)

این شخص عالم وخطاط وموسیقی نوازو شاعر وفقیه ومنشی زبردستی بود، که ما فضایل اورااززروی منابع دیگرهم میدانیم ، ولی عیوب اورا بابر با نظر نقادخود درک کرده ونوشته است .

یك امیر معروف دربار هرات شیخم بیگ است که ازاهل ادارهو علم وادب بود،

---

(۱) بابر نامه ۱۳۰

(۲) بابرنامه ۱۲۷

(۳) بابرنامه ۱۱۱

وبقول امیر علی شیر «اخلاق حمیده وسعاش پسندیده» داشت و بمناصب رفیع ومراتب اعلی مشرف بود، واشعار خوبی داشت. ولیلی ومجنون رانظم کرده بود (۱)ولی بابر اورا بنظر ناقدانه ادبی خود چنین می ستاید:

«دیگر شیخم بیگ بود چون سهیلی تخلص می کرده شیخم سهیلی میگفته اند یک طور شعری میگفتند، الفاظ ومعا نی ترساننده، وبحور درج میکرده، از جملهٔ ابیات اویکی اینست:

شب غم گرد باد آهم زجاسی برد گردون را

فرو برد اژدهای سیل اشکم ربع مسکون را

مشهور است که نوبتی این بیت رادر خدمت مو لانا عبدالرحمن جامی خوانده است. مولانافرسوده است «که شما شعر میگوئید یاآدم می ترسا نید» (۲)

بابر درپدیده های هنری عصر خود نیز نظري نقاد دارد، وحتی برآثار بهزاد انگشت انتقاد میگذارد وی گوید: «استاد بهزاد وشاه مظفر در تصویر بسعی وا هتمام علی شیر بیگ، این مقدار معروف ومشهور شدند ... ازمصوران بهزاد بود، کار مصوري رابسیار نازک کرد،اماچهره آرائیبی ریش را بد می کشا د، غبغب اورابسیار کلانمیکشید، آدم،ریشداررا خوبچهره کشائـــیمیکرد» (۳)

---

(۱) مجالس النفا یس ۵۶

(۲) بابر نامه ۱۱۰

(۳) بابر نامه ۱۱۵

نواقص بابرنامه و ترجمه های آن

تمام نسخه های خطی بابرنامه درترکی وپارسی مکمل نیست ، ودرذکروقایع مسلسل سالهای زندگانی اوخلا ها یی دارد که عبارتست از :

۱- وقایع یکساله ازآخر ۹۰۸ تاآخر ۹۰۹ -۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ م

۲ - وقایع یازده سالهازآغاز ۹۱۴ تاآغاز۹۲۵ه ۱۵۰۸ - ۱۵۱۹ م

۳ - وقایع شش سال ازآغاز ۹۲۶ تا آغاز ۹۳۲ ه ۱۵۲۰- ۱۵۲۶ م

۴- وقایع شش ماهه سال ۹۳۴ ه اپریل تا ستمبر ۱۵۲۸ م

۵- وقایع یکساله ازآغاز ۹۳۶ تا ۹۳۷ ه ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ م

اگر چه ابوالفضل گوید : که بابرواقعات خودراازابتدای سلطنت تا حال ارتحال نوشته بود (۱) ولی هیچ یک نسخه خطی ترکی یا فارسی که کاملتر باشد تا کنون دیده نشده است . نسخه حیدر آباد دکن که خا نم ا نتی بیور ج Mrs. Annette Beveridge از روی آن ترجمه نموده، نیز همین نوا قص دارد .

ثابت نیست که خود بابر وقایع این سالهارانوشته ویا اینکه ضا یع شده باشد .

ولی ظاهراً یک نسخه مکمل تر بابرنا مه پیش خاله زا دهٔ او میرزا حیدر د وغلت مولف « تاریخ رشیدی » موجود بوده است (۲) .

ترجمانان اروپائی بابرنامه کوشیده اند که این خلا ها ی کتا ب را بصورت ضمایم از منابع دیگر پرسازند ، ولی با اسلوب بیان روشن ودقیق وناقدانهٔ بابر سا ز گاری ندارد .

چون درتمام نسخ ترکی ودری بابر نامه که تا کنون بدست آمده این خلاها موجود است ، بنابرین چنین گمان برده میشود که خودبابر آنرا ننوشته با شد

---

(۱) اکبرنامه ۱۸۲۱ ۱ ۱

(۲) کیمبرج هستری ۴ ر ۲ ۰

واین نقص وخلا کار کاتبان یادراثر وقایع دیگر نیست (۱) . وآنچه از طرف بابر یاد داشت شده بود ، د ر تمام نسخ خطی آمده است .

نسخ خطی ترکی بابر نامه در کتابخانه های شرق وغرب متعدد داند، ویکی از آ نها نسخه خطی ۶۰ . ۳ دیوان امور خارجه روسیه Russian Foreign Office بود که در سنه ۱۷۳۷ دکتور کهر Kehr آنرا ازیک نسخه ناشناس نقل کرده بود . وایلمنسکی Ilminski ازروی آن نسخه طبع قازان ۱۸۵۷ م را ترتیب کرد ، ولی این نسخه چون قدیم نیست ، اهمیتی بسزا ندا رد .

نسخه دیگر را مستر الفنستون Elphinston د رپشاور درسال ۱۸۰۹ خریده بود ، ودرکتابخانه ایدنبره Edinburgh موجوداست‌وتاریخ تحریر آن بین۱۵۴۳ تا۱۵۹۳ م‌است . اگرچه نامکمل است ، ولی اهمیتی بسزا دا رد و مدار کار ارسکن بوده‌است .

نسخهٔ سوم : در کتابخانهٔ سالار جنگ حیدر آباد دکن بو د ، که مکمل تر وخوبترین نسخه‌هاست . و درحدود ۱۷۰۰ م نوشته شده با شد .

از بابر نامه سه ترجمه بفارسی شده است :

۱ ـ ترجمهٔ فارسی عبدالرحیم‌خان خانان بن بیرم‌خان که د ر سنه ۹۹۸ ه ۱۵۹۰ م (۲) تمام متن ترکی را بامراکبر ترجمه کرده و نسخه ها ی متعد د خطی آن در کتابخانه‌های عمومی و شخصی شرق و غرب موجود است ، که

---

(۱) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ـ مقدمه

(۲) درمقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه (ص۱۱)وتکملهٔ‌ریو (ص ۷۵) وادبیات‌فارسی ستوری (۱ر۵۳۳) وادبیات فارسی‌اته (ص۲۹۰) همین تاریخ آمده است ، ولی در اکبرنامه (۱ر۱۴۷) گوید : که در سا ل با ز گشت اکبر ا زگلگشت کابل وکشمیر (۳۴سنه الهی) ترجمه شد , واین سال‌مطابق با ۹۹۷ ه باشد(؟).

برخی ازان مصورهم میباشند . مانند نسخهٔ (Or. 3714) موزهٔ برطانیه که درعهد اکبر مصور شده ، ولی متن صحیحی نیست . درسنه ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰م در بمبئی نسخهٔ بسیار مغلوط و ناقصی را از ین ترجمهٔ فارسی طبع کرده‌اند ، که بهیچ صورت قابل اعتمادنیست .

۲ ـ شیخ زین‌الدین خوافی متخلص به وفائی (متوفا ۹۴۰ ه ۱۵۳۴ م در آگره) که صدر عصر بابر و منشی اوبود ، برخی از حصص بابرنامه را به فارسی ترجمه کرده ، که بزندگانی بابر در هند تعلق داشت و اکنون در چند جز و خطی در کتابخانه‌های انگلستان موجود است .

۳ ـ ترجمهٔ فارسی میرزا پاینده حسن غزنوی که درسنه ۹۹۴ ه ۱۵۸۶م (۱) بامر بهروز خان حاکم جوناگره (Juna Garh) آغاز یافته و تا وقایع شش سال نخستین و آغاز سال هفتمین حکمرانی بابررسیده است وبعد ازاو محمد قلی حصاری مغل آنرا تا آخر وقایع ۹۳۵ ه ترجمه نمود.

نسخه های خطی این هردو در کتابخانه های لندن ـ پاریس موجودولـی طبع نشده است .

ترجمه‌های بابرنامه

۱ ـ ترجمهٔ انگلیسی از متن فارسی خان خانان بنام:

Memoirs of Zahir-ed-din Babur

بوسیلهٔ لیدن J. Leyden وارسکن W. Erskine طبع اول درلندن ۱۸۲۶م طبع دوم درلندن ۱۸۴۴ م .طبع سوم باحواشی سر لو کاس کنگ (Sir-Lucas King) در اکسفورد ۱۹۲۱ م در د و جلد باتعلیقات و ضمایم وفهارس .

تلخیص های این ترجمه

الف : زندگانی بابر از کالدی کوت طبع لندن ۱۸۴۴ م M. caldecott

ب : زندگانی بابر ازتالبوت طبع لندن ۱۹۰۹ . F. Q. Talbot

۲ ـ ترجمهٔ آلمانی از متن لیدن و ارسکن بوسیلهٔ (A. Kaiser) طبع لیپزیگ (Leipzig) ۱۸۲۸ م

۳ ـ ترجمهٔ انگلیسی از روی فکسیمیلی (Facsimily) نسخهٔ خطی ترکی کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد بوسیلهٔ خانم بیورج (A. S. Beueridge) طبع لندن ۱۹۰۵ م ـ طبع ثانی در لندن ۱۹۱۲ م

۴ ـ ترجمهٔ فرانسوی نسخهٔ ترکی طبع قازان بوسیلهٔ پاوه د کورتی (A. Pavetde Courleitte) طبع پاریس ۱۸۷۱ م

تجلی شخصیت بابر در بابرنامه

چنانچه گفتیم : بابر شخصیت جامعی داشت ، در محیط کلتوری که پرورده شده بود ، اورا یك شخص مسلمان حنفی مذهب و معتقد به‌طریقت نقشبندیه بار آورده بود . مدنیت پروری و هنر دوستی و خصایص ادبی را از اسلاف خود بارث برده بود .سپاهی‌گری و جنگاوری در خاندان او از امیر تیمور باقی بود ، با علوم اسلامی و زبان عربی هم آشنایی داشت ، شاعردوزبان ازبکی وفارسی بود ودر هردو زبان نثری روان مینوشت . بافنون ظریفه مانند نقاشی وموسیقی وشاعری ذوقی داشت . و تمام این‌مزایا وصفات‌او دربابرنامه متجلی است .

وی بااین صفات و احساس لطیف ، سپاهی خشن و قهاری نیز بود . در موقع ضرورت از خونریزی و چپاول و برپاساختن کله منار ها نیز دریغی نداشت ، وشخص اداره‌چی مدبر سرسختی بود .

چنانچه درسنه ۹۰۵ هـ ۱۴۹۹ م لشکریان او در اثنای جنگ بنواحی خوبان سه فرسنگی اندجان بسیاری از جوانان راگرفتار کردند و بحضور بابر آوردند ، واین پادشاه جوان ۱۷ ساله امرداد ، تا همه‌را گردن زدند (۱) و درسنه ۹۱۰ هـ ۱۵۰۴ م هنگام فتح کابل ، چهار پنج کس را به تیر زد ویکدو کس راهم پاره پاره‌نمود(۲)درهنگام فتوحات خودهمواره ازسرهای کشتگان کله منار (Pillar of Skulls) برمیخزانید ، واین کله منارهااکثراً ازکشتگان افغانی بوده است ، و ما ازین کله منارهابقول خودش درمواضع هنگو(نواحی کهات) و درسنه ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م از غلجیان نواحی کته وازو در ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م درباجور و هم در وادی کورم خبری داریم . (۳)

---

(۱) بابرنامه ۴۵

(۲) بابرنامه ۸۰

(۳) بابرنامه ۹۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۸ ، ۱۵۳

دیگر از جزاهای بابر ، پوست کندن آدم زنده است ، چنانچه در جنگ کول بعد از فتح پانی پت الیاس خان اسیر شد و اورا در آگره بحضور بابر آوردند ، و بابر او در حالیکه زنده بود پوستش را کندند واز کله های کشتگان بربالای کوهچه آنجا کله منار را بر خیزاند ند . (۱)

در ۹۳۳ ھ ۱۵۲۶ م بابر بوسیلهٔ غذا مسموم گر دید و از سر تکبین ا ین دسیسه یکی پاره پاره شد ، و طباخ را زند ه پو ست کشید ند و یک ز ن بتهم ر ا د رته پا ی فیل ا ند اخت و دیگری ر ا بـه تفنگ زدند . (۲)

بابر از اعتراف به خطاها و اعمال نا شایست خود نیز دریغ نمیکرد ، وی از نامزدی عایشه بیگم دختر کاکای او سلطان احمد میرزا و کدخدائی او در خجند و غلبهٔ حیا و حجاب که بعد از ۱۰-۲۰-۳۰ روز با او ملاقی میشد و مادرش ازین وضع او اضطراب و تشویشی داشت ، شرحی مینو یسد . و باز عشق شدید وجنون آمیز خودرا بایك اسر د بازاری بابری نام با کمال صداقت توضیح میدهد که چگونه در طغیان عشق و محبت جوانی سروپا برهنه در کوچه وباغ بی پروا از خود و بیگانه میگشت . (۳)

بابر در ایام جوانی شراب نمی خورد ، و چون در سنه ۹۱۲ ھ ۱۵۰۶ م در هرات به بزمهای شراب نوشی بدیع الزمان میرزا اشتراك کرد شراب نخورد(۴) ولی بعد ازان آنقدر در شراب نوشی و معجون خوری افراط میکرد که در اکثر مواقع در سفر و حضر به صبوحی و میخوری می پرداخت و بابرنامه ازین بزمهای او تاعمر ۴۰ سالگی اعترافها و شرح ها دارد (۵) و گاهی بوزهٔ بسیار تلخ هم

(۱) بابر نامه ۲۱۴
(۲) بابر نامه ۲۰۳
(۳) بابر نامه ۴۸
(۴) بابرنامه ۱۱۹
(۵) بابر نامه ۱۶۰

میخورد (۱) و در بابرنامه به افیون خوری خود هم اشاراتی دارد . (۲) در موارد متعدد از بزمهای مستی و افراط در شراب خوری و استفراغ خود حکایت ها میکند (۳) . واین شراب نوشی های او در مواقع راحت وجنگ ولشکرکشی ودربار نشینی و سیر و تفریح و حمله و گریز ادامه دارد . ولی وی گوید که دأب و طریقت من آنچنان نبود که بکسی که شراب نمیخور ده باشد تکلیف شراب بکنم .» (۴) و هم گاهی باحترام دیگران از شراب نوشی حذر میکرد . مثلاً در سنه ۹۳۱ ه روز ۱۹ ربیع الاخر هنگامیکه بسیر خواجه سیاران رفته بود و دربهزادی بخانه قاضی فرود آمد ، شب آن انگیز صحبت شد . قاضی بعرض رسانید که در خانهٔ من اینچنین ها هرگز نشده . پادشاه حاکمند. با وجود آنکه اسباب مجلس مهیاشده بود بجهت استرضای خاطر قاضی شراب خوردن برطرف شد ». (۵)

بابر تاسن چهل سالگی شراب خورد ودرسال ۹۳۳ ه ۱۵۲۶ م واواخرجمادی الاولی ازشراب خوری توبه کرد وصراحی وپیالهٔ طلاونقره وتمام آلات مجلس را بشکست وبدرویشان بخشید وشرابهای غزنی که برسه قطار شتر آورده بودند برخاك ریخته ویا نمك درآن انداخته شد تابسرکه تبدیل گردد وفرمانی اندرین باب به انشای شیخ زین منشی صادر گشت تامردم ا زین توبه او مطلع باشند (۶) ولی بعدازین تاآخر عمر به خوردن معجون نشه آوروا فیون وغیره سپرداخت

(۷) شخصیت ادبی ونقاد بابر نیز دربابر نامه تجلی وظهور میکند :وی در شرح وقایع ودیدنیهای خود بسا اشعا ر دری وترکی خویشتن وشعرای دیگررا بسیا ر بموقع می آورد وهنگامیکه بعشق اسرد عشوه باز دلربا (بابری)گرفتار است

---

(۱) بابر نامه ۱۶۲
(۲) بابر نامه ۲۲۳
(۳) بابر نامه ۱۴۵
(۴) بابر نامه ۱۵۴
(۵) بابر نامه ۱۵۰
(۶) بابر نامه ۲۰۷
(۷) بابرنامه ۲۴۴

این بیت دری را سروده است:

هیچکس چون من خراب وعاشق ورسوامباد
هیچ محبوبی چوتوبی رحم وبی‌پروا مباد

روزیکه بابر درکویی تصادفا بابابری روبروشد بقول خودش «ازجهت انفعال آنطور حالتی شدکه نزدیك بود از هم جداشوم راست نگاه کردن یاسخن گفتن راخود امکان نبود .بصد حجاب وتشویش گذشته شد، این بیت محمد صالح بخاطر رسید وعجب حسب حال واقع شد:

شوم شرمنده هرگه یارخود رادرنظر بینم
رفیقان‌سوی من‌بینندمن‌سوی دگر بینم (۱)

درسنه ۹۱۵ ه ۱۵۰۹م بابر یکنفر جلیس‌همدم خود خواجه کلان رابه‌حکمرانی قلعه بجور (باجور) گماشت چون اورفت بابر درهجران یار غمگسار خودپریشان شد واین قطعه را سروده باو فرستاد:

قرار عهد به یار اینچنین نبود مرا گزید هجرو مرا کرد بی قرار آخر
به‌عشوهای زمانه‌چه‌چاره سازد کس بجور کرد جدایار رازیار آخر (۲)

درین شعر درکلمات (به جور) یا(بجور) صنعت ایهام وتجنیس بکار برده شده ومعنی لطیفی را اداکرده است.

بابر بعد ازفتح دهلی وآگره در ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م به نظام خان حکمران بیانه بافرمان‌های وعدو وعیداین قطعه را خودش سروده وفرستاد: (۳)

باترک ستیزه مکن ای میر بیانه چالاکی ومردانگی ترک عیان است
گرزودنیایی ونصیحت نکنی گوش آنجاکه عیان است چه‌حاجت به‌بیان است»

---

(۱) بابر نامه ۴۸

(۲) بابر نامه ۱۳۸

(۳) با بر نامه ۲۰۹

درین قطعه بین بیانه وبیان تجنیس زاید وهم درمصراع اخیر ضرب المثل معروف را تضمین کرده است. درسنه ۹۳۴ ﻫ ۱۵۲۸ م به مناسبت فتح چندیری این قطعه راسرود که از کلمات «فتح دارالحرب» بحساب ابجد همان عدد ۹۳۴ برمی آید:

بود چندی مقام چندیری پر زکفار و دار حرب وضرب
فتح کردم بحرب قلعهٔ او گشت تاریخ: «فتح دارالحرب» (۱)

بابر گاهی شعر مطایبه آمیز هم میگفت ودربزمهای مستی با هم پیاله گان خویش شوخیها و مستی ها میکرد. درسفر جنگی ۹۲۵ ﻫ ۱۵۱۹ م در بهیره آنقدر شراب و معجون خوردند که مست لایعقل شدند وباعربده هاصحبت بیمزه شدو بیکی ازهم بزمان منوچهر خان آنقدر معجون خورانیدند که دو کس ازبازوی اوگرفته ایستاده میداشتند. ودرهمین سال درشمال کابل یکی از درباریان بابر که عبدالله نامداشت، درحالت مستی باجامه وخلعت خودرا درآب انداخت که مریض شد ومدتی از مستی و شراب خوری تائب گردید. (۲)

این گونه بزمهای رندانه، گاهی درسیر دریاو بالای کشتی هم روی میداد، و چون یاران بزمی اواکثرارباب ذوق ادبی بودند، گاهی مشاعره ها ومطایبه ها واقع میشد، وبابر هم ازان بهره میگرفت وبقول خودش «نیک وبد وجدو هزل هرچه بخاطر میرسید بطریق مطایبه منظوم میشد» (۳)

روزی درچنین بزم این بیت محمد صالح مذکور شد:

محبوبی هر عشوه گری راچه کند کس جائی که توباشی دگری راچه کند کس

---

(۱) بابر نامه ۲۲۰
(۲) بابرنامه ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰
(۳) بابر نامه ۱۶۴

یاران هم بزم دراین زمینه شعر گفتندوبا بر که با ملاعلی خان مطایبه هــا داشت بطریق هزل دربدیهه گفت :

ماننذتومد هوش کری راچه کند کس نرگاوکسی مادهخری راچه کند کس

دراین وقت بابربه عفت زبان وقلم وارزش حقیقی هنر متوجه میگردد وگوید: «حیف باشد ازآن‌زبان که اینچنین الفاظ رادرج کند وفکر خود رابسخنان قبیح خرج کند ودریغ باشد ازآن‌دل که اینچنین‌معانی ظهور نماید .ازآن باز ازشعر ونظم هزل وهجو تارك وتائب بودم »(۱) .

ازین نوشتهٔ بابر برمی آید که‌وی باصلاح نفس‌وتهذیب‌شخصیت خود همواره ملتفت بود وبعد ازین هنر خود رااز مالایعنی وهزل به نظم سخنان‌مفید توجیه کرد وبه نظم رسالهٔ مبین پرداخت .

چنانچه گفتم بابر طبعی ظریف ونگاه جمال پسندی داشت وبحیث یکشاعـربه فنون ظریفه مانند رقص وموسیقی ونقاشی وخطاطی علاقمند بود ، وذوق نفیس نقاد اودرین‌هنر هااز بابر نامه پدید می آید ، نظر انتقادی اوبر نقاشی بهزاد درسابق گفته شد، وی درسفر هرات ازتمام هنر مندان آنجامانند میر بدر ویوسف علی رقاصان هرات وموسیقی نوازان وخطاطان وشاعران وسایر هنر مندان‌نام مـی برد (۲) ، ودر کابل هنگام صبوحی کاسه های شراب رابه کسانی میدهد ، که نغمهٔ ترکانه یاتا جیکی بسرایند.وی از نورالله‌طنبورچی وملا با ویک سراینده حضور خود ذکری دارد که درسرودپنچگاه دومخمس بسته بود وبابرهم به ـ پیروی اوچارگاه راصورت بست (۳) درهند از هنرهای لولیان آنجا حظمی‌برد(۳)

---

(۱) بابر نامه ۱۱۹ - ۱۲۰

(۲) بابر نامه ۱۶۰

(۳) بابرنامه۲۲۹

و بتما م معنی یک شخص هنر دوست ا ست . وی «درنقاشی Painting و میناتور هم ذوقی داشت ، وبا آمدن اودرهند روایات هنری تیموریان آسیای میانه که مجموعه یی از اختلاط هنرهای خراسانی وتورانی و چینی بو د ، بهند انتقال یافت ، واین شیوه‌ها را پرورا نید ، یک نسخه خطی مصور ترجمه فا رسی بابرنامه که درالور Alwar هند است نمایندهٔ سبک سیناتورعصراوشمرده می شود ، وبعد ازو هم فرزندش همایون ، روایات پرورش هنر پدر خو درا تعقیب نمود و میر سید علی شاگرد بهزاد هرات وخواجه عبدالصمد را بدربار خود در کابل و هند آورده بود ، وهمین سبک نقاشی درعصر اخلاف بابر در هند بسرعت پرورش یا فت ، تابه دورهٔ عروج هنر نقاشی درعصر اکبر منجر گردید . (۱)

درعصر بابر گاهی نامه رابا تکلف وعبارات ثقیل ومبهم د وراز درك وفهم می نوشتند ولی وی به‌سادگی وروشنی انشا ءوروانی اسلوب توصیه میکند وعقیده دارد که نویسنده باید مطالب خودرا باروشنی وروانی ووضاحت بدون تکلف وعبا رت آرا ئی بیجا بنویسد ونمایندهٔ این ذوق ادبی وانتقادی بابر مکتوبیست که از هند وستان بنام پسرش همایون بتاریخ پنجشنبه ۱۳ ربیع الاول ۹۳۵ ﻫ ۲۶ نوبمبر ۱۵۲۸ م نوشته ودرآن علاوه برهدایات عسکری واداری واخلاقی برخی یاد آوری های ادبی دربارهٔ املا وانشا واسلوب نوشتن نیز شامل است .

وی مینویسد :« نامه های نوشتهٔ خودرا غالباً بعد از نوشتن با ز نمی خو انی و اگر آنرا یکبار باز میخواندی البته بخواندن آن خودت هم موفق نمیشدی وآنرا کنار می افگندی !

من مفهوم نامهٔ اخیرت رابا زحمت زیاد درك واستخراج کر د م گو یا حـل رمز ومعمایی بود ! زیرا علاوه بررسم الخط اسلوب انشایت نیز مبهم ونا قابـل

(۱) بابر نامه ۲۲۹

(۲) ایدوانس هستر ی ۵۹۸

درک است .آیا درنثر کسی معما رادیده است ؟

اگرچه املایت بدنیست ولی بکلی صحیح هم نیست. التفات رابجای (ت) به (ط) و کذنگ رابلنگ نوشته یی ! با استعمال کلمات دوراز فهم که درنامهٔ خود جای‌داده‌یی مطالب آن بهیچ صورت مفهوم نیست وبنا برین یقینا درنا به نویسی طوریکه آرزو داری ومیخواهی بحداعلی مهارت خودرادرآن نمایش دهی بکلی ناکامی ! باید بعد ازین بدون تظاهر باوضاحت و سادگی الفاظ نامه بنویسی تا بخود وخوانندهٔ نامه زحمتی نداده باشی ! » (۱)

بابر گاهی بعلم نجوم هم نظری داشت . دربابر نامه ذکری ازیک منجم دربار هم آمده است .این منجم محمد شریف نام بابابر قدمت خدمتی داشت ولی در جنگ سیوات پیش گوئی کرده‌بود که مریخ بطرف غرب است، هرکس ازین طرف جنگ کند مغلوب میشود.

این پیش گوئی منجم و سیلهٔ دل شکستگی وپریشانی لشکریان بابر گردید ولی وی به این سخن منجم اعتنائی نکرد اورامنجم شوم نفس نامید وچون فاتح شد منجم به مبارکباد آمد ولی بابر باو دشنام بسیار داده ودل خود را خالی نمود وچون پیشتر باو خدمتی کرده و شخص مغرور وسرکش بود یک لک انعام داده‌ورخصت کرد تااز قلمرو بابر بیرون رود . (۲)

نظر بابر به خودش

اکنون که ماشخصیت بابررااز خلال بابر نامه با صفات نیک وبدش روشن ساختیم باید نظر خوداو را هم بدانیم که ذات خود را بکدام نظر می بیند ؟ وی بعد از فتح هند ،شخص خودرا درفاتحان هندوستان بعدازسلطان محمودوسلطان

---

(۱) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۲ر۳۵۳ متن این نامه در نسخ خطی به ترکی بود که درنسخهٔ مطبوع بمبئی آنرا بکلی حذف کرده اند ، و د انگلیسی از متن ترکی ترجمه شده است .

(۲) بابر نامه ۲۰۶ - ۲۱۴

شهاب الدین غوری که فاتح سوم قرار نمی‌دهند ولی میخواهند تفوق خودرا برایشان ثابت کودانند دلایل این تفوق را چنین وانمود میکند : که سلطان محمود و شهاب الدین غوری هردو پادشاهان مقتدر ودارای لشکر های فراوان وقوة الظهری د رممالک وسیع خود بودند ودرمقابل خودد ر هند یک پادشاه نداشتند بلکه راجه های خورد وریزه بوده اند ، که شکستن آنها دشوار نبود ولی او گوید : که کارمن بکارآن پادشاهان نمی‌ماند ودرآن نوبت که به بهیره آمدم از ۱۰۵۰ تا دو هزار کس لشکری بیش نداشتم. ودفعۀ پنجم که سلطان ابراهیم را بشکستم وممالک هندوستان را فتح کردم دوازده هزار لشکرداشتم درحالیکه سلطان ابراهیم دارای پنجصد هزار مردان جنگی بود . (۱) بابر باچنین منطق تفوق خودرا در فتح هند برگذشتگان ثابت می‌سازد . ولی چند سطر بعد خود وی به نقض قول خود پرداخته و گوید ، که دروقت فتح من پنج پادشاه مسلمان ودو کافر در هندوستان باراجه های متعدد خورد وریزه پادشاهی داشتند .(۲)

اگر چه در نبوغ شخصیت بابر شکی نیست واورا یک جهانگیر دلاورو بود دلیر جامع الصفات میگوییم ولی در فتح هندوستان تشتت قوای افغانان هندو نادانی وعدم لیاقت اداری سلطان ابراهیم ونفاق امرای دربارش بلا شبهه مهیم بوده وبابر بر مملکتی فایق آمده که نظام اداری ودرباری آن بحکم تاریخ محکوم بزوال بوده است .

بابر در فتح هند ،یکنفر فاتح قهار وکوشاو دانشمندی هست ،ولی طوریکه خودش مدعی است مجاهد وغازی نیست. وکار او شباهت تامی باعمل امیرتیمور درفتح استانبول وتضعیف قوای مجاهد سلطان بایزید بیلدیرم عثمانی دارد

---

(۱) بابر نامه ۱۷۸
(۲) بابر نامه ۱۷۸

(۸۰۴ هـ ۱۵۰۲ م) که بابر هم درهندوستان یک سلطنت اسلامی افغانی را از بین برده است وبنا برین از نظر دینی هم اورا دروصف سلطان محمود و محمد غوری قرار داده نمیتوانیم .

درتجزیهٔ شخصیت بابر که ظاهراً مرد رند باده پیمای هزال وسپاهی خونریز دلاوری بود تمایل وی به درویشان صوفیه نیز دیده میشود.
واین صفت رااز اسلاف خود بارث برده بود. ابوالفضل این رباعی اورانقل نموده است :

درویشان راگرچه نه از خویشانیم لیك ازدل وجان معتقد ایشانیم
دوراست مگوی شاهی ازدرویشی شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم (۱)

ما درآغاز این رساله درشرح محیط پرورش بابر عقیدت اورابه شیخ الاسلام مولانا قاضی یکی از مشایخ نقشبندیه ذکر کردیم ودراین باره نثاری بخاری چنین مینویسند :

«نسبت ارادت بخاندان نقشبندیه داشت وجد عالیشان ووالد سلطنت نشانش در قید ارادت خواجه احرار قدس الله روحه بودند ودر تعظیم وتکریم او لاد ـ واحفاد آن بزرگوار ساعة فساعة فزوده دقیقه یی فرونمی گذاشت وبحضرت مخدومی مولانا خواجگی قدس سره پاره زروسیم نیاز فرستاده بود واین قطعه راگفته :

درهوای نفس گمره عمرضایع کرده ایم پیش اهل الله از اطوار خودشرمنده ایم
یکنظرافگن بسوی ما که ازروی نیاز خواجگی راماندهایم و«خواجگی» رابنده ایم (۲)

---

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱۱

(۲) مذکر احباب خطی ٦٦

چونه این ارادت به خاندان نقشبندیه درطول عمرازخونریزی ورندی او نکاسته است. بنابرین باید گفت : که این تظاهر بەتدین وارادت صوفیان جزو وسایل تحصیل سلطنت وفتوحات وسیع وجهانداری اوبود . و عین همین صفت را امیر تیمو رلنگ‌هم‌داشت .

بابربا عمال دینی وصوم وصلاة هم پابندبود. روزه میگرفت ونماز به جماعت هم میخواند ،پیش نمازواستاداو درفقه قاری ملامحمود بود (۱) و حتی‌از تراویح خوانی‌اودر ماه رمضان هم خودش ذکري دارد .(۲)

۴ رساله عروض

بابر رساله یی‌بر عروض اشعار ترکی نوشته بود (۳) که سال تالیف‌آن ۹۳۲ ه ۱۵۲۰ م باشد . (۴)

یك نسخهٔ این رسالهٔعروض بخط بسیار خوب نستعلیق بەنمره (۲۶) در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که‌درآخر آن نوشته شده :

«راقمه بنده درگاه‌حاجی محمد سمرقندی فی شهور سنه ۹۰۰»

و ازین برمی آید که‌این رساله سه سال بعد از وفات بابر درماوراءالنهر شهرت داشت‌و در سمرقند نوشته شده است .

نسخهٔ دیگر این کتاب درسنه ۱۹۵۸ م در شهر کوچار Kuchar ترکستان شرقی کشف شده . (۵) واکنون نمیدانم کجاست ؟ و اصل متن ترکی رساله هم تاکنون طبع نشده است .

---

(۱) بابرنامه ۲۳۲

(۲) بابرنامه ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۴) ترجمهٔ بابرنامه ازبوورج جلد ۲ ضمیمه

(۵) مقدمه تلخیص رسالهٔ عروض بابر ص۳ طبع الماانه۱۹۶۹ م

در سنه ۱۹۶۹ م کتابی بنام «مقالات درباره تیوری نظمهای ترکی» بزبان روسی بقلم دکتر محمد کریم همرایوف M. K. Hamraeb از الما اته Alma-Ata نشر گردید که در آخر آن تلخیص گونه یی ازین رسالۀ بابر در ۱۱۷ صفحه به لهجۀ چغتائی و رسم الخط روسی نشر شده است وناشر آن گوید: که مأخذ وی تنها نسخه پاریس بوده، و دسترسی به نسخۀ مکشوفه کوچارند اشت.

رسالۀ عروض بابر بعد از کتاب میزان الاوزان (۱) امیر علی شیر نوائی وزیر هرات (۸۴۴ - ۹۰۶ ه) در شرح عروض اشعار ترکی جغتائی اهمیت بسزایی دارد وشاید بابر در تالیف رساله خود آنرا در نظر داشته است و بقول نثاری «رساله یی که در عروض نوشته بحر یست پردر» (۲)

خود بابر گوید: که بعد از روز جمعه دوم ذیحجه ۹۳۳ ه (۳۰ اگست ۱۵۲۷ م) این رساله ترتیب داده شد (۳) که وزن اخیر آن در نسخۀ خطی پاریس عدد چهارم است وشاید تمام اوزان فرعی آن به (۵۰۰) میرسید (؟) (۴)

---

(۱) طبع عزت سلطانوف در تاشکند ۱۹۴۹ م

(۲) مذکر احباب ۶۶ خطی

(۳) بابرنامه ۲۱۷

(۴) نسخۀ مطبوع ترجمه فارسی بابرنامه درینجا مغلوط ومغشوش است و چنین گوید: در پانصد و چهار وزن تقطیع کردم ازین جهت رساله ترتیب داده شد (ص ۲۱۷)

۳ دیوان بابر

مجموعه اشعار ترکی بابر در سنه ۱۹۱۷ م در ۹۰ صفحه بسعی الکسندر ساما یلوویچ S. Sam aylovich در شهرپترو گراد با برخی میناتورها نشر شد که در آخر نسخهٔ اصلی خطی آن نوشته شده بود :

(حرره بابر پادشاه دو شنبه ۱۵ ربیع الاخر ۹۳۵)

این دیوان مشتمل است بر غزلیات و رباعیات ترکی ، که اوزان عروضی غزلیات نیز در آن تعیین گردیده است .

این کتاب مطبوع که گویا از نسخهٔ خطی خود بابر بطبع رسیده ۱۴ صفحه مقدمهٔ روسی هم دارد .

در کتابخانهٔ راسپور هند نیز مجموعه اشعار ترکی بابر موجود است که بقلم خودش اصلاح یافته و یك رباعی را در آن بقلم خود نوشته است (۱)

ابوالفضل درباره این دیوان گوید :

« آن حضرت (بابر) را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود . خصوصاً در نظم ترکی ، و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت وعذوبت واقع شده ومضامین تازه در آن مندرجست . » (۲)

دیوان بابر در سنهٔ ۹۲۶ ه ۱۵۱۹ م در کابل ترتیب شده بود ، و خود بابر مینویسد :

« پرا در کلان حافظ میر کاتب از سمرقند آمده بود ، در همین ایام بسمرقند رخصت داده ، به پولاد سلطان (۳) دیوان خودرا فرستادم .» (۴)

---

(۱) مجله آجکل طبع دهلی ستمبر ۱۹۶۷ م

(۲) اکبر نامه ار ۱۱۸

(۳) پولاد سلطان پسر کوچوم خان اوزبک بود .

(۴) با برنامه ۱۵۲

این‌دیوان بین اهل‌ذوق و شعر دوستان شهرت داشت و سلطان محمد فخری هروی ده سال بعد از وفات‌بابر گوید : « دیوان اشعارش درمیان مردم بسیار است . » (۱)

فکسیملی نسخهٔ خطی رام پور هنددر ۳۸ صفحه‌از طرف Denison-Ross درجورنال ایشیا تك سوسایتی بنگال درسنه ۱۹۱۰ م چاپ شد و بعداز آن نسخهٔ کامل آن در کتابخانه‌ملی پاریس‌نمبر ۱۲۳۰ پیدا شد که‌از روی آن نسخهٔ پترو گراد ۱۹۱۷ م طبع شده است . ولی در سنه ۱۳۳۱ ه ۱۹۱۳ م کپرولو Kuprulu از روی نسخه خطی پوهنتون‌استانبول ۳۷۴۳ اشعار اضافی دیگر آنرا نشر کرد . اگرچه نسخهٔ استانبول آخرندارد، ولی دو چند نسخه سامایلو و یچ است که ۱۱۸ غزل و ۱۰۴ رباعی‌ترکی و ۳ غزل و ۱۸ رباعی فارسی دارد . (۲)

طبع جدید دیوان‌بابر از روی همان نسخه‌های‌سابقه درسنه ۱۹۶۶م از طرف خانم عظیم‌جانوا درتاشکند نشر یافته است .

چنین بنظر می آید که بابر بعدازترتیب دیوان‌مذکور ،درهندوستان هم اشعاری را گفته‌بود چنانچه درسنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م مجموعهٔ اشعاری را که بعد ازآمدن هند گفته شده باترجمه آن به‌همایون وکامران فرستاد . (۳)

(۴) مبین Mubayyan

بابر درعلم‌فقه نیزدستی داشت .وی‌درین‌علم‌درس‌خوانده‌وآنرا آموخته‌بود ، خودش‌گوید : که‌روز پنجشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری ۹۲۶ ه ۲۳ جون ۱۵۱۹م

---

(۱) روضةالسلاطین ۵۵

(۲) فواد کوپرولو درانسایکلوپیدی اسلام ار ۸۵۰

(۳) بابر نامه ۲۳۲

از ملا محمود خواندن درس فقه را آغاز کرده م (۱)

بابر در مسایل فقه حنفی کتابی را بنام مبین بروزن مزین بزبان ترکی منظوم کرده بود (۲)

و فخری هروی در آن باره گوید :

« (و کتابی موسوم به مبین در فقه نظم کرده است و بسیار خوب واقع شده .» (۳)

این منظومه در بحر (رمل مسدس محذوف) فاعلاتن فاعلاتن فاعلن بوده و بقول سید حسن نثاری بخاری « مسایل فقه که در رساله مبین به ترکی نظم کرده نشانه ایست از تبحر . » (۴)

مثنوی مبین که بنام فقه مبین یا فقه بابری نیز موسوم است در دو هزار بیت مشتمل بر مسایل دینی وفقهی و اخلاقیست که برای فرزند خود کامران نظم کرده و شرحی برآن بنام مبین (بروزن مقیم) ازطرف شیخ زین منشی دربارش نوشته شده است (۵)

طبع اول مثنوی مبین از روی یک نسخهٔ ناقص بسعی I. N. Berezin در شهر قازان Kazan ۱۸۶۷ م در مجموعهٔ منتخبات ترکی Turetskaya-chrestomati نشر شده است .

نظم ترکی مبین در سنه ۹۲۸ هـ ۱۵۲۱ م خاتمه یافته، ویک فصل آن (کتاب الزکوة) در مجموعهٔ مؤسسهٔ اقتصادی اکادیمی علوم ازبکستان در ۱۹۶۰ م از تاشکند انتشار یافت و اصل نسخه خطی مبین ! کنون در مؤسسه مردم آسیا در لیننگراد به نمره ۳۰ موجوداست که بخط عربی در مثنوی از یکی نوشته شد مودرخاتمه آن بابر ازتمام علمای ماوراء النهر خواهش میکند، که اگر خطائی بینند آنرا باو اطلاع دهند .

---

(۱) بابر نامه ۱۵۱ (۲) بابر نامه ۱۶۳

(۳) روضة السلاطین ۵۵ (۴) مذکر احباب خطی ۶۰

(۵) بزم تیموریه ۱۶

(۵) نظم رسالهٔ والدیه

خواجه ناصر الدین عبیدالله بن محمود بن شهاب الدین احمد شاشی سمرقندی مشهوربه «احرار» ازمشایخ بزرگ نقشبندی ما وراء النهر است (رمضان ۸۰۶ هـ سلخ ربیع الاول ۸۹۵ هـ) (۱) که مراد پدر وخاندان بابرو دیگر امرای آنجا بوده و در عصرخود نفوذ وسلطهٔ روحانی بمنزلت شاهی داشت وجامی مرید او گفته بود:

چو فقر اندرقبای شاهی آمد بتد بیر عبید اللهی آمد

از تألیفات او انیس السالکین والعروة الوثقی لارباب الارتقاء (۲) ورسالهٔ حورائیه وفقرات خواجه احرار ورسالهٔ والدیه است که خواجه آنرا بنا بامر والدین خود در شرح مسائل تصوف وعرفان نوشته، ویك نسخهٔ خطی آن در ۱۸ صفحهٔ متوسط در مجموعهٔ رسایل تصوف کتابخانه انجمن تاریخ کابل موجود است که روز دوشنبه ۲۷ صفر ۱۰۵۸ هـ ۱۶۴۸ م نوشته شده است.

بابرچون به خواجگان نقشبندیه عقیدتی داشت واسلاف او از ارادتمندان این طریقه بوده اند، به نیت نجات ازمرض تب به نظم این رساله به ترکی در سنه ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م آغاز کرد وی گوید:

«جمعه ۲۳ ماه (صفر) (۳) حرارتی در بدن من ظاهر شد، آنچنان که نماز جمعه را در مسجد به تشویش گذراندم. نماز پیشین احتیاطی را در کتابخانه آمده بعد از یك زمانی به تشویش گذاردم. هم پس فردای آنروز یك شنبه تب کرده اندك لرزیدم (۴) شب سه شنبه ۲۷ صفر (۵) نظم کردن رساله والدیه حضرت خواجه عبید درخاطر گذشت. التجا بروح حضرت خواجه کرده در دل خود گذراندم

---

(۱) نفحات الانس ۲۶۱ خزینة الاصفیاء ۱ ر ۵۸۲

(۲) اسماء المؤلفین ۱ ر ۶۵۰

(۳) ۶ نومبر ۱۵۲۸ م

(۴) شاید بیماری او تب لرزه «مالاریا» بود.

(۵) ۱۰ نومبر ۱۵۲۸

که اگر این منظوم مقبول آنحضرت میشود، چنانچه قصیدهٔ برده(۱) مقبول افتاد، از مرض فلج خلاص شد. من هم

ازین عارضه خلاص شده، دلیل قبول نظم من خواهد شد. بهمین نیت در وزن رمل مسدس مخبون (۲) عروض وضرب گاه ابترگاه مخبون محذوف(۳) سبحه مولانا عبدالرحمن جامی(۴) هم درین وزن است درنظم رساله شروع کردم. هم آنشب سیزده بیت گفته شد بطریق التزام هرروز ده بیت کمتر گفته نمی‌شد. غالباً یکروزی ترک شد، سال گذشته وبلکه هر محل که این چنین عارضه شد اقلا یکماه وچهل روز کشید، بعنایت الهی از همت حضرت خواجه، روز پنجشنبه بیست ونهم ماه (۱۲ نومبر) اندک فروشد ودیگر ازین عارضه خلاص شدیم. روز شنبه هشتم ربیع الاول (۲۱ نومبر) نظم سخنان رساله باختتام رسید. هر روز پنجاه ودو بیت گفته شد ... (۵)

---

(۱) قصیدهٔ برده مصدر به «بانت سعاد» در مدح حضرت محمد از طرف کعب بن زهیر متوفا ۲۸ ﻫ سروده شده بود، که درجایزهٔ آن حضرت رسول برد (عبای) خود بدو پوشانید وگویند وی ازمرض فلج هم نجات یافت. این قصیده در ادبیات عرب مشهوراست وشروح زیاد بران بعربی وفارسی ودیگرالسنهٔ اسلامی نوشته شده است.

(بروکلمن Brockelman درتاریخ الادب العرب ۱ ص ۱۵)

(۲) فاعلاتن ـ فعلاتن ـ فعلن رکن اول سالم و رکن دوم مخبون ورکن سوم ابتراست.

(۳) فاعلاتن ـ فعلاتن فاعلن ر ر ر ر ر رر رر رر رر محذوف است.

(۴) سبحة الابرار مثنوی بحر رمل مسدس است که در تصوف وعرفان واخلاق بنام سلطان حسین بایقرا آغاز وبمدح سلطان یعقوب بیگ بن اوزون حسن در حدود ۸۸۷ ﻫ ختم گردیده ومؤلف آن عارف معروف مولانا عبدالرحمن جامی شاعر عصر سلطان حسین بایقرا در هراتست (۸۱۷ - ۸۹۸ ﻫ)

(۵) بابر نامه ۲۲۷

کتابهای گم شده بابر

آقایان غلیاموف Y. G. Ghulyamov ونبی یف R. Nabiyev ناشر ان نسخهٔ ازبکی بابرنامه درمقدمهٔ خود که بر جلد اول طبع تاشکند ۱۹۴۸م این کتاب نوشته اند، کتاب مفصل Mufassal را در عروض Prosody وکتاب هائی را در فن جنگ وموسیقی به بابر منسوب داشته وآنرا از کتب گم شده او شمرده اند

اگر چه رسالهٔ او بر عروض اکنون موجود است وما درین مبحث خود شرح آنرا داده ایم، ولی نمیدانیم که کتاب مفصل او بر عروض کتاب دیگری بود یا همین رساله ؟

بابر در فنون جنگی عصر خود ماهر بود وهم موسیقی میدانست ولی ما از روی تذکرات مستند سوزمان نسبت کتابی را در فنون جنگی یا موسیقی ندیده ایم وتا نسخ خطی این کتابهای گم شده منسوب به بلو تا کنون یافته نشده است

از کتابهای گم شدهٔ بابر مجموعهٔ اشعار منتخب اوست ازمهها ر د یوان امیرعلیشیر نوائی (غرائب الصغر - نوادر الشباب - بدایع الوسط - فوایدالکبر) واین انتخاب روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۹۲۵ (۱۶ دسمبر ۱۵۱۹م) در کابل از غزلیات آن دواوین به ترتیب بحور عروضی پایان یافته بود. (۱)

فتاوی بابری:

این کتاب از تالیفات خود بابر نیست، ولی به امر و نام او در مسائل شرعیه فقه حنفی تالیف شده است. مؤلف این کتاب شیخ نورالدین خوافی از اخلاف شیخ زین الدین خوافی است که در هرات نشو ونما یافته وبا مراجعه بر مسایل فقهی مستندی را از زمهدایه که تا شرح وقایه به شرح مختصر وقایه، خزانة المفتین وفتاوی قاضی خان وغیره فراهم آورد ونام آنرا فتاوی بابری نهاد، که بزبان فارسی بود. این شیخ نورالدین خوافی شاگرد شیخ الاسلام سیف الدین احمد است که از اخلاف ملا سعدالدین تفتازانی باشد. (۲)

---

(۱) بابرنامه ۱۵۹ (۲) معارف طبع اعظم گره ابریل ۱۹۵۰م

خط بابری

از ینکه بابر خطی اختراع کرده بود شکی نیست ولی این چگونه بود؟ و چه ضرورتی به ایجاد آن بود؟ و چه موجبی از خطوط رایج نسخ و تعلیق و نستعلیق و شکسته آن وقت داشت؟ اینهمه سوالهائیست که باید از نظر علمی تحلیل و تشریح گردد.

نخست می بینیم که بابر درباره این خط چه میگوید؟

در حوادث ۹۱۰ھ ۱۵۰۴م مینویسد: «در همین محل (کابل) خط بابری را اختراع کردند.» (۱) و ازین اشاره مختصر نمیتوان بشکل و مقصد این خط پی توان برد.

بعد ازین بابر در سنه ۹۱۲ھ ۱۵۰۶م ملاقات خود را در هرات با قاضی اختیار ذکر میکند و گوید باز خط بابری سخن بمیان آمد، مفردات را خوانده و قواعد او را دانسته چیزها نوشت. (۲)

ذکر سوم خط بابری در بابرنامه در حوادث ۹۳۵ھ ۱۵۲۸م است و گوید که به هندال میرزا دو جمله تحایف ... مفردات خط بابری فرستاده شد، دیگر قطعه ها بخط بابری نوشته بود فرستاده شد و به همایون ... خطهای که بخط بابری نوشته فرستاده شد (۳).

از تذکرات فوق چنین بر می آید؟ که خط بابری عموم قبول نیافته به گفته کسانیکه این خط را (بابر) در کابل در سنه ۹۱۰ه اختراع کرده بود، چون هوا خواه و دوستدار آن بود با علما و نویسندگان مذاکره میکرد، در هرات آنرا به قاضی اختیار پیشنهاد کرده بود، و در سنه ۹۳۵ آنرا انتشار داد، و به فرزندان خود نمونه های نوشته آنرا میفرستاد. ولی خود بابر درباره شکل و

---

(۱) بابرنامه ۹۲

(۲) بابرنامه ۱۱۲

(۳) بابرنامه ۲۲۲

فوايد و قواعد نوشتن و ضرورت آن چیزی نمیگوید.

اشارات مورخان ما بعد نیز درین باره بسیار روشن نیست. خواجه نظام الدین احمد هروی مورخ دربار اکبری گوید:

«و خط اختراع کرده خط بابری نامیده بودند، و بآن خط مصحف کتابت کرده بمکهٔ معظمه فرستاده» (۱)

و همین مطلب را عبدالقادر بدایونی نیز آورده است.

«و ازجملهٔ غرایب و اختراعات آن پادشاه خط بابری است که مصحفی بدان خط نوشته و بمکه معظمه فرستاده.» (۲)

بقول همین مورخ ازین خط درعصر اکبری اثری باقی نبود، ولی میر عبدالحی مشهدی آنرا خوب میدانست (۳) وطوریکه میرعلاءالدوله قزوینی در نفایس المآثر گوید:

میر عبدالحی: خط مشکل نویس بابری را کسی زود تر و خوبتر ازو یاد نگرفته. (۴)

چنانچه گفتیم: ازین اشارات مورخان چیزی در بارهٔ خط بابری بدست نمی آید، ولی در کتاب عجائب الطبقات تالیف محمد طاهر بن قاسم که در سنه ۱۰۵۵ هـ ۱۶۴۵ م در بلخ بامر نذر محمد خان بن دین محمد (۱۰۵۰-۱۰۶۱ هـ ۱۶۴۰ - ۱۶۵۱ م) پادشاه چهارم خاندان جانیان بخارا تالیف

---

(۱) طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۲) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

(۳) منتخب ۳ ر ۲۷۲

(۴) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

گردیده. درفصل اخیر این کتاب در ضمن شرح الفباهای مختلف ۲۹ حرف خط بابری را نیز آورده است. (۱)

محمد طاهر درین فصل کتاب خود مقاصد نه قسم الفبا های مختلف را ذکر کرده، ولی از شرح مقصد و غایهٔ اختراع خط بابری خاموش است و فقط همین قدر گوید: «خط بابری اینست»

نمونه های خطوطی که محمد طاهر بلخی داده نه قسم رمز محفوظ Secret Cipher است که درارسال پیامهای محرمانه Secret Messages بکار میرفت، ولی خط بابری برای این گونهٔ مقاصد محرمانه استعمال نشده، زیرا بابر آنرا همواره به دانشمندان و حتی مامورین دولت های دیگر (مانند خواجه اختیار قاضی هرات) و فرزندانش خود (و حتی فرزند کوچك هندال میرزا) هم فرستاده بر رواج آن همت گماشته است.

معلوم است که مراد بابر ازین خط تنها نوشتن متون زبان عربی و قرآن بوده، زیرا درجملهٔ ۲۹ حرف آن حروف فارسی (پ-چ-ژ-گ) دیده نمیشود.

درمؤسسه تحقیقات شرقی Institute of Oriental Studies اکادیمی علوم اوزبك Uzbek درجمله چهارده نسخهٔ خطی عجائب الطبقات، صرف یکی ازان خط بابری ندارد. چون این نسخه های خطی بخطوط اشخاص متعدد در اوقات مختلف نوشته شده، بنابرین در شکل برخی از حروف، اختلافات بسیار جزوی دیده میشود.

---

(۱) چهارده نسخه خطی این کتاب درمؤسسه تحقیقات شرقی اکادیمی علوم اوزبکستان شوروی موجود است و خانم صباحت عظیم جانوا درمجله Central Asia Review 1964 XII شرحی برخط بابری نوشته است.

بابر در یك بیت ترکی خود (۱) خط بابری را به خط سغناقی Khatt-i-Sighnaqi منسوب داشته وطوریکه بیورج پنداشته مراد از ان خط ریز A small hand writing نبوده بلکه این خط منسوب بوده به سغناق Sighnaq یك شهر کهن کنار سیردریا Syr-darya که در حین حمله منکول Mongol بکلی تخریب گردیده، و این خط خاص الفبای ترکی بوده است. (۲)

از روی اشکال حروفیکه در عجایب الطبقات داده شده و فقط صورت ۲۹ حرف عربی را وانمود میکند، در خط بابری کدام مزیت خاصی نسبت به الفبای سابق عربی دیده نمیشود. ولی چون جز همین اشکالیکه در عجایب الطبقات می بینیم، تفصیل دیگری از خط بابری نداریم، بنابرین اکنون نمیتوانم آنرا کاملاً تحقیق و انتقاد نماییم.

در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد، نسخه خطی قرآن به خط ناشناسی موجود است (نمبر ۵) که آنرا نوشته بخط بابری خوانده اند (۳) ولی طوریکه در فوتوهای مربوط این مقاله دیده میشود کلید خط بابری عجایب الطبقات بهیچ صورتی با خط نسخهٔ مصحف مطابقت ندارد، وما اختلاف اشکال حروف هردو خط را در لوحهٔ علیحده مربوطه این صفحه نشان داده ایم، و بنابرین مصحف مشهد را بخط بابری نمیدانیم.

---

(۱) این بیت ترکی را انتی بیورج A. Beveridge در ترجمه انگلیسی بابر نامه از تذکرة الشعراء نقل کرده و در نسخهٔ خطی لغت چغتای و ترکی عثمانی مؤسسه تحقیقات شرقی اکادیمی علوم ازبك (نمبر ۲۱۳) ورق ۱۹۸ هم موجود است.

(۲) عظیم جانوا در سنترل ایشیا ص ۱۵۳

(۳) [illegible] راهنمای گنجینه قرآن ۱۷۸

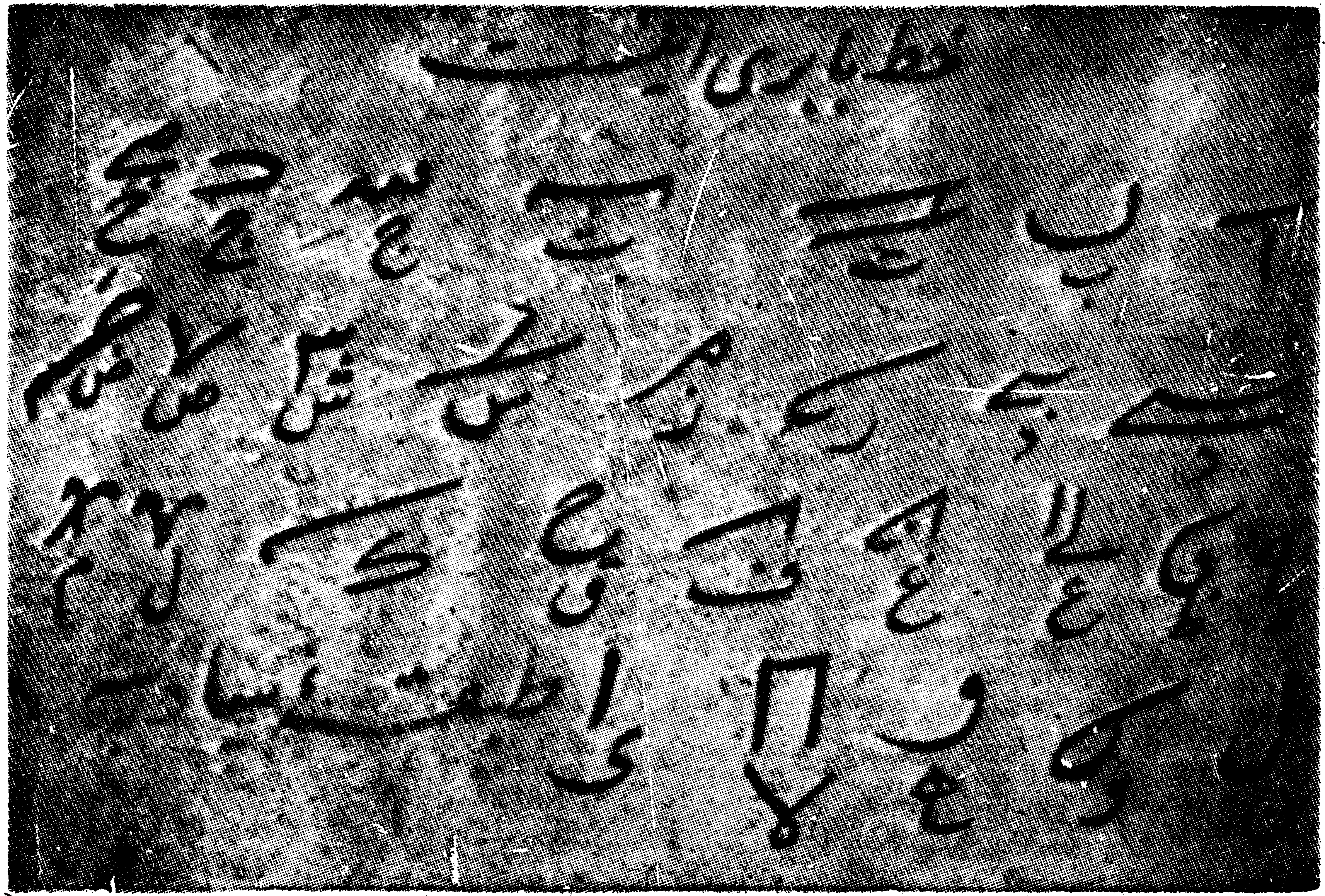

جدول مقایسوی حروف عربی وخط بابری با خط مصحف مشهد

عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد
ا			ز			ق		
ب			س			ک		
ت			ش			ل		
ث			ص			م		
ج			ض			ن		
ح			ط			و		
خ			ظ		*	ه		
د			ع			لا		
ذ			غ			ی		
ر			ف					

* در عکس چهار صفحه که بمن رسیده حرف ظ نیست.

شخص بابر

بابر که از شهزادگان تیموری آسیای میانه بو دقیافت مغولی اوزبکی داشت و از تصاویر متعددی که ازو در هندو کابل کشیده اند چنین معلوم میگردد که موی تنگ وچشم نیمه میشی و بینی کشیده و وجنات وبدن نیمه چاق وقد متوسط داشت ورنگ چهره او سپید مایل به زردی باشد که میخوری وافیون ومعجون خوریهای مسلسل ومداوم طبعاً در رنگ وروی وبنیه او اثری داشته است وی گاهی ریش خود را تراشیده ولی در اکثر اوقات ریش تنک داشت وسرخود را هم میتراشید. لباس بابر دراوقات عادی کلاه بلند ودستار بزرگ وجیغه وپیراهن وشلوار تنگ بابدن چسپیده و کمربند وجبه تازیر زانو و کفش بوده که این لباس را «سروپا» میگفتند (۱) وگاهی این لباسها چکن زردوزی ودارای تکمه های طلایی هم بوده است (۲) واینگونه لباسها را بطور خلعت به رجال در بار وامراء وسفرای ممالک دیگر می بخشید. (۳)

بابر دراوقات جنگ علاوه برجبه مملو از پنبه waist coat with cotton غربیچه (۴) gharbicheh می بست و کلاه آهنین Helmet بر سر می نهاد وکیجم Horse's Mail براسپ سواری خود می بست وجیبه (زره) می پوشید. (۵)

بابر مانند ارستوکراتان ممالک آسیائی باتجمل وحشمت زندگانی میکرد, به آداب درباری وکورنش سخت پابند بود. چون سلطان بیگم دختر کلان سلطان حسین میرزا بکابل آمد وبمنزلت خواهر کلان او بود، جهت تعظیم واحترام او بابر درحین ملاقات زانوزد وایشان هم زانو زدند وبعدازان این آداب همواره مراعات میشد. (۶) وی از بسکه در شیوه ارستوکراسی پرورده شده بود، حرکات دیگران را که بدین شیوه نبودند انتقاد مینماید مثلاً افغانان که همواره در محیط آزادی زیسته واز آداب درباری وارستوکراسی دورانند, اعتنای زیادی به اینگونه آداب ندارند

---

(۱) بابرنامه ۲۰۳ تذکره بایزید بیات ۴۲ (۲) بابرنامه ۲۲۹ و ۲۳۳ (۳) بابرنامه ۲۲۹
(۴) غربیچه plate Mail پارچه های تخته آهن که برای دفع ضربت شمشیر به پشت و سینه ودوپهلو می بستند. (۵) بابر نامه ۱۲۶ (۶) بابرنامه ۱۵۰

واین طو رزانو زدن وتقدیم کو رنش را منافی‌شان وکرامت فردی‌خودمیدانند، ولی‌بابر این وضع‌آزادگی رانمی پسندد و گو ید که‌یکی ازملک زادگان‌افغانی ایستاده‌بود ودیگران که‌درمرتبه ازو پایین تر بو دند می نشستند، و بنابرین‌این افغانان بسیار روستائی وبیهو ش مردمند (۱) درحالیکه طر ز تفکر بابر حاکی ا ز محیط ارستو کراسی ، وروش افغانان ناشی‌ازآزاده منشی ومساوات‌دوستی ایشان است . درمو کب بابر هموا ر ه توق و نقا ره بو ده (۲)

تو ق و یا توغ بمعنی بیر ق و نشا ن ا ست که برای شکوه سلطنت دونو ع بیر ق داشت: اول چتر توق که با لای چتر تخت‌شاهی افراخته‌میشددو م تمن توق که‌دراز تر ازچتر توق ودر پایه‌والاتر ازا ن بو د، وموی‌دم قو تا س — قطاس یعنی غژ گاورا بالای‌آن می‌بستند(۳)واین‌اعلام ونقا ره‌گاهی بطو رامتیاز خا ص به امرای بز رگ هم دا د ه‌میشد (۴) و به شهزا دگان ،حق استعمال علم ونقاره درموا رد نواز ش آنها اعطا میگردید(۵)

خود بابر مرد سوار کارشایق هرنوع شکار وبسیا ر جلد وتازندهٔ قوی‌بود ابو الفضل گوید «که‌بعضی‌از خصوصیات احوال این پاد شاه ازغرائب‌اموراست ازجمله یکی آنکه بمو زه دو پا شنه‌بر کنگر های قلعه جسته‌جسته‌می‌دویدند، وگاه گاه دو آدمی دربغل گرفته ا ز کنگره‌به کنگره می جستند.»(۶)

بابر شخصاً شنا ور ماهری بود ، وباآب بازی از دریای‌گنگ‌می گذشت‌واز یک کنار دریا تا کنار دیگرسی وسه بار دست می زد (۷)وی با کشتی گیری Wrestling-match هم شو قی داشت‌وهمواره کشتی‌گیران‌ماهر راتماشامینمود (۸) وازکشتی‌گیران درباراوپهلوان‌صادق واودهی oudhi وکلال ود و ست

---

(۱)بابرنامه ۱۷۱ (۲)بابرنامه ۲۳۱

(۳)آیین اکبری ۱ ر ۲۰۶ فرهنگ انندراج ۲ ر ۹۷۱ (۴)با برنا مه ۱۳۸

(۵)بابر نامه ۲۲۸ (۶)طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۷)بابر نامه ۳۳۵ (۸) بابر نامه۳۳۴ ر ۲۳۵

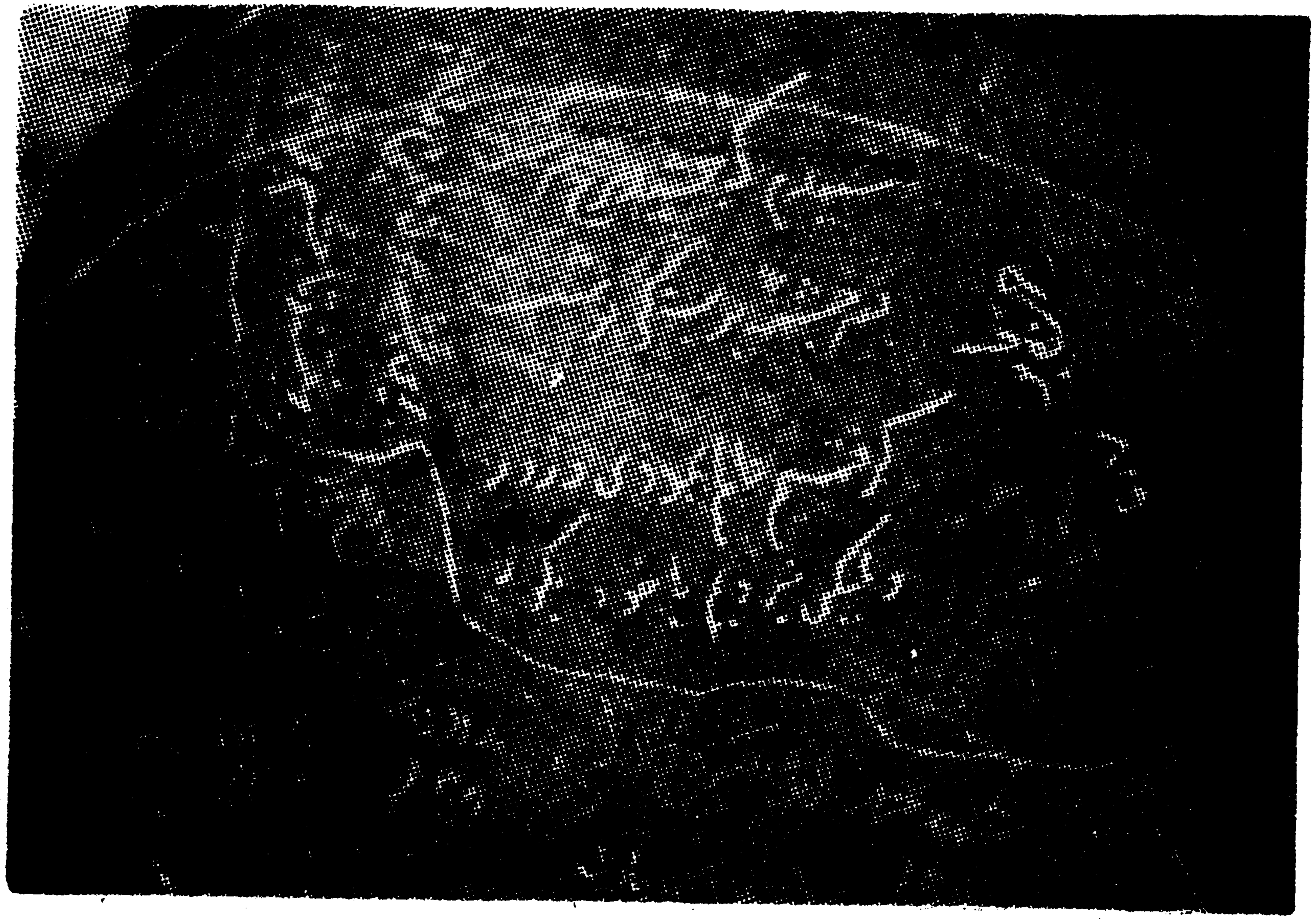

این سنگ نبشته بخط بابـر درحدود سه صد متری جنو ب غربـی قریه آب بردن مزار بین فلغر ومتچه تاجکستان نز دیك چشمه سار سرخ از زیر زمین بدست آمده است .

یا سین وپهلوان لاهوری‌رامی‌شناسیم ،که اودهی با یک پهلوا ن هند وستا نی کشتی گرفت . وروزیکه صا دق وکلال کشتی گرفتند وصادق غا لب‌آمد، باو ده هزار تنگه‌واسپ زین‌دار وسر وپا وچیکن تکمه دا ر بخشید،وبه کلا ل هم سر وپا وسه هزار تنگه‌انعا م دا د . (۱)

دیگر ازمشاغل تفر یحی بابر،بجنگ‌اندا ختن پیلان مست وشترا ن مست است که که در جشن بزرگ ۹۳۵ ﻫ ۱۵۲۸ م بعد از فتوحات خود درهند این تماشا را دید ه بود (۲)وگا هی هم در هند بشکار فیل و شیرمی‌پرداخت (۳)ودر دریاها ماهی ر اشکار میکرد (۴)

بنیهٔ بدن بابر بیسار قوی‌بود ،وتاآخر عمر نشاط خودرانبا خت ،درسفرهای طو لانی وجنگی خو یش مانده نشد ،درطول عمر ش کمتر مریض‌شد وبسیارکم ازوسایل انتقالی غیر ازاسپ کار گرفت، وصرف یکباربو سیلهٔ «تخت‌روان» د ر یک سفر طو لانی حرکت کر د .(۵)

برا ی شنا سائی مزید شخص با بر به‌مبحث‌بابرنامه‌درین کتاب‌رجوع شود .

عیاشی ها ی با بر

چنانچه گفته شد با بر در طول عمر خود بز مهای میگساری‌داشت ،درسیر های‌تفریحی ولشکر کشی ها واو قات عا دی همواره یاران هم پیاله‌با اوبه قد ح پیما ئی می پردا ختند ،درمنتزهات‌وتفر یح گاه‌هاومـواقع خوش‌منظـره کا بل جایی‌نیست که‌وی دران بزم میگساری ر انساخته باشد، ویا ازوسایل دیگر نشه آور مانند معجون وافیون کیفی نبر د ه باشد .

ولی عیاشی اوهمواره دربزم یاران میگسار بو ده واطلاعی از معاشقه‌با زنان وغلمان نداریم ،جز عشق‌موقتی که اور ا در اوایل جوانی بابابری در اند جان

---

(۱) بابر نامه ۲۳۳ (۲) با بر نامه ۲۲۹

(۳) بابر نامه ۲۳۵ (۴) بابر نامه ۲۴۴

(۵) بابر نامه ۲۳۳

روی داده بود. وی دربابر نامه زنا ومعاشرت با زنان‌فاسق را بنظر کراهت وانتقاد می بیند وفسق وفجور راباعث خرابی خانودة های شاهان میداند (۱) ولی با موسیقی ومناظردل‌انگیز وزیباعشقی دارده‌و دربابرنامه ازهنرمندان‌موسیقی ویسا ازمنتز هات وتفریح گا ههای کابل ومنا ظر دلکش آن نا م می برد. وی از زندگانی حظمی گیر دوگویند که‌در کابل برلب حوض تخت شا ه این‌شعر خود را کند مبود :

نوروز ونو بهاروسی و دلبری خوش است

بابر بعیش کو ش که عالم دو باره نیست(۲)

---

(۱)بابر نامه ۱۰۸

(۲)تاریخ فرشته ۱ر۱۱۲- اویما ق مغل ۳۹۸

بخش سوم
شخصیت سیاسی و اداری بابر
تشکیلات ملکیه

در هندوستان از عصر سلاطین دهلی و خلجیان و لودیان نظام خاص ادارهٔ ملکی ومالیات وجود داشت ،که مخصوصاً بدست شاهان خلجی و لودی که از افغانستان بهند آمده بودند ، اساس آن نظام ریخته و پرورده شده بود ،وبابر هم همین نظام را پیروی نمودو بجا گذاشت ، وبنابر ین وی مبتکر یک نظام نوین اداری شمرده نمی شود .

از نظرطرز اداره ومفکوره در سلطنت اسلامی هند سه دوره را میتوان تشخیص کرد:

اول : عصر اول سلطنت اسلامی که از لودیان ملتان وغزنویان وغوریان به خلجیان ولودیان دهلی رسید ودر تمام این دوره ، مبادی اسلامی از قبیل نظام قضا و خراج و نظام لشکر داری و اقطاع (جاگیر) و نظام درباری و شاهی با اصطلاحات عربی یا فارسی آن از افغانستان به شمول مفکورهای تصوف و روحانیت اسلامی بهند آمده ،که نظام اداری بابرهم در اواخر همین دوره واقع میشود ومبنی بر همین اساسها ست .

دوم :بعد از وفات بابر ،شیرشاه سوری افغان ، همین تنظیم را استحکام بخشید ، و ترتیب و زندگانی جدید بآن داد .

سوم : بعد از مرگ همایون بوسیلهٔ جلال الدین محمد اکبر ودوباریان اکبر او این نظام رنگ خاص مقامی و ترتیب جدید گرفت که عبارت از «آیین اکبری» باشد . (۱) و این دوره تا فتح انگلیس بر هند دوام

---

(۱) صولت شیر شاهی ص ۵ به حواله تاریخ هند تالیف جان کلارک مارشمین طبع لندن ۱۸۶۰ م

داشت ، و بقول اکثر مؤرخان ،ترتیب آیین اکبری در اکثر مواد ،مرهون نظام اداری شیرشاه سوری است (۱)

در حقیقت نظام اداری بابر را مخلوطی از عناصر سلطنت لودی و مواد جدید فراورده بابر از افغانستان و ماوراءالنهر تواِنگفت ، که درطبیعت خود یک نظام لشکری بود ، وهر مامور دربار بابر درجمع لشکریان هم شمول داشت ، و پادشاه دارای قدرت نامحدود شمرده میشد.

نظامیکه در تحت قدرت نامحدود پادشاه ، و بزور تیغ و لشکربوجود می آید ، و در رأس آن هم یکنفر فاتح با اختیارات تام قرار دارد ، و اوهم خلیفه و ظل الله شمرده شود ، در تحت این شرایط « طبقهٔ حاکمهٔ اشراف» بوجود می آید ،که با شخص پادشاه یادرباریان او ربطی داشته باشند ، و ما میبینیم که در دربار بابر امرای نظامی و شاهزادگان و روحانیون و هنرمندان و نویسندگان موجودند که« طبقهٔ حاکمه» را تشکیل داده‌اند، وبوسیله آنها طبقه عامه یعنی دهقانان ـ کسبه ـ شهرنشینان اداره و استثمار می شوند و موقع و پیشرفت و قدرت این اشراف هم به ادارهٔ خاص پادشاه وابسته است ، و اکثر این امرا و اشراف درباری در مجالس شراب خوری و عیاشی با بابر همکاسه اند ، و مزاج او را باهزالی و مطربی و شاعری خوش می سازند ، و ازین راه به مدارج عالیه امیری میرسند (۲) و بابر آنقدر بر اوضاع مسلط است که در خانهٔ قاضی قریه بهزادی شمال کابل میخواهد شراب بخورد و قاضی میگوید : « در خانه من تاکنون شراب خورده نشده ، پادشاه حاکمند. » (۳) از امرای معروف دربار بابر در کابل و

(۱) An Advanced History of India 554

(۲) بابرنامه ۱۰۵ ، ۱۶۰ ، ۲۷۲ (۳) بابرنامه ۱۵۰

هند یکی خواجه دوست خاوند است که به موجب خود بابر نامه (ص ۱۴۴ و ۱۴۵) در بزمهای عیاشی و باده پیمائی بابر داخل بود، ولی همین شخص القاب «هدایت مآب ولایت انتساب» داشت (۱)

این اعیان و اشراف درباری و امرا که داخل «طبقه حاکمه» واشراف درباری بودند، و بدین وسیله اموال فراوانی بدست می آوردند وموقع خود را حفظ میکردند، گاهی تحفه های گرانمایه بدربار تقدیم میداشتند، و بدین وسیله پادشاه راخوش می‌ساختند، و موقع خودرا هم حفظ میکردند چنانچه بروز آخر ماه ربیع الاول ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م بابر در آگره بخانه سلطان محمدبخشی رفت و درآنجا معجون خورد، و از بخشی مذکور در ضمن پذیرائی مجللی بیش از دو لک نقد و جنس پیشکش گرفت. (۲)

بابر امرأ دربار خود را از اشخاص زبده که در جنگها بااو همراهی کرده بودند، انتخاب میکرد. و درین جمله رجال ماوراالنهر و افغانستان و هند داخل بوده اند. در بابر نامه ازمأمورین ملکی: بخشیان (۳) و دیوانیان و شقدار و چودهری (۴) کلانتر (۵) میرآخور (۶) پیاده (۷) کوتوال (۸) منشی (۹) عسس (۱۰) تعلیقچی (۱۱) داروغه (۱۲) یامچی (۱۳) تمغاچی (۱۴) وازمربوطین درباری: مهر

---

(۱) بابرنامه ۲۱۱ (۲) بابر برنامه ۲۲۸

۳ بخشی: اصلا کتابان حروف او یغوری و در هند آمراد ای تنخواه Pay Master (۴) رک تشکیلات مالی (۵) کلانتر رئیس یک صنف رئیس قبیله (۶) میر آخور: رئیس اصطبل و اسپان. (۷) پیاده: مامور تحصیل مالیات دردهات (۸) کوتوال: کلمه پشتو است بمعنی قلعه دار و محافظ امنیت شهر. (۹) منشی: نویسنده نامه و فرامین شاهی. (۱۰) عسس: مامور حفظ امنیت در شب. (۱۱) تعلیقچی: فرمان نویس و حکم نویس. (۱۲) داروغه: آمر یک اداره یاحاکم یک شهر و ناحیه. (۱۳) یامچی: آمر پسته خانه (۱۴) تمغاچی: مامور گمرک Custom Officer

دار، علمدار، کتاب‌دار، رکابدار، جامه‌دار، بکاول (۱) شربت چی، خزانچی، قورچی (۲) جاندار (۳) یساول (۴) سؤچی (۵) ایچکی (۶) کیرکیراقچی (۷) شقاول (۸) تواچی (۹) پروانچی (۱۰) قراول (۱۱) آخته بیگی (۱۲) اوغلاقچی (۱۳) باشلیغ (سالار) وغیره نام برده میشود (۱۴)

امرای دربار بابر بعد ازفتح هند بموجب فرمان مؤرخ شهر جمادی الاخری ۹۳۳ ه مارچ ۱۵۲۷ م بالقاب آنها عبارت اند از (۱۵)

مقرب‌الحضرت السلطانی، اعتماد الدوله نظام الدین علی خلیفه (بحیث صدراعظم) که کار سلطنت می راند، وحکم اومثل حکم سلطان بود. (۱۶) چین تیمور سلطان بلقب برادر

---

(۱) بکاول: داروغه‌مطبخ شاهی.

(۲) قورچی: سلاحدار محافظ موکب شاهی با لباس زرد یا سرخ آرمی آف دی اندین مغلز ۱۶۹ (۳) جاندار: محافظ خاصه شاهی در دربار. (۴) یساول: حاجب و نگهبان مسلح محل شاهی

(۵) سوچی: آبدار (۶) ایچکی: داروغه شهر و مقرب دربار

(۷) کیرکیراقچی: محافظ توشه‌خانه. (۸) شقاول: ناظر قاضیان و ملایان وایلچیان. (۹) تواچی: یاورحضور شاهان که‌اوامرایشانرااجرامیکرد

(۱۰) پروانچی: خزانه دار. (۱۱) قراول: دیدبان پیشرو لشکر

(۱۲) اخته‌بیگی‌یااختاچی: شخصی که‌بااسپ‌شاهی یکجامیرفت. (۱۳) اوغلاقچی

(۱۴) بابر نامه ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۴۵، ۱۳۳، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۴۴، ۹۷، ۹۸، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۴.

(۱۵) بابر نامه ۷۱۱ ببعد

(۱۶) تاریخ شاهی ۱۲۱

سلیمان شاه به لقب برادر

خواجه‌دوست خاوند ابه لقب هدایت مآب ولایت انتساب

یونس علی معتمد السلطنه مقرب خاص

شاه منصور برلاس عمدة الخواص

درویش محمد ساربان

عبد الله کتابدار

دوست ایشک آقا محمد خلیل اخته بیگی

سلطنت‌ماب خلافت انتساب سلطان علاءالدین عالم خان بن‌سلطان‌بهلول لودی.

شیخ زین خوافی‌منشی دستوراعاظم ومویدالاسلام

محب علی‌بن شیخ زین

تردی بیگ برادرقوچ بیگ

شیرافگن ولد قوچ بیگ

خان معظم آرایش خان

خواجه حسین دستوراعاظم

قاسم حسین سلطان سلطنت ماب

احمد یوسف اوغلاقچی

هندو بیگ قوچین معتمدالملک

خسروگوکلتاش معتمد الملک

قوام بیگ‌اردوشاه

ولی خازن قره گوزی

پیر قلی سیستانی عمدة‌الخواص

خواجه پهلوان بدخشان عمدة الوزراء

معتمد الخواص عبدالشکور

نتیجةالسلاطین جلال خان وکمال خان او لاد سلطان علاءالدین (هند)
عمدة الاعیان نظام خان بیانه (هند)
علی خان شیخ زادهٔ فرملی (هند)
سیادت ماب میر همه (میر هامه Hameh)
عمدة الخواص محمدی گوکلتاش
خواجگی اسدجاندار
عمدة الملک خان خانان دلاور خان (هند)
ملک دادکرانی عمدة الاعیان (هند)
شیخ المشایخ گورن هند
نقابت پناه سیدمهدی خواجه با جهٔ بابر
برادر اعز محمد سلطان میرزا
سلطنت ماب عادل سلطان بن مهدی سلطان
معتمد الملک عبد العزیز میرآخور
معتمدالملک محمد علی جنگ جنگ
عمدة الخواص قتاق قدم قراول
شاه حسین یارگی (بارگی؟)
جانی بیگ اتکه
معتمد الخواص تردی بیگ
ملک قاسم برادر بابا قشقه
معتمد الخواص مؤمن اتکه
رستم ترکان باشلیغ
عمدة الخواص سلطان محمد بخشی
بقرار با برنامه: امرای دربار، بشمول دیوانیان و کارکنان دربار تماماً بدون فرق

ملکی وعسکری در جنگها اشتراک داشتند(۱) ودر اوقات اداره وصلح هم مطابق انتخاب پادشاه به امور ملکی وحکمرانی ولایت گماشته میشدند، ودرانجا امور دیوانی ولشکری هر دو را بااختیارات کامل اجرا میکردند مثلا عبدالله کتابدار ویا یزیدیکاول طباخ وخواجگی اسد جاندار وکمال شربتچی از امرای لشکری بابر بوده اند که در جنگها دسته های نظامی را قیادت میکردند(۲) وملامحمدمذهب باایلچی بنگاله بمذاکرات سیاسی ولشکری میرفت(۳)

این وضع خلط وظایف ملکی وعسکری و درباری تا آخر سلطنت بابرادامه داشته، ولی بعدازفوت اودرعصر فرزندش همایون امور مملکت بسه سهم تقیسم یافت:

اول: سهم سعادت مشتمل براموړ قضا واهل علم ومشایخ وتعیین وظایف وسیورغالات حدد معاش آنها که آمر سهم سعادت شرف الملک مولاناسحی الدین محمد فرغری بود.

دوم: سهم دولت واقبال مشتمل بر امور متعلق به تقرر مأمورین و تعیین مراتب وحقوق آنها باتعیین علوفات عساکر که دررأس آن عمدة السلطنه شجاع الدین امیرهندو بیک بود.

سوم: سهم مراد که عبارت ازامور دربار وحرمشاهی است وجلال الدوله امیر اویس محمد صاحب سهم مراد بود. (۴) وهم همین همایون برای تقسیم وظایف دیگر چهار سرکار آتشی-هوائی-آبی-خاکی رابوجود آورد که در رأس هر سرکار یک وزیر بود. وبا سرکاراول امور جنگی، وبادوم امور مطبخ وغذاواصطبل شاهی، وباسوم امور شراب خانه وجریان انهار وبحار، و با چهارم امور زراعت وعمارت وضبط خالصات وبیوتات یعنی اراضی وعمارات دولتی تعلق داشت(۵).

---

(۱) بابر نامه ۲۱۱ (۲) بابرنامه ۳۴۳ ۱۱۱ ۲۱۱

(۳) بابرنامه ۳۸ (۴) قانون همایونی ۴۰

(۵) قانون همایونی ۳۸

بهر صورت چون بابر عمری را در میدا نهای جنگ وغارت وحمله وگریز گذ رانده بود وبعد ازفتح هند هم فر صتی برای اصلا ح تشکیلات اداری ویاوضع نظام جدید نیا فت، بنابرین درعصر اوهمان نظامهای سابقهٔ د و رهٔ خلجیا ن ولودیان افغانی تعقیب شد، وابتکاری در امورادا ر ه نداشت.

وی شخصاً به همکاری امرای در بار یک نوع حکو مت عسکری داشت و تشکیلات خاص را نیافرید. نامهای برخی ازما مو رین ملکی نیمه عسکری اوطرز اداره اورا وانمو د میکند. در ۹۳۵ ه چون هلال عیدشوال راچندنفردیدند پیش قاضی گو اهی دادند (۱) وازین برمی آید که قاضی شریعت هم وجو د داشت ودربابرنامه ازقاضی ضیاء مکر راً ذکر رفته که د رجو نپو ر . ۲ لک باو بخشیده شده بو د (۲)

ا گر چه در بابر نامه ودیگر تو اریخ معاصر او به ((نظام خاص ادا ر ی)) در عصر بابر اشاره مو جو دنیست ولی ازمطالعه اوضاع عمومی آن عصرودربار بابر بدین نتیجه میر سیم که حکو مت عصر بابر مر کب بو داز:

۱- دربار شاهنشاهی وکار کنان مر بوط آن که ما نامهای برخی ازایشان راذکر کردیم. ودرر ا س این عمله ء در بار بعد ازبابر شخصی بنام خانه سامان یا میر منزل واقع بو د. (۳)

۲- امراء: که ازمقر بان دربار بو ده وامو رعسکری و ملکی را به حیث سر لشکر ان شاهی بد ست داشتند ودر تحت امر ایشان ما مو ر ین دیو ان مالیا ت و میر بخشی military-pay officer و کو تو ال (آمر پلیس وامنیه) وداروغه ومحتسب وغیر ه بوده اند وبابر از جاسو س فر ستادن خو دهم ذکری دارد (۴) که بعد ازودراداره هند جاسو س خفیه را« هر کاره» واطلاع دهند ه علانیه را (واقعه نو یس) میگفتند. (نیزرجو ع کنید به مبحث تشکیلا ت مالی)

---

(۱) بابر نامه ۲۴۴ (۲) بابرنامه ۲۰۸

(۳) ایدوانسد هستری ۵۵۷ (۴) بابرنامه ۲۳۴

۳ـدارالقضا judiciary درتحت اداره‌ء قاضی وقاضی‌القضات، که‌زیرنظارت او متفحص قضایارا تحقیق میکرد،مفتی در باره ان از روی فقه حنفی فتوا میداد، وبالاخر قاضی دربارهٔ آن‌حکمت وقضیت میگفت وحکم را صادرمیکرد، ومیرداد به اجرای آن همت می‌گماشت و پولیس (حسبه) و محتسب هم درتحت نظر امیر داد ، کار حفظ مساجد وپلها وقلعه ها و امور عامه‌میکرد واخلاق ونرخ‌ونوا را نگرانی مینمود ،برای حل و فصل دعاوی هنودیکنفر منصف judge هندویا پنچایت panchayat یعنی juries غوروحکم میمود(۱)شخصیت‌فعال بابر از کارنامه های لشکری اوظاهر است، وی‌مرد سیاسی فعال وفاتح ولشکر کش هوشیار ودانا به‌امور سوق الجیشی و تاکتیک‌حربی عصرخودبود، مخصوصاًدراستعمال‌توپخانه Artillary وسلاح گرم وتفنگ امتیازی داشت. فعالیت‌او به‌درجه یی بود که از سن‌یازدهسالگی تافتح هند ،دوعید رمضان راسالی در یکجا نگذرانده بود(۲)

باشخصیت فعال بدنی دینامیک بابر فعالیت عقلی و سیاست مداری او رانیز فراموش‌نتوان کرد،وی‌باسیاست‌مآبی‌شبیه‌به رویه‌ءمکیاولی Mackiavellism تمام امرای‌دربار سلطان ابراهیم‌رابا‌همدیگر مخالف‌و بدبین گردانیده وازین عمل خود درتضعیف وتزلزل بنیان‌امپراتوری لودی‌نتیجه گرفت

بابر باشاه‌اسمعیل‌صفوی که‌رقیب‌زبردست‌وکهن‌سال‌او شیبانی‌خان‌را ازبین برد روابط دوستانه‌نگهداشت‌ومانندیك سیاست مدار هوشیار باوجود یکه سنی محکم راسخ العقیده یی بود ـ باآن‌شاه شیعی مذهب آنقدر نزدیکی کرد که شعار خاص کلاه سرخ قزلباش راهم‌برای خود وسپاهیان خود برگزید و اعمال ظالمانه‌او راکه با سنیان‌خراسان کرده بودنادیده‌گرفت .

بابر در هندهم بارعایای غیرمسلم‌خود بعد از شکست های جنگی ایشان

(۱) Some cultural aspects of Musl im Rule in India 29

(۲) بابرنامه ۲۱۷

رویۀ نرمی داشت و بامدار او انصاف پیش آمد که او را یك نفر سیاست مدار بصیر توان گفت و نمونه این مفکوره عدم تعصب او وصیت نامه ایست که در اواخر عمر به فرزند بزرگ و لیعهد خود هما یون نوشته است. و در ان میگوید

۱- همواره از تعصب مذهبی پرحذر باش و جذبات دینی و رسوم مردم را در نظر بگیر و بدون تبعیض و رعایت خاص باتمام طوایف به انصاف رفتار کن .

۲ - ازذبح گاو بپرهیز تا که در دل مردمان جای گیری واز راه احسان مردم مطیع تو باشند (۱) .

۳- پرستش گاه هیچ قومی راتخریب مکن و به ارباب همه مذاهب انصاف نما تا روابط رعیت باپادشاه خوددوستانه باشد و بدین صورت در مملکت امن و امان بر قرار گردد .

۴- نشر واشاعه اسلام بجای ظلم وشمشیر بوسیلۀ لطف و احسان بهتر است.

۵- اختلافات شیعه وسنی را همواره صرف نظر کن که وسیلۀ ضعف اسلام است .

۶- خصوصیات رعایای خود را در مواسم مختلف سال درنظر داشته باش ، تا سلطنت تو ازبیماری وضعف محفوظ باشد (۲)

انتساب این وصیت نامه تا چه اندازه محل وثوق واعتماد است؟ این مسئله در خور غور وتحقیق است .ولی ما از اعمال خود بابر هم میدانیم که باید چنین مفکوره داشته باشد ،زیرا او در اوقات فتوحات خود در هند هیچ معبدی را از ارباب ادیان دیگر تخریب نکرد ،و هم همین وصیت اورا اخلافش در

---

(۱) درینجا رعایت عقاید هندوان مراد است که گاو کشی رانا جایز شمارند.

(۲) رود کوثر ۱۲ بحواله اندین اسلام، یك نقل این وصیت نامۀ بابر در ستیت لایبری بهوپال هند موجود است . دکتور راجندراپرشاد رئیس جمهور اولین هند در کتاب India devided طبع ۱۹۴۶ م نیز همین وصیت نامه را آورده است که تاریخ اصل نسخه یکم جمادی الاولی ه ۹۳۵ باشد.

نظر داشتند وحتی اکبر آنرا عملا درجهانداری خود تطبیق میکرد ،وهند و ان زیادبدرباریش محشوربودند، ودورهٔ سلطنت او کاملا یکدورهٔ عدم تعصب مذهبی است .

دوم :بابر به طبقهٔ صوفیان عقیدتی داشت ومخصوصاً با ارباب طریقت نقشبندیه روابط ارادت او از عصر اجداد وپدرش محکم بود وما میدانیم که صوفیان ودرویشان رانسبت به علمای ظاهروقشری، نظروسیعی بود وبه «صلح کل» عقیدتی داشته اند .بنا برین بعید نیست که بابر در مسایل مذهبی ، آنقدر متعصب نباشد ،که وسیلهٔ آزار ارباب ادیان دیگر گردد. و هم شخصی که سیاست مدارباشد، نمی خواهد بدین وسیله رنجش وتعصبی را درمقابل خویش ایجادنماید.

بابر مقاومت های عسکری راجگان هند ورا با فشار لشکر وجنگ ازبین میبرد ولی عین همین رویه را بافرمان روایان مسلمان وافغان نیز داشت .وبنا بر ین او رافاتح وسیاست مدار وجنگ آور نیرو مندی گفته میتوانیم ،ولی شخص متعصب ومخربی نبوده است .

بابر درعین اینکه شخص مهذب با کلتور وسپاهی فاتحی بود ،در قسمت اداره واد منستریشن نیز تجارب موروث خاندانی و ازسن طفولت آزمایش های عملی درآسیای میانه وافغانستان داشت ،وی از هند وکش تا ولایت بهار هندوستان حکمرانی میکرد که مالیات قسمت هندی آن از بهیره تابهار ۵۲ کرور تنکه «درحدود یک ونیم ملیون سترلنگ» بود و از ین جمله ۲۹ کرور به راجه های مطیع درتحت اقتدار بابر تعلق داشت که تمام ولایات کشور بابری عبارت بود از :

سرهند ،حصار فیروزه ،شهردهلی و میان دواب ،میوات، بیانه، آگره ،ولایات مرکزی، گوالیار ، کالپی ،قنوج ،سنبهل ، لکهنو ،خیرآباد ،اودهو بهرایچ، جونپور، کره ومانکپور، بهار، سیروهی، سارون، چیپاران، گوندیگه، نگور، رنتمبهور (۱)

---

(۱) در نسخه مطبوع ترجمه فارسی شرح این ولایات نیست در نسخه ترکی با مقدار مالیات هرولایت موجوداست (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ ر ۲۴۴)

این ولایات کشور شامل پرگنه ها بود، که عدد آن درعصر بابر معلوم نیست ولی درعصر شیر شاهی تمام مملکت او بقول آیین اکبری عبارت از ۹۷ سرکار و ۲۲۶۷ پرگنه بود وعدد قریه های مربوطهٔ این پرگنه ها در حدود یکصدوسیزده هزار تا یکصدو شانزده هزاراست.(۱)

راجه های ماتحت امپراتوری بابر:

راجه موتنه، راجه روبارین، راجه بکرماجیت رن تمبهور راجه کلنجری راجه سنگ دیو، راجه بکمدیو راجه بکمچند (۲)

بابر بعداز فتح یک قسمت افغانستان از بدخشان تاقندهار حکمرانان خود را بر اساس اعتماد روابط خانوادگی از پسر ان و اقارب خود شهزادگان دودمان تیموری مقرر میکرد ولی بعداز فتح هند مناصب حکمرانی ولایات را علاوه برافرادفامیلی خویش به برخی از درباریان مقرب و معتمد که باو خدمت کرده بودند هم سپرد و برخی از راجگان و امرای مقامی هندرا بشرط قبول اطاعت و دادن مالیات بر حال خود گذاشت .

بابر درافغانستان به تشکیلات خاصی نپرداخت و در عصر ش قندهار، غزنی و گردیز- کابل و ننگرهار-بدخشان اجزای خاص اداری بودند، که یکی از شهزادگان مانند همایون-هندال، عسکری، کامران ویا امرای بزرگ دربار ش در آن حکم میراندند و مالیات را مطابق رواجی که از اسلاف تیموری او درین سرزمین ها بود میگرفتند.

ولایت کابل در عصر بابر مشتمل بر ۱۴ تومان (باصطلاح هند پرگنه) بود اگر چه نواحی سوات و باجور و پرشاور و هشتنغر نیز از توابع کابل بود ولی درین زمان در تصرف افغانان بود و به وسیله کلانتران و خوانین قبیلوی اداره میشدند .

---

(۱) سالنامه نیرنگ خیال طبع لاهور ۱۹۴۰م بحواله تاریخ شیر شاهی عباس سروانی و اقعات مشتاقی خطی

(۲) بابرنامه ۲۰۵

و لایت‌دیگر لمغانات : دارای۵ تومان و دو بلوك بود که کلانتر ین تومان آ ن ننگر ها ر شمر ده میشد و دار و غه‌نشین آنجا آد ینه‌پو ر ا ز کابل ۱۳ فر سنگ فاصله‌داشت.تو مان‌ها ی‌دیگرلمغان‌علیشنگ‌والینگار وسندرو ر و کنر او نو ر گل است و مالیاتی که از کابل و لمغان و صحر ا نشین بدست می‌آ مد ،هشت لک شاهر خی(.۲ لك ر و پیه) بود. .(۱)

ا ما و لایت قند ها ر : غر باً تا ز میندا و ر و گر مسیر و شر قا تاقلات‌و تر نك و شما لا تاتیر ی‌و دهله و جنو باً تادو کی‌و مستنگ و شال شمرده‌میشد.(۲) که‌در این جمله در عصر با بر فقط شهر قندهار باملحقات آن بین‌قلات‌ومجر ی هلمند به حکمر ا نا ن او تعلق داشت ,وماا ز حکمر انان‌عصر او در افغانستان این ر جا ل ر ا از ر وی‌با بر نا مه می شنا سیم :

کامران وعسکر ی حکمرانان قندهار

ناصرمیرزا حکمران‌قندهار و غزنی

عبدالرزاق میرزا حکمران ننگر هار

خواجه کلان‌حکمران غزنی‌و گردیز

سنجر برلا س حا کم ننگر هار

قیام اردو شا ه حا کم ننگر هار

هندو بیگ حکمرا ن بهیر ه

محمد علی جنگ جنگ حکمر ان میان‌بهیر ه و در یا ی سند

لشکر خان جنجو هه حا کم خو شاب (پنجاب)

بابر اتا نو می دا خلی قبا یل یو سفزائی را برسمیت شناخته بود ، چو ن د ر ۹۲۵ ه ۱۹ ۱۵ م ملك شاه منصور با ۶ نفر کلا نتر یو سفزائی درکا بل بحضور ش رسید ،بایشان خلعت های فاخر داد و او گوید : که آنچنا ن مقر ر است که بولایت سوات دخل نکنند وجمیع رعایا را ازمیان خود بر ار ند و

---

(۱) بابرنامه۸۹ (۲) آیین اکبری۲ ر۱۸۹

دیگر افغانان که در باجوروسوات زمین می کارند، شش خروار شالی بدیوان بدهند (۱) این وضع بر هوشیاری وسیاست مداری بابر روشن دلیلی است که با درک روحیات آزادی خواهانه افغانان قبیلوی با ایشان رفتار داشت ، در حالیکه در موارد دیگر رقیبان وسرکشان را بزور وعنف خاضع وبزانو زدن مجبور می ساخت چنانچه در ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م علی خان افغان راکه درهند اسیر شده بود ودروقت آوردنش بحضور بابر در زانو زدن تأخیر میکرد ، امر شد که پایش راکشیده وبزور مجبور به زانو زدن سازند (۲)

بابر روابط خود را با دربار صفویان ایران ، صمیمانه نگهداشت و باین وسیله بطور یک سیاست مدار ، حمایت دربار صفوی را درمقابل رقبای خود شیبانی خان و امرای اوزبک بدست آورد ، و ما می بینیم که ایلچی (سفیر) پادشاه قزلباش مراد قورچی در هند بدربارش حاضر است ، و بعد از گرفتن خلعت ودو لک تنگه بطرف ایران حرکت می کند. (۳) همچنین ایلچی بنگاله اسماعیل میتا بدربار او در مسایل صلح وجنگ حرف میزند (۴) . وچون درسنه ۹۳۵ هـ در باغ خود بار عام داد درین طوی ایلچیان متعدد قزلباش (ایران) و اوزبک (ماوراءالنهر) وهندوان بوده اند و بابر از ایلچیان ایران وامرای متعدد ماوراء النهر ذکری دارد که ایلچیان قزلباش در دست راست وایلچیان اوزبک بدست چپ دربار قرار داشتند ویونس علی و عبدالله از امرای دربار بابر از ایشان پذیرایی میکردند (۵) همچنین سلیمان آقا ایلچی عراق وحسین ایلچی سیستان

---

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۲) بابر نامه ۱۶۸

(۳) بابر نامه ۲۴۵

(۴) بابر نامه ۲۳۸

(۵) بابر نامه ۲۲۹

بدر بار بابر بوده اند .(۱)

درسنه ۹۳۳ ه خولبکی مستحبا ننادار بعراق به ایلچی گری فرستاده شده بود که ازآنجا با ایلچی عراق سلیمان ترکمان آمد و واپس بطرف شهزاده طهماسب با سوغاتها با یلچی گری ارسال شد (۲) و همچنین در سنه ۹۳۵ هـ کمال الدین قناق از طرف کستن قراحکمران ازبکی بلخ و امین میرزا ز طرف کوچوم خان اوزبک بطور ایلچی بحضور بابر رسیده بودند (۳) وازین بر می آید که بابر با حکمرانان ایران و آسیای میانه وهند روابط سیاسی داشته است .

(۱) بابر نامه ۲۱۱
(۲) بابر نامه ۲۱۷
(۳ بابر نامه ۲۳۲ و ۲۳۳

مقدار درآمد و نظام مالیات

Revenue-System

بابر درافغانستان بعد از فتح کابل، نظام خاصی رابرای مالیات وضع نکرد، و حسب ضرورت از مردم مالیات ستد. وی گوید که: کابل محقر جاییست سیفی است وقلمی نیست. یعنی: مصارف زیاد لشکری دارد ومالیات آن کمتر است. وی ازولایات کابل وغزنی سی هزار خروار غله مالیه ستد، و نیز در سفر ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م بر مردم دره کهراج پنجگوره چهار هزار خروار شالی تحمیل کرد(۱) بابر عادت داشت که برای مصارف لشکر وتمویل رجال خود به گماشتن (تحصیلداران) بجمع آوری اموال می پرداخت وگاهی هم برسم (چاپقون) یعنی (تاخت و تاز ناگهانی عسکری سوار) بر قبایل می تاخت واز انها اموال و گوسفندان وحیوانات رابصورت چپاول میگرفت. ودر بابر نامه ازین چاپقونهای خود ذکرها دارد (۲) واموالیکه بوسیله تحصیلداران و بوضع سلم وصلح بدست می آمد، ویا در چاپقون، غارت میشد بمصارف درباری ولشکری میرسید. اما تقسیم این اموال غنیمت چنین بود که: ازاشخاص غارت کننده یک خمس درحصه بابر میرسید، ودرحق برخی ازانها که رعایت خاص میشد، یک خمس را به ایشان می بخشید. چنانچه درسنه ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م در غارت قبایل غلجی افغانان حدود غزنی، یک صد هزار گوسفند بغارت گرفته شده بود که از انجمله ۲۰ هزار

---

(۱) بابر نامه ۹۲ر۱۳۸

(۲) بابر نامه ۹۲ر۹۳ر۹۶ر۹۷ر۱۲۸ر۲۲۹

رعایتاً بحساب نیامد ،واز جمله هشتاد هزار باقی یک خمس یعنی شانزده هزار نصیب بابر بود. (۱)

علاوه براین مالهای تاراجی که در چاپقو نها بدست می‌آمد ، بابر مالیات مستقیمی هم داشت وچنانچه ذکر رفت از کابل ولغمان هشتصد هزار شاهرخی مالیات داشت(۲)وبرقبایل کهراج(حدود پنجگوره) چار هزارخروار شالی‌راتحمیل کرده و به تحصیل آن سلطان ویس سواتی را گماشته بود (۳)و همچنین در سنه ۹۲۵ه‍ ۱۵۱۹م تمام مالیات اراضی باجوروسوات شش هزار خروار شالی بود (۴) و تمام مالیات هند از بهیره تا بهار به ۵۲ کرور تنکه (در حدود یك و نیم ملیون ستر لنگ) میرسید که ازین جمله ۸ یا ۹ کرور آن از راجه های تحت اقتدار بابر اخذ می شد . (۵)

بابر در هندوستان علاوه بر مالیات معین ، خزاین هنگفتی از لودیان وامرای هند بدست آورد ، ولک بخشی هانمود و تحایف گرانبها را بکابل و ماراءالنهر فرستاد و یك سیرطلا به‌میر همه بخشید (۶)و چون در

---

(۱) بابرنامه ۱۲۹ (۲) بابرنامه ۸۹. هرروپیه هندی مساوی دونیم شهرخی بود که هر شهرخی مساوی ده پنس وبنابرین تمام مالیات ۸ لک مساوی یست با ۳۳۳ر۳۳ سترلنگ (ترجمه‌انگلیسی بابرنامه ۱ ر۲۲۳)

(۳) بابر نامه ۱۳۸

(۴) بابر نامه ۱۵۱

(۵) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ ر ۵۲۱

(۶) بابر نامه ۲۰۵

هندوستان از عصر لودیان نظام بسیار مرتبی برای مالیات موجود بود.
بنا برین بابر هم همان نظام مالی را جریان داد.

در هند اساس اجتماع انسانی بر دیه استوار است و در هر دیه یکنفر چودهری Chaudhri (مقدم) به نمایندگی دهقانان و بازگویی خواهش های آنها وجود داشت که اوضاع مردم را باهل حکومت روشن میساخت، با این چودهری یک نفر بنام پتواری هم بود، که اندازه محاصل زمین و مالیات آنرا تعیین میکرد، و او یک دفتر ثبت مقادیر مالیات زمین را بنام بهی Bahi داشت (۱).

در قرن شانزده هم که بابر هند را فتح میکرد، از دورهٔ سلاطین خلجی و لودی تشکیلات اداری و مالی چنین باقی بوده، و بابر هم همین ترتیب و تنظیم را پیروی کرده، و مجموعهٔ کارکنان این تنظیم را بابر «بخشیان و دیوانیان» نامیده است (۲). در آن عصر واحد مهم اداری و مالی پرگنه Pargana بود، در عصر شیر شاه سوری بعد از مرگ بابر تمام مملکت ۴۷ ولایت و یکصد و شانزده هزار پرگنه داشت (۳) بدین موجب:

۱ ـ واحد کوچکتر شق shiqq بود که ادارهٔ آنرا شقدار shiqdar میکرد (۴) و این شق در زمان بابر یک پرگنه شمرده میشد (۵) که اکنون در هند تحصیل گویند.

۲ ـ چند شق (پرگنه) عبارت از یک سرکار (ضلع) بود، و آمر آن شقدار شقداران یا صدر شقداران نامیده میشد. که گاهی فوجدار هم میگفتند.

۳ ـ چند سرکار یک «صوبه» یا ولایت Provence را تشکیل میداد، که آمر آن بعد از زمان بابر «صوبدار» بود. (۶)

(۱) تاریخ فیروزشاهی از برنی ۲۸۸ فرشته ۱۰۹
(۲) بابر نامه ۱۶۵ (۳) صولت شیر شاهی ۸۶ (۴) برنی ۴۷۹
(۵) طبقات اکبری ۱ ر ۳۱۰ (۶) صولت ۸۶ وسلطنت دهلی ۶ ر ۴۵

بابر در ذکر واقعات خود از ین تشکیلات نام میبرد وگوید که مطابق «قاعدهٔ پرگنه» از هر هزار نفر یك سوار برای لشکر داده میشد (۱) و شقدار حصار فیروزه که حمید خان نامداشت در مقابل بابر لشکرکشی میکرد (۲) و همچنین در حدود بهیره پنجاب از سرکارها ذکری دارد (۳)

در هر پرگنه برای جمع آوری مالیات مامورین ذیل بوده اند:

۱- عامل اصطلاح قدیم فقه اسلامی، که در قرن ۱۶ بنام شقدار در رأس ادارهٔ مالی پرگنه واقع بوده.

۲- مشرف یا امین یا منصف که معاون شقدار بود و بین حکومت و مردم حکم شمرده میشد، وزمین را پیمایش میکرد.

۳- خزانه دار یا فوطه دار Fotdar (District Treasurer)

۴- دونفر کارکن برای ثبت مالیات که یکی را «فارسی نویس» ودیگری را «هندی نویس» میگفتند.

۵- یکنفر قانون گو Qanun-go که ریکارد محصولات زراعتی را ترتیب میکرد (۴). بدینصورت از هر ده یکنفر پتواری Patwari به کمك چودهری مقدار زمین کاشته شده را به شقدار مربوط خود از روی دفتر بهی Bahi اطلاع میداد، وشقدار بوسیلهٔ معاون خود که مشرف بود زمین مذکور را پیمایش میکرد و مقدار محصول ومالیهٔ آنرا تعین مینمود، واگر بین حکومت ودهقانان اختلافی در آن بوجود می‌آمد مشرف بحیث یك شخص امین در آن حکمیت میکرد وبوسیلهٔ کارکن فارسی یاهندی بدفتر مالیات ثبت میشد ومقدار مالیه را به خزانه دار میسپردند، وتمام این اسناد وریکارد را قانون گو حفظ میکرد وخود بابر گوید: که این کارکنان دولتی از عامل ومستأجر و

---

(۱) بابرنامه ۲۱۰ (۲) بابرنامه ۱۷۲ (۳) بابرنامه ۱۴۴

۴- The Dehli Sultanate ص ۲۶ ۵ بحواله برنی ۲۸۸-۴۳۱ تاریخ داوءدی ۷۹ ومشتاقی ۹۴ وسروانی ۶۹

کارگذار تمام هندوست(ص۲۰۴) در قرن۱۴-۱۵ زمین های مزروع هند وستان ازطرف دولت بانواع ذیل ادا ره میشد:

۱-خالصه: زمین های مزروعی که مستقیماً بدولت تعلق داشت Crown-Land وحصهٔ بزرگ درامد این اراضی به حشم «لشکر» پرداخته میشد (۱)

۲- انعام Inam زمینی که درمقابل ادای خدمات به خدمتگاران دولت بخشش و یا بنام مددمعاش داده میشد.

۳-ادرارات Pensions بعد ازگذراندن دوره طویل خدمت دولت به صورت حق تقاعد به اشخاص مستحق داده میشد.

۴- وقف Endowments اراضی مزروعی که برای امور خیریه وقف میشد

۵- اقطاع Assigned اراضی مزروعی که بامر ابطور جاگیرداده میشد واز متصرف آن مالیه معینی سالانه میگرفتند و وی در اراضی تصرف مالکانه میکرد ولشکری هم داشت.

۶-خوط (Aformer of land-revenue Khot) این کلمه زبان مراهتی است بمعنی اجاره دار زمین(۲) که زمین دولت رادر مقابل ادای مبلغ معینی به اجاره میگرفت.

۷- برخی از راجگان هند وهم از اراضی متصرفه خود مبالغی را بطور خراج به سلطنت دهلی می پرداختند.(۳)

گاهی به اشخاص روحانی وعلما: زمین مدد معاش وانعام بدون ادای مالیات بخشش میشد و حکم میدادند که او را از جمیع ابواب دیوان مالیات معاف دارند (۴) وگاهی زمین های جدید از تصرف و اقطاع امراء کشیده میشد

---

(۱) برنی ۳۲۳

(2) Some aspects of Muslim Administration 292

(۳)- ایضا

(۴)صولت ۱۰۲

وآنرا در جمع خالصه داخل میکردند(۱)
چنانچه در سنه ۹۳۵ھ بابر به‌حکم خو دولا یت کا بل راخالصه کرد که از پسران اوهیچکس‌طمع‌آن نکند(۲)وهمچنین درهمین‌سال‌از بهاریک‌کرور خالصه نمو ده ،پنجاه‌لک به‌محمود خان‌نوحانی وپنجا لک دیگر به جلال خان افغانی داده شد(۳)وبه یحیی نوحانی هم ازسروار پانز ده لک وبه اسما عیل جلو انی هفتادودو لک خالصه تخصیص شده بو د(۴)
مالیاتی که‌از زمین های مملوکه شخصی درعصربابر گرفته‌میشد،اندازه آن معین نیست .ولی بعداز مرگ‌اوشیر شاه‌سو ری‌درضمن اصلاحات اداری خویش این‌مقدار راچنین تعیین کرده بود: که‌از پیداوار زراعتی نصفی‌به د هقا نان و کاشت کاران داده میشد ،واز نصف باقیمانده‌هم نیمه مالیه دولت ونیمهٔ دیگر حق مقد م بو د واونگران عمو می دیه‌و مهیا کننده ء نیا زمندیهای د هقانان ودرمنازعات دیهاتی حکم و درتادیه ما لیا ت معاون ماموری مالیات‌بو د (۵) که‌به زبان هندی او را چو د هری میگفتند .
وازین رو باید گفت که‌در عصر بابر ما لیات زمین یک ثلث درامد ویایک ربع آن‌بوده است زیرا مو ءلف مخزن افغانی درعصر شیرشاهی وابو الفضل‌د ر آیین اکبری درعصر سلطنت اکبر یک‌ثلث گفته است ، وماميتوانیم مقدار مالیه عصر بابری را ازان حدس زنیم.
اصلا مدراک عایدات‌دولتی Taxation در قرن ۱۵-۱۶ مطابق‌فقه‌حنفی چنین‌بود:
(۱) خراج-باج: Land Tax ازراجگان‌هند و زمیدارانی که‌اطاعت‌سلطنت‌اسلامی راقبو ل کرده بو دند ، واین‌خراج مطابق به مقاوله ء طرفین تعین میشد.

---

(۱) تاریخ‌داودی خطی ۷ وطبقات اکبری ۱ر۲۹۷
(۲)بابر نامه ۲۳۳ . (۳)بابرنامه ۲۴۲ (۴)بابرنامه ۲۴۴
(۵)صولت ۸۶

(۲) عشر یعنی ده یک از تمام زمینداران مسلمان (این مقدار گاهی از طرف شاهان زیاده میشد که بعربی طسق می گفتند)

(۳) زکاة: مطابق شریعت اسلام، که از نقود چهل یک واز مواشی وزیورها واموال تجارتی ومحاصیل زراعتی بمقادیر معین گرفته وازروی فقه اسلامی بر مسلمانان غریب و غیره تقسیم میشد.

(۴) جزیه: Pol—Tax که از ذمیان غیر مسلم در مقابل حفظ جان ومال آنها ده تاچهل تنکه گرفته میشد.

(۵) خمس از اموال غنیمت یک خمس One-fifth of spails به حکومت میرسید وباقی چهار حصه برسپاه تقسیم میشد، و از معادن (رکاز) نیز یک خمس بحکومت وچهار حصه دیگر به مالک اصل تعلق داشت.

(۶) ابواب: انواع عایدات از محصول شرب یعنی آب رسانی و محصول منازل و محصول اموال تجارتی (مکس) که در مملکت حمل و نقل میشد، ومالیات اراضی مواتی که نو زیر زراعت می آید و محصولات بر قمار خانه وشراب فروشی و نمک و ذبح گاو وصابون سازی و حیوانات بارکش و غیره (۱)

از جمله این محصولها که درعصر خلجیان ولودیان تحصیل میشدند، بابر در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بوسیله فرمانی رسم تمغا Stamp Duty یعنی محصول راه های تجارتی ومعابر بحار که از تجار گرفته میشد ازبین برداشت. وی گوید: تمغای جمیع ممالک را از مسلمانان که حاصل آن ازحد حصر فروان است باوجود استمرار از منهء سلاطین سابق فرمان شد که در هیچ شهرو راه گذر وممر تمغا نگیرند زیرا ازضوابط شریعت محمدی بیرون است (۲)

نظام مالی که در افغانستان ازعصر تیموریان هرات ودرهندوستان ازشاهان افغانی

---

(۱) سالنامه نیرنگ خیال ۹۳۳؛ وایدولنسد هستری ۳۹۳ وکلچرل اسپکت ۵۰ مفاتیح العلوم ۵۸

(۲) بابرنامه ۲۰۷/۲۰۸

باقی‌مانده بود، با اندک تغییر ازطرف بابر هم پیروی شد ، ولی در افغانستان فقط درحوالی شهرها واراضی تطبیق میشد که مستقیماً زیر اثرحکومت‌بودند ورنه درقبایل کوهساران پښتون نشین مانند حواشی‌سوات‌و باجور و اراضی سمه‌یوسفزائی‌وافغانان وادی پشاور، نظام‌اجتماعی‌دیگری‌بنام دوتر Dawtar = دفتر Dafter رواج داشت که‌ماشرح‌آنرا در مبحث‌طبقات‌اجتماعی میدهیم

مدارس و تعلیم

در خراسان و ماوراء النهر ، رسم تاسیس مدارس و ترویج تعلیم و پرورش‌آن‌ازطرف امرا و شاهان‌وشاهزادگان‌و ارباب اقتدار رواج‌داشت، بابر درعصر خود چندین مدرسه را در سمرقند و هرات دیده بود (۱) که از مؤسسات عام المنفعهٔ آنوقت بشمار میرفته ودر تحت نظر و حمایت شاهان و مقتدران پرورده میشد . در هندوستان نیز سلاطین اسلامی از عصر غزنویان بدین امر اهتمام داشتند ، وچون قاضی منهاج سراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری در سنه ۶۲۴ ھ ۱۲۲۶ م به‌هند آمده ، بامر سلطان ناصر الدین قباچه مدرس مدرسهٔ فیروزی‌اوچه مقرر شد ، و بعد از آن درحدود ۶۳۷ ھ ۱۲۳۹ رئیس مدرسهٔ ناصریهٔ دهلی بود (۲) و ما در کتب تاریخ نامهای مدارس دیگر را مانند مدرسهٔ معزی (دهلی) مدرسهٔ سلطان ایلتتمش (دهلی) مدرسهٔ خرم آباد (دهلی) مدرسهٔ مسجد قوة الاسلام (دهلی) مدرسهٔ حوض خاص (دهلی) مدرسه‌فیروز

---

(۱) برای شرح مدارس سمرقند و هرات به خلاصة الاخبار و حبیب‌السیر و مطلع سعدین‌و روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات رجوع شود .

(۲) طبقات ناصری ۲ ر ۲۵۰

شاهی (دهلی) می یابیم (۱) .

بابر در هند مؤسسه یی بنام شهرت عام Shuhrat-i-'Am برای امور رعامه ساخته بود ، که یکی از وظایف آن تاسیس مدارس بود و این مطلب را از کتاب « تواریخ سید مقبر علی Maqbar-Ali یکی از وزرای بابر نقل کرده اند . (۲)

رجال دانشمند دربار بابر هم به تأسیس مدارس می پرداختند ، چنانچه شیخ زین الدین « وفایی » صدر و منشی دربار بابر ، بر انطرف جون مدرسه ساخته بود ، که بعد از وفاتش (۹۴۰ ه ۱۵۳۳) هم در آن مدرسه دفن شد (۳)

داک چوکی

نظام پوسته رسانی در عصر پادشاهی لودیان در هند موجود بود ، و ابن بطوطه گوید که بین سند و دهلی مدت پنجاه روز فاصله بود ، ولی خطوط واقعه نویسان یعنی جاسوسان Intelligences بدربار دهلی از سند در مدت ۵ روز بوسیلهٔ پست میرسید (۴) و راپور تمام نرخهای اجناس و وقایع پرگنه ها و ولایات بسرعتی بسلطان سکندر لودی داده میشد ، که مردم تصور میکردند که سلطان بوسیلهٔ جن Jinn این اطلاعات را بدست می آورد (۵) .

---

(۱) برای شناسائی مدارس اسلامی هند رجوع کنید به بزم مملوکیه تالیف سید صباح الدین ندوی و درسگاه های قدیم هند از ابو الحسنات ندوی

(۲) اید وانسد هستری ۵۷۸

(۳) منتخب التواریخ ۱ ر ۴۷۱

(۴) سفر نامه ابن بطوطه ۱۸۳

(۵) فرشته ۱ ر ۳۵۶

بابر نیز به تقویم نظام پست توجه خاصی داشت وی روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر ۹۳۵ ھ ۱۵۲۸ م مقرر داشت که چقماق بیگ بانویسندهٔ شاهی تمغاچی از آگره تا کابل فاصله هارا پیمایش کنندو در هر نه کروهی یك منار به بلندی ۱۲ گز بر پا دارند ، و در ۱۸ کروهی شش اسپ یام برای داکچوکی (پسته رسانی) با محافظ و یامچی Courier بهلوازم و علوفهٔ اسپان مهیا دارند . واین جای مرکز پست و حفظ اسپان آن اگر نزدیك پرگنهٔ خالصه سرکاری میبود ، داخل آن شمرده میشد و اگربه امیری تعلق میداشت درعهدهٔ اوگذاشته میشد و مسئول حفظ آن بود .

بموجب این امر بابر چقماق بیگ از آگره بر آمد و این فواصل داك چوکی‌را بوسیلهٔ طنابی در هر ۱۸ کروهی (یا ده کروهی) معین کرد (۱) که این طناب پیمایش Measuring Tanab چهل گز طول داشت و هرگز مطابق نه مشت طول بود (۲) و باین حساب صد طناب یعنی چهار هزار گز یك کروه می‌شد. پس اگر مافاصلهٔ یک داك چوکی (پست خانه) را از دیگری ده کروه فرض کنیم مساوی چهل هزار گز نه مشتی باشد .

****

---

(۱) در نسخه های خطی بابر نامه اختلافست در برخی ۱۸ و برخی هم ده کروه است .

(۲) بابر نامه ۲۲۸

تعمیرات بابر

بابر در تعمیر وبنا و باغ سازی ذوقی سرشار داشت .وی در حدود کابل د ست به آبادی وتعمیر ابنیه وباغها زد. وباغ استالف را قبل از والغ بیگ میر زا ا ز مردم غصب کرده بود ، وی بعد از پرداخت بهای باغ ،جویها و خیا با نها ی آنرا بساخت .

همچنان در موضع خواجه سیاران وارغوان زار آنجابربا لای پشته صفهٔ گردی احداث کرد وازآبها ی چشمه سارجوی نوی بساخت ، که تا ریخ ساختن آن در کلمات «جوی خوش» ۹۲۵هـ ۱۵۱۹ م یافته شده وی نهال های آلوبالو رادر کابل تعمیم داد (۱) وبعد از فتح هندوستان بوسیلهٔ خواجه کلان، برای تعمیرسجدد بند سلطان غزنه زرها فرستاد(۲) .بابر ا ز باغهای کابل ما نند :باغ نور و زی بوستان سرای - چهارباغ -باغ بهشت - باغ بنفشه -با غ نـور -باغ گل کنه باغ خـلو ت -بـاغ صورت خانه - باغ حیدرتقی دربابر نامه ذ کر ها داردوا ین باغها درعصر اوآباد ومحل استفاده وتنزه وبزم سازیها بوده است (۳)

بقول عبدالحمیدلاهوری: بابر در کابل با غها ئی بنام شهر آرا- چار با غ جلو خانه اورته باغ ،باغ صو رت - باغ مهتاب ،باغ آ هوخانه وسه باغچه ساخته و

---

(۱)بابر نامه ۸۱-۸۶-۸۷

(۲)بابرنامه ۸۸

(۳)بابرنامه صفحات متعدد.

دیوار های خام گرد آن کشیده بود(۱) ودر چار باغ دیوان خانه وخانهٔ سفید و صورت خانه وقوع داشت (۲) ازبقایای تعمیرات عصر او در کابل تخت بابر است که بر فراز کوه جنوبی مجرای دریای کابل «عقب رو غتون ابن سیناء امروز» صفه یی ساخته بود ودران حوضی مدور کنده بود ند، که قریب دو من هندی شراب میگرفت و کتیبه یی برا ن درسنه ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م نوشته شده که:

«تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر ابن عمرشیخ کورکان خلدالله ملکه فی سنه ۹۱۴» وطوریکه نورالدین جهانگیر کواسهٔ بابر می نویسد: این صفه سنگی به «تخت شاه» شهرت داشت، وبابر بر انجا نشسته شر اب میخورد.

(۳) وهم جهانگیر گوید که باغ شهرآرارا شهر بانو بیگم عمهٔ بابر ساخته بود که از طرف جهانگیر به «جهان آرا» موسوم شد. (۴)

---

(۱) پادشانامه ۲ر۵۸۵

(۲) بابرنامه ۱۵۱

(۳) تزک جهانگیری ۱ر۵۳ گویند که برین حوض این بیت کنده بود:

نوروز ونو بهار ومی ودلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

(اویماق مغل ۳۹۸) درسنه ۱۰۱۶ ق جهانگیر یك حوض مدور دیگر درا ینجا کندوا کنون این عبارت در انجا خوانده میشود:

«تختگاه پادشاه بلاد هفت اقلیم، جهانگیر پاد شاه ابن اکبر شاه»

«سراج الاخبار سال ۶ شماره ۱۷-۱۹ حمل ۱۲۹۶ ش»

(۴) تزك جهانگیری ۱ر۵۲. این باغ درقرن ۱۹ به «باغ علم گنج» مشهور بود، و امیر عبدالرحمن خان درآن فابریکه ساخت.

دیگر از بنا ها یی که در عصر سکونت بابر در کابل معمورو مسکون بود «قلعهٔ ارگ» است که اکنون بالاحصار گویند . بابراین بنا رامی ستاید که این ارگ غریب مرتفع وخوش هو ا و اقع شده و بر یك کو ل کلان و سه سبز ه زار مشر ف است که منظر خو بی دار ند ، و بطر ف شمال آن خانه ها و در یچه ها دار د و بسیا ر خوش هو است و ملاطا لب معمایی در تعر یف آن به بدیع الز مان میر ز ا گفته بو د .

بخو ر در ارگ کـابل می، بگر دان کاسه پی در پی
که هم کوه است و هم دریا، و هم شهر است و هم صحر ا (۱)

بمو جب تو ضیح خو د بابر در ار گ کابل « دیو ان خانهٔ کهنه » هم و اقع بو د که وی در ایو انهای آن بار میداد (۲)

کو هیکه ارگ بالاحصار بران بنا یافته، آنر ادرز مان سابق «شاه کابل» می گفتند که بالای آن «عقابین» بود . شهر کابل د و قلعهٔ گلین دا شت (۳) و «ارگ بالا حصار» دارای قلعه جداگانه یی بو د ، که میراز کامران پسر با بر آنرا ترمیم کرد ، وبعد ازان جهانگیر درانجا محل مناسب بساخت وحصا ر بیرونی کابل رابه گچ و آهک ترمیم نمود (۴)

حصار کابل بسیار استوار بود ودر وازهٔ های متعدد داشت، مانند: دروازه دهلی ازطرف شرق دروازهٔ یارک (بارك) دروازهٔ طا قیه دوزان، دروازهٔ آهنین (طرف غرب) ودو جوی روان درشهر میگذ شت : یکی جوی خطیبان که از للندر

---

(۱) بابر نامه ۸۱ (۲) بابر نامه ۱۲۷ (۳) آیین اکبری ۴ر۱۹۱

اکبر نامه ۱ر۲۶۲ (۴) تز ك جهانگیری ۱ر۵۷ پادشاه‌نامه ۲ر۱۹۵

به‌شهر آرا وشهر کا بل میگذشت. جوی دیگر ازتنگی‌ده یقعو ب پیش‌دروازهٔ دهلی جاری بود، که‌جوی پل مستان‌هم گفتندی. وهم از کو ه کابل سه‌چشمه‌بشهر جاری‌میشد: چشمهٔ خواجه همو ، چشمه‌قدمگاه‌خضر ، چشمهٔ خواجه‌روشنائی . (۱)

باغ صفا :

باین نام باغی‌درعصر با بر د ر ولایت ننگر هارنزد یک بهسود بر راه‌قدیم کابل بناشد ه بود(۲) که‌تاعهد شاه جها ن‌هم شهر ت داشت، وابو الفضل‌این با غ راچنین می‌ستا ید :«آنرا بهار چمن آرایش ، طر ب ا فز ای خو ا طر ، وصفا بخش نگار ستان بوا طن توان گفت ، که نزد یک جلا ل اباد بود» (۳) بقو ل عبدالحمید : باغ‌صفا براه راست ازبگرا می ۳۲ کروه دوربود، باغی بود درکمال صفا ورنگینی(۴) . که‌ا کنون همین نام‌بر قریهٔ«باغ‌صفا »در حکومتی سرخ ر ود بیست کیلومتر ی غربی جلال‌ابادباقی مانده‌است. وموقعیت باغ صفارانمایندگی میکند و «چهار با غ‌صفا »هم دران حدود و اقع است. همچنین بهمین نا مد ر ایالت پنجا ب در ده کروهی بهیره‌ومیان کوه جود بر کنا رچشمه سا ری‌که مشر ف به‌یک‌کول بود ، ازطرف با بر باغی بنا شد ه که جای‌قابل‌دیدوخیلی خوش هوا وباصفا بود.(۵)

با غ و فا :

درسنه ۹۱۴ ھ ۱۵۰۸ م درپیش قلعه آدینه‌پو ر سیزده‌فرسنگی کا بل، طرف جنوب بربالا ی‌یک‌بلندی‌ازطرف‌با برساخته شده‌بود ، که رود دربین‌آن‌میگذشت، ودربین‌باغ تپهٔ خور دی‌بود که بابر درانجاخیابانهاوجاده‌ها وحوض های‌خوبی ساخت ودرختان نا رنج وانا ر نشانید ، این باغ دردامنهٔ‌سپین غر واقع بود، ولی دران برف نمی بارید وچون بر راه کابل وننگر هار وا قع بود بابر در سفرهای

---

(۱) آیین اکبری ۲ ر ۱۹۱ ، اکبرنامه ۱ ر ۲۶۶ وم ۳۰۳ (۲) آیین‌اکبری ۲ ر ۱۹۲
(۳) اکبر نامه ۳ ر ۳۲۲ وآیین‌اکبری ۲ ر ۱۹۲ (۴) پاد شاه نامه ۲ ر ۳۰۶
(۵) بابر نامه ۱۴۲ ر ۲۳۸

خودبدین باغ می آمد، ودر ۱۷ صفر ۹۳۲ھ ۱۵۲۵ م هنگامیکه بابر برای جنگ اخرین خود، عازم فتح هند بودنیز درین باغ اقامت ورزیده بود (۱) و اکبر نیزدرراه رفتن بکابل درسنه ۹۹۸ھ ۱۵۸۹ م مدتی درباغ وفا بود ه وبسیرو شکار می پرداخت (۲) .باغ وفا بقول خود بابربین جوی شاهی وگندمک واقع بود (۳) وراه طرف کابل ازقرا سو گذشته به باغ وفاوبعد ازان به سلطان پور میرسید (۴) و صحن های این باغ تمام سبزه زار وپرازدرخت های نارنج وانار بود (۵) وبابر گوید: که بسیار بصفا باغی واقع شده ، هرکس بچشم خریداری ببیند خواهد دانست که چطور جائیست. صفا و لطاف آن بی نظیر است. (۶) ابو الفضل هم موقعیت باغ وفا ر ابین گندمک و کوشکک ذکرمیکند (۷) که این هر دوجای و قرا سو اکنون بهمین نامها برراه قدیم کابل وننگرهار موجودند، ونهرشاهی راهم اکنون مردم اینجا می‌شناسند، و حدود باغ «وفا» راهم میدانند که باغهای انار وچنار های کهن سال آن تااین اواخر باقی بود. واین جای اکنون در ده کروهی غرب جلال اباد متصل قریهٔ باغوانی واقع است سرخ روددر نزد یک آن جاریست ومعلوم است که آدینه پور بابر (دنپورتاریخ بیهقی والبیرونی) هم درین نواحی واقع بود، و ابو الفضل هم گوید:

---

(۱) اکبر نامه ۱ ر ۹۳

(۲) اکبر نامه ۲ ر ۵۷۰

(۳) بابر نامه ۱۴۸

(۴) بابر نامه ۱۵۵

(۵) بابر نامه ۱۵۷

(۶) بابر نامه ۱۶۳

(۷) اکبر نامه ۳ ر ۵۷۰ نام کوشکک دراکبرنامه بصورت مغلوط کوشکل چاپ شده است

که باغ وفا نزدیک آدینه پورا زآثار بابراست(۱) که هم وی بعدازسرخاب (سرخ رود کنونی) درحدود قراسو باغی دیگر ساخته بود. (۲)

چهل زینه وابنیه دیگر در قندهار

بر فراز کوه سرپوزه طرف غرب شهر قندهار طاقی سنگی در کوه تراشیده شده که مردم آنرا چهل زینه خوانند، ومحمد معصوم آنرا «عمارت پیش طاق» خوانده است و گوید: که بفرمودهٔ بابر پادشاه در کوهی که موسوم به سرپوزه است ازسنگ بریده اند، و آن طاقیست در غایت ارتفاع و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز در انجا کار کرده با تمام رسانیده اند. الحق جای نفیس و فرح فزاست... و در آنجا کتابه یی بنام بابر پادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده اند نوشته اند (۳). وخود بابر درین باره فقط همین قدر میگوید که: در بینی گاه کوه قندهارعمارتی ساخته ام (۴)

درطاق چهل زینه کتابه هایی بخط زیبای نستعلیق نقر شده است، و در دو سطر دیوارسمت غربی نوشته اند: که بتاریخ ۱۳ شوال سال نه صد و بیست و هشت محمد بابر پادشاه فتح قندهار نمود، و در همین سال امرعالی به بنای این ایوان شرف نفاذ یافت... واهتمام اتمام آنرا به محمد کامران سپرد، و او استادان ماهر ومهندسان صاحب هنر را به احداث آن گماشت، ولی وی هم در قندها رنماند، و حکمرانی آنرا به برادرش محمد عسکری بازگذاشت، و در ایام ایالت او در نه صد وسی...

---

(۱) آیین اکبری ۲ ر ۱۹۲

(۲) بابر نامه ۱۴۹

(۳) تاریخ سند ۱۳۱

(۴) بابر نامه ۱۳۲

(۱) و از میامن الطاف شاهزادهٔ فیروز بخت در نهصد و پنجاه و سه با تمام رسید.

بعد ازین در عصر جلال الدین محمد اکبر هنگامیکه شاه بیگ خان کابلی (۲) حکمران قندهار بود سید معصوم (۳) یکی از امرای دربار اکبری بقندهار آمد، ودرین بنا کتیبه بمضمون ذیل نوشت:

«مملکت قندهار در تصرف آبای جلال الدین محمد اکبر خلدالله ملکه بود ولی درحین تسخیر مجدد دهلی قندهار ازتصرف همایون بیرون رفت تاکه در سنه ۱۰۰۲ ه (۱۵۹۳ م) باز بتصرف ملازمان اکبر شاهی آمد، ودرحالیکه شاه بیگ خان کابلی حکمران آنجا بود، محمد معصوم بن سید صفایی در سنه

---

(۱) درمتن کتیبه برخی ازسطور تراشیده شده و جائی که ذکر اراضی وقفی بود آنرا در ازمنهٔ ما بعد حک کرده اند. از مضمون باقی ماندهٔ کتیبه چنین معلوم میشود که درحدود ۹۳۰ ه ۱۵۲۳ م کار ساختن این طاق آغاز شده ودر سنه ۹۵۳ ه ۱۵۴۶ م بپایان رسیده است.

(۲) وی از رجال دربار شهزاده محمد حکیم در کابل بود، و بعد از وفاتش درسلک امرای سه هزاری دربار اکبر آمده، و مدتی حکمران قندهار بود (طبقات اکبری ۲ ر ۴۴۰)

(۳) سید معصوم متخلص به «نامی» بن سید صفائی بن میر مرتضی از اخلاف باباحسن ابدال مدفون قندهار است (تولدش در بکهر ۷ رمضان ۹۴۴ ه وفاتش ۶ ذیحجه ۱۰۱۹ ه مدفون بکهر) وی مرد جنگی و اداری و ادیب و مولف و شاعر است که دردربار اکبر مناصب عالی داشت ودرسنه ۱۰۱۲ ه ۱۶۰۳ م به سفارت دربار صفوی ایران از راه قندهار با صفهان رفت و درسنه ۱۰۱۵ ه ۱۶۰۶ م به منصب امین الملکی بکهر مقرر شد و مؤلف تاریخ سند است.

۱۰۰۷ه (۱۵۹۸م) این کتیبه رابنام جلال الدین محمد اکبر وپسران اوشاه سلیم وشامراد ودانیال شاه وخسرو شاه وپرویز شاه نوشت ونام تمام ولایات مملکت اکبر شاهی را در اینجاثبت کرد. (۱)

چهار باغ قندهار:

بابر درحوادث ۹۱۳ه ۱۵۰۶م هنگام فتح قندهار درحدود شمال غربی این شهر جائی را بنام «چهار باغ فرخزاد» ذکر میکندوگوید که درین تاریخ ازاواثری نمانده است (۲) این فرخ زاد که چهار باغ باو منسوب است معلوم نیست که کیست؟ ولی احتمال میرود که آنرا فرخزاد پادشاه دهم غز نویان (۴۴۴-۴۵۱ه ۱۰۵۲-۱۰۵۹م) پسر سلطان مسعود بن محمود ساخته باشد.؟

بقول ابوالفضل این چهار باغ نیز ازعمرانات بابر و منزلی دلکشاست وهمایون پسر بابر هنگامیکه از ایران برگشت و قندهار رابگرفت، درین باغ توقف داشت (۳).

این جای اکنون هم بنام چهار باغ درشمال غربی قندهار برکنار چپ دریای ارغنداب واقع شده، وجای سرسبز و شاداب خوش منظریست.

امادر هندوستان:

هندوستان پیش از بابر سابقهٔ بسیار روشنی درفن تعمیر Architecture داشت ودر آنجادرعصر سلاطین دهلی وپادشاهان افغانی سبکهای تعمیر اسلامی باهندی خلط گردیده ومخصوصا در دورهٔ خلجیان ولودیان وسوریان بناهای معظمی بدین سبک بوجود آمده بود، که نمونه های آن در ابنیه وقبورلودیان وآرامگاه Mausoleum شیرشاه سوری درسسرام Sasaram موجودند وبقول دکتر سرهنری هرامرپروفیسور تاریخ وارکیالوژی پوهنتون بمبی: «هندوستان) هزارها آثار تمدن افغانی را داشته، وبران افتخارمیکند. آثار وتعمیرات شاهان جونپور

---

(۱) تلخیص آزعین کتیبهٔ قندهار (۲) بابر نامه ص ۳۱۴ (۳) اکبر نامه ۱ ر ۲۳۹

ومالوه نمونه بلند وقشنگ معماری افغانی است .مقبرهٔ شیر شاه سوری در سسرام آنقدر عالی وبزرگ وباعظمت است که آدم ازدیدن آن دچارحیرت میشود.شیرشا ه سوری که افغان بود ،درینگونه مقبره جای گرفته،تا بزرگی هند وکش وجبا ل افغانستان در لحدهم پیا د ش با شد بعقیده من این مقبره د رعظمت و صلا بت خو د ا زتا ج محل هم بلند تر میباشد.» (۱)

بابر که ذوقی به عمران داشت در مدت کو تاه زندگانی خود در هندد ست بکاربردودر اگره بناها ساخت که تنها ۶۸۰ نفر سنگ تر اش دران کارمیکردند ودر شهر های دیگر هر روز یک ونیم هزار نفر سنگ تراش برای ابنیهٔ جدید بابر سنگ می ترا شیدند (۲)

چون پیش ازبابر هنر تعمیر در هند ،سوابق در خشانی داشت و هم وی د ر سمرقند وهرات نمونه های ارزنده معماری را دیده بود ،ویا تقلید میکرد، بنا برین دوره بابر را درهند زمان ابتکار ورنسانس معماری نشمرده و آن را دوام همان سبک معماری دور ها ی خلجیان ولو دیان افغانی گفته اند , که نماینده گی سبک مخلو ط اسلامی + هندی را می کنند .

اگر چه گفته شده که بابر شاگر دان سینان Sinan معمار معروف البانی رابرای تعمیر مساجدوابنیه ازاستانبو ل Constantinople بهند دعوت نمو ده است،ولی چون اثری از فن معماری بیزا نتین Byzantine در سبک بنای مغو لیه هند د یده نمیشود ـ بنابراین این روایت ضعیف بنظر می آید (۳). اما طرز باغ آرائی وتعمیر کابل ،بوسیله بابر بهندانتقال یافته بود ،واحمدیادگار گو ید: که طرح بندی خیابان ،اول در هندوستان ازبابر نمو دار شد.والادر هندو ستان پیش از این طرح

---

(۱)مجلهٔ کابل نو مبر۱۹۳۴ (۲) بابر نامه ۲۰۵

(۳)ایدوانسد هستری آف اندیا ۵۸۴ . سالادین در کتاب گزارش هنر مسلمانان (ص۵۰۹) بحوالت کتاب معماری عصر عثمانیان تالیف مو نتانی می نو یسد که بابر از شاگردان سینان که در استانبو ل بو دند، درباره ء طرز ابنیهء خو د مشو ره خو است (کیمبرج هستری ۴ ص۵۲۴)

بندی خیابان نبود (۱) و بنابرین مردم هند باغهای ایجاد کرده اورا به آن طرف جون ((کابل)) نامیدند (۲) و هم باغی در پانی پت به ((کابلی باغ)) مشهور شد (۳).

بنا های عصر بابر بقول خودش در هند اینست:

۱ - چار باغ آگره با چاه آب و حمام و حوض سنگ مرمر سفید و تالار و باغچه خلوت خانه (مجلس شوراء) که فرش این بناها از سنگهای سرخ بیانیه بود ۹۳۲ هـ ۱۵۲۶ م (۴)

۲- ایوان کلان داخل قلعهٔ آگره ۱۰ × ۱۰ و عمارت سه طبقه دار ای سه ایوان دار ای آب جاری از چاه و یک مسجد سنگی و چندین گنبد (۵)

۳ - ساختن یک صفه مثمن درمیان (کول سیکری (۵ -

۴ در یک کروهی غرب دهالپور بنای چهار باغ و عمارتی در بینی گاه کوه سنگ سرخ ، با حوض مثمن بوسیله شاه محمد سنگتراش و بنای یک مسجد درانجا (۶) .

۵ - بنای باغ نیلوفر و حمام در دهولپور که در ان جا امرا و نزد یکیان بابر هم عمارتها و باغها ساخته بودند و بنای باغ زرافشان به آنطرف جون (۷)

۶ - بنای زهره باغ و رام باغ و هشت بهشت در آگره (۸)

از ابنیه بابر در هند اکنون بنای معظمی نمانده و چند بنای کوچک باقی است:

۱ - مسجد یادگار: در باغ کابلی پانی پت بنای ۱۵۲۶ م

۲ جامع مسجد در سنبهل بنای ۱۵۲۶ م

۳ جامع مسجد روهیل کهند .

---

(۱) تاریخ شاهی ۱۲۰ (۲) بابرنامه ۲۱۱ (۳) ایدوانسد هستری ۵۸۴

(۴-۵) بابر نامه ۲۱۰ - ۲۱۱ و فن تعمیر اسلامی درهند ۲۸ شیخ جمالی در مدح این چهار باغ بابر گفته بود: چهار باغ پادشه دار دنشان هشت خلد آب جو آمد مثال سلسبیلش در کنار

(۵) بابر نامه ۲۱۸ (۶) بابر نامه ۲۲۳ (۷) بابرنامه ۲۳۱ (۸) بابر نامه ۲۴۵-

۳ مسجدداخل قلعه کهنه‌لو دیان درآ گره بر سبک ا بنیه هندی (۱)

از نامهای باغها ئی که‌بابر در هند ساخت‌بر می آید، که کابلی باغ ، چهار باغ ،باغ نیلوفر و باغ زرافشان ، هشت بهشت و باغ و فا ، از افغانستان باخیابانها و طرح ریز یها ی آن‌بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود.واین خود یک تاثیر جدید افغانی رادر سبک معما ری هندافزوده است، که‌نتیجه فتح بابر د ر هندبا شد .

* * * * * * * * * * * * * * * *

---

(۱) اید و السد هستر ی ۳۸۵ کیمبر ج‌هستر ی ۳ ر ۵۲۳

نتایج فتح بابر در هند

گفتیم که بابر شخصیت جامع و برازنده و دارای مزایای کلتوری آسیای میانه بود. این کلتور منابعی از کلتور اسلامی و بقایای کلتور زیبای آسیای میانه مخلوط بامنابع مغولی داشت، که یك ذخیرهٔ لطیفی هم ازفکر تصوف نقشبندی و ادبیات وسیع زبان فارسی درآن آمیخته بود.

بابر بااین ذخایر کلتوری به هند آمد. اگر چه کلتور اسلامی در هند سوابقی از فتوحات محمود و منابع غزنه وغور داشت وسلاطین اسلامی از غزنویان و غوریان و خلجیان و لودیان ذخایر عظیم فکری و فرهنگی را از راه غزنه و سند به هندوستان انتقال داده بودند، و حتی لاهور را «غزنی صغیر» بدین سبب میگفتند: که مجمع ارباب فضل و تقوی و زهد گشته (۱) و یك آبادانی نو از مردم بخارا و غزنی و سمرقند و غیره درآن پدید آمده بود (۲) و امیر خسرو دهلوی درین باره گوید:

خوشا هندوستان و رونق دین   شریعت را کمال عز و تمکین

ز علم با عمل دهلی، بخارا   ز شاهان گشته اسلام آشکارا

ز غزنین تالب دریا درین باب   همه اسلام بینی بر یکی آب (۳)

بابر علاوه بر ذخایر سابقهٔ کلتور اسلامی برخی مزایای دیگری را هم به هندوستان انتقال داد: با فتح وی بهند راه آمد و رفت اهل علم و

---

(۱) تاج المآثر بوسیله بزم مملوکیه.

(۲) آب کوثر ۷۲ ماخوذ از تاریخ سلاطین آل غزنین.

(۳) مثنوی خضرخان و دیولرانی.

هنرمندان از آسیای میانه و ایران بهند کشوده شد، ولی در هند بسا از سنن مدنی آسیای میانه‌را رواج داد، باغها طرح کرد، عمارتها ساخت و سبک تعمیر هند را به اختلاط این عناصر غنی تر گردانید. وی گوید:

«یک عیب کلان هندوستان اینست که آب روان ندارد، هر جای که قابل بودن باشد چرخهای ساخته و آبهائی روان کرده، طرح و اراز سیاق وار جاها ساخته شد. بعداز آمدن آگره بعداز چند روز، به‌جهت همین مصلحت از آب جون گذشته، جاهای باغ ملاحظه کردیم. آن چنان بی صفا و خراب جاها بود، که بصد کراهیت وناخوشی از آن‌جا عبور کردیم. از جهت مکروهی و ناخوشی این جاها خیال چار باغ از خاطر بر آمد. غیر ازین دیگر اینچنین جای چون نزدیک آگره نبود ضرور شد بهمین جا درست کرده شد. اول چاه کلان که آب‌حمام از آن‌چاهست بنیادشد دیگر این پارچه زمین که درختهای املی وحوض‌مثمن است، بعدازین ها حوض کلان وصحن اوشد.

بعد از آن حوضی که‌در پیش عمارات سنگین است وتالار شده، بعد از آن باغچه خلوت خانه و خانهای اوشد. بعداز آن حمام شد.

درین‌طور بی‌صفا وبی‌سیاق هندی‌طور، طراحیهاو باغچه‌ها سیاق وار پیداشد، درهر گوشه‌چمن های‌معقول، در هر چمن گل‌ونسترین موجه‌وفریبامکمل‌شد.» (۱)

بدین طور بابر ذوق باغ آرائی و تعمیر خراسانی (۲) خود رابکار

---

(۱) بابرنامه ۲۱۰ (۲) بقول بابر هندوستانی غیرهندوستان راخراسان میگوید، ودرمیان خراسان وهندوستان برا ه‌خشکی دو بندراست یکی کابل ویکی قندهار درمیان‌خراسان وهندوستان‌واسطه‌این‌ولایت هاست (بابر نامه ۸۱) شیخ جمالی (متوفا ۹۴۲ ه‍ ۱۵۳۵ م) خطاب به‌بابرگوید:
ازخراسان‌چون بهندوستان‌شدی‌آمد ترا؛ بخت ودولت‌در یمین وفتح ونصرت‌دریسار

برد. وی ساختن حمام راهم در ابنیهٔ شاهی خود رواج داد و خود او گوید: که ما از سه چیز هندوستان رنج می بردیم: از گرمی - بادهای تند - گرد وخاك. که حمام دافع هرسه بود، و تمام آن از سنگ ساخته شد (۱)

بابر در هند لطافت و زیبائی‌های مدنی آسیای میانه را ندید وی‌گوید: هندوستان کم لطافت واقع شده، در مردمش حسن نی، حسن اختلاط و آمیزش و آمد و رفت نی، طبع نی، ادراك وادب نی، کرم و مروت نی. در هنرها و کارهای او سیاق و اندام و رجه و کونیانسی، اسپ خوب نی، گوشت خوب نی، انگور و خربوزه و میوه های خوب نی، یخ‌وآب‌سرد نی، در بازارهای‌او طعام خوب و نان خوب‌نی، حمام نی، مدرسه نی، شمع و مشعل نی ... در باغها و عمارتها آبهای روان نی، در عمارات او صفا وهوا و اندام و سیاق نی، رعیت‌وسردم ریزه تمام پای برهنه می گردند ...ولی‌ولایت کلان است‌طلا و زر او بسیار است (۲).

درچنین صورت اکنون فاتح جدید هند و شهزادهٔ با ذوق و مدنیت پرور آسیای میانه، یعنی بابر وظیفه داشت که از ثروت سرشار هند در تعمیر آن کار گیرد، و مبادی مدنیت آسیای میانه را بدانجا انتقال دهد. ونتیجهٔ روشن‌و مفید فتوحات او هم همین‌است که‌بابر در مدت کمی بعد از فتح هند، عمارات وباغهاو تفریح گاهها و حوض ها ساخت، وآبها جاری کرد، تاحد یکه مردم هند چون این طرحهای باندام وزیبای مدنی راند یده بودند،آن طرف جون راکه این عمارت ها دران شده بود «کابل» نام نهادند (۳). وبدینصورت مدنیت وکلتور کابل به‌آگره و

---

(۱) بابر نامه ۲۰۱ (۲) بابر نامه ۲۰۴

(۳) بابرنامه ۲۱۱

قلب هند انتقال یافت .وی نباتات ودر ختان خراسانی راهم به هند بردوحتی برای کاشتن خربوزه یکنفر پالیز وان بلخی رادر اگره گماشت که پالیزخربوزهء او بار داد ، ودرباغ هشت بهشت تا کهای انگور را پرورانید، وازجهت خربوزه وانگور شدن در هندستان بسیار خورسند بود (۱) .

وی میوه های هندی را هم به افغانستان انتقال داد، وکیله ونیشکررا ازهند آورده درباغ وفا در آدینه پور کاشت (۲) وفعالیت تعمیری او در هند آنقدر سریع ووسیع است که دراگره هرروز ۶۸۰ نفرسنگتراش ودرسیکری Sikri وبیانه Biyana ودهولپور Dholpur وگوالیار Gwaliar وکول Kiul یک هزار وچهارصدونود ویک سنگ تراش هر روز بکار تراشیدن سنگهای ابنیه بابری مشغول بودند. (۳)

آمدن بابر بهند برجریان ادبی وعلمی وهنری هم اثرافگند.بدین معنی که بسا از علماءوشعرأومورخان وهنرمندان خراسانی بهند آمدند ،وازین رو در کلتور هندو ادبیات ومحیط علمی آنجاازنظر فکر وسبک آثارجاویدی وارد کردند، که ما بعدازین درعصر اخلاف بابر ،نتایج بسیار روشن آنرا درتاسیس مکاتب هنری و فکری وادبی عصر مغولیه در هند می بینیم.

درسنه ۹۳۵ ھ ۱۵۲۸ م خواند میرمؤرخ و مولانا شهاب الدین معمائی ومیر ابراهیم قانونی که یکی مؤرخ وعالم ،ودیگری ادیب وشاعروسومین هنرمندموسیقی نوازی بود از هرات بدربار بابر رسیدند(۴) واین خودانتقال مبادی کلتوری رااز خراسان بهند ثابت میسازد.

ازنتایج کلتوری فتح بابر برهند اینست که وی ودر باریان واخلاف او

---

(۱) بابر نامه ۲۴۵

(۲) بابر نامه ۳۸

(۳) بابرنامه ۲۰۵

(۴) بابرنامه ۲۲۲

مبادی کلتوری ماوراالنهر وافغانستان راباکلتو رهنددر آمیختند، و یک مجموعهٔ زیبایی ازکلتور مغولیهٔ هند بو جود آورد ند، که تا کنون هم در ادبیات اردوو ساحه های مختلف زندگانی مردم بر صغیرهند و پا کستان دیده میشود و ازین روبابر رایک شخصیتی بمنزله حلقهٔو صل بین آسیای میانه و هند شمرده اند که در فاصله ماببنی دسته های غارتگر وامپرا طوری واقع بود.

زبان بابر واکثر درباریان اوازبکی بو د واوا ز آسیای میا نه بسا کلمات ازبکی یاتر کی شرقی راباخود گرفته وبه هندآورد ،این اکثر به اموراداره ولشکر کشی ودربارتعلق داشت ،وبنابرین علاوه بر کلمات ترکی که قبلاً درعصرسلاطین اسلا می باآمدن عناصرتر کی نژاد در هند رواج داشت، یک عدهٔ کلمات دیگر هم در ادبیات هند وزبان فارسی آنجادا خل گشت،مانندقور چی (سلا حدار)توق (بیرق)بکاول(طباخ)سا جق(پیشکش) سوچی (آبدار)طوی (جشن)[1] ایچکی (اهل بزم وخلو ت) گو کلتاش (دایه زاده)چا پقون(غارت)ا لنک (مرغز ار) ار دو (لشکر گا ه)وصدها لغت دیگر که اغازاستعمال آن درهند ازبابرنامه است.

رواج تجارت وسبا دلهٔاموال تجارتی ورفت وامد کار وانهای بازر گانان نیز مؤیدخلط کلتور هند باخر اسان بود که بافتوح بابر این کار تسر یع پذیر فت چنانچه بسا از مصنو عات هند به‌آسیای میانه و ایران صادرمی گشت ومبـاد لهٔ های فرهنگی صو ت میگر فت .

با فتو حات بابر در هند بسا عناصر مغو لیهٔ آسیای میانه و او ز بك به‌هند ر اه یافتند و بمر و رایام در انجا هندی شد ند وبنا بر ین کلتو ر و مدنیت هند که پیش‌از بابر دو عنصر قوی + هندی‌اسلا مـی داشت‌اکـنو ن در ان یك عنصر دیگر مغو لی هم افز و ده شد.

---

(۱) بابر نامه ۸۱

عنصر اول هندی از مواریث اسلاف هندوان و دین و فرهنگ قدیم هنداست. و عنصر دوم که ما اسلامی نامیدیم، بوسیلهٔ عرب از راه سند وباز بوسیلهٔ غزنویان و افغانان و رجال پروردهٔ دربار غوریان بهند رسیده بود، و بابر عنصر سوم مختلط مغولی و آسیای میانه را بران افزود. و ما می بینیم که از امتزاج این عناصر در هندوستان زبان اردو با ادبیات وسیع آن بوجود آمد، و در عالم سیاست هم در قرن بیستم مملکتی بنام پاکستان عرض وجود کرد که بر مواریث فرهنگی همان سه عنصر قوی اتکاء دارد.

فتح بابر درنصف اول قرن ۱٦ قوت و موجودیت سیاسی عناصر هند و وراجگان آنها را از بین برد، و بعد ازان در مدت سه قرن تسلط اخلاف بابر ـ مخصوصاً در سلطنت نیم قرنهٔ اورنگزیب ـ بحیث یك نیروی مستقل سیاسی باقی نماندند، و اگر بعد از فوت اورنگزیب در هندوستان جنوبی بصورت جنبش مرهته ظهور کردند، باز هم قوهٔ آنها مصروف جنگ عناصر اسلامی هندی و احمد شاه ابدالی گردید. بنا برین در آغاز قرن هژدهم وضع داخلی هندوستان از نظر عدم وجود یك نیروی متحد سیاسی خیلی آشفته بود. پادشاهان اخلاف بابر در دهلی آنقدر ضعیف بودند که برای دفاع خود از حمله های قوای مرهته، کمك احمدشاه ابدالی را از افغانستان خواستند (۱).

با این وضع در هندوستان «نیروی متحد داخلی» وجود نداشت، و از افغانستان وماوراءالنهر هم امدادی به پادشاهان بابری دهلی نمیرسید، و آنها در مدت سه قرن از منشاء خود یعنی ماوراءالنهر و افغانستان دور شده بودند. و نتیجهٔ تمام این اوضاع همین بود که زمینه فتح انگلیس در هند فراهم آمد.

---

(۱) مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی ۵۲ خلیق احمد نظامی طبع علی گره ۱۹۵۰م و سیرالمتأخرین ۹۱۳

اوضاع اجتماعی

در اواخر قرن پانزدهم اوضاع اجتماعی آسیای میانه و ایران و هندشبیه یکدیگر بوده درین منطقهٔ جهانی، اقتصاد و زراعت و تجارت و اداره وهنر و تمام مظاهر حیات اجتماعی به دورهٔ نضج و پختگی نبود لیزم یعنی تشکیل شاهنشاهی های متمرکز که دران شهزادگان وزمینداران و سرمایه داران و روحانیون سهمی داشتند، رسیده بود .

درآسیای میانه یعنی ماوراءالنهر و خراسان شهزادگان تیموری در اوج اقتدار بودند، در ایران شاهان قبیلهٔ آق قویونلوی ترکمن حکم می راندند و درهند که شرقی ترین ممالک اسلامی بود، لودیان افغانی شاهنشاهی عظیمی تشکیل دادند .

درین وقت قدرت مرکزی نیود لیزم از افغانستان آنوقت (مراد سرزمین بین‌دریای سند و دریای‌هیرمنداست) دور ماند، ومراکز قدرت غزنویان وغوریان در افغانستان از بین رفت .

چون این سرزمین دربین این امپراطوریهای بزرگ وقوی وسیلهٔ ارتباط اقتصادی و تجارتی بود، بنابرین تنها شاهراههای تجارتی و بلاد وصل کنندهٔ این راهها، در دست این حکومت های امپراطوری بوده وقبایل افغانی که درکوهساران و نشیب های آن بطور نیمه کوچی زندگانی داشتند، از تسلط حکومتها دورماندند .

ایشان مطابق رسم و رواج خود درتحت اصول «جرگه» میزیستند وامور خود را بوسیله جرگهٔ قبیلوی که عبارت ازمجلس مشورهٔ

ا

مشران و ریش سفیدان ایشان بود، اداره میکردند و مجموعهٔ تمام این رسوم و قواعد عبارت بود از «پشتنواله» یعنی: اصول ادارهٔ ملی افغان و بنابرین فیودلیزم در بین قبایل افغانی با تأنی و بطائت پیش میرفت.

اما روابط اقتصادی و تمایل معنوی این قبایل باامپراطوری لودیان در هندوستان بیشتر بود، زیرا رفت و آمد کوچیان، هرسال درموسم سرما بطرف هند بود، و امپراطوران لودی دهلی هم همواره ازین مردم دلیر وقوی، نیروی انسانی را به‌نفع خود برای سرکوبی مردم هندوستان جلب میکردند، و دسته های بزرگ این قبایل را در هندوستان بطور جاگیردار جلب و ساکن می ساختند. تا تکیه گاه ایشان باشند. چنانچه دردورهٔ شاهی لودیان بسا از کتله های قبایل سور و فرملی و جلوانی و سروانی و کاکر و غیره را در هند بارجال نامی ایشان در دربارهای لودیان می بینیم.

درین اوقات، قبایل ابدالی درحوضهٔ ترنک و ارغنداب از کوچی گري و صحرا نشینی به حیات زراعتی قدم گذاشتند، و روابط آنها بادربارهای تیموریان هرات و دربارلودیان هندپیش میرفت، وبه‌مرحلهٔ آغاز اقتصاد فیودالی رسیده بودند، و در بین ایشان خانان و ملکان بمیان آمدند، که ازانجمله در دودمان ابدالیان قندهار ملک بامی پوپلزائی از دربارسلطان سکندرلودی (۸۵۵ - ۹۰۰ھ ۱۴۵۱ - ۱۴۹۴م) بحیث بر زبان قندهار برسمیت شناخته شده بود. (۱)

---

(۱) راورتی، در مقدمهٔ گرامر پشتو به حواله تذکرة الملوك خطی

و بعد از آن ملک صالح از نواده ها ی بامی باشیر شاه سوری چنین روابط داشت و ایلچیان خود را بدر بار او فرستاده بو د . (۱)

در حوادث ۸۲۰ هـ ۱۴۱۷ م عصر شاهرخ ، بین قندهار و گرمسیر وآب سند و غزنی از پسر سیفل قند هاری و ملک محمد و افغانان خر شو انی (۲) و سو ری ذکر میرود (۳) و از ین برمی آید ، که امپر اطو ری تیمو ر یا ن هر ات باقبایل افغانی که بزندگا نی نیمه ز ر اعتی آغا ز کر ده بـود نـد ، باستعمال سلاح و لشکر پیش آمد ه ، و ایشانر ا بدادن خراج مجبـو ر وا ستثما ر مینمو دند .

این قبایل افغانی که نفوس آنها در تزاید بوده و مراتع وا دیهای هلمند و ار غنداب و تر نک ، کفایت رمه داری ایشا نرا نمیکرد ، و از طـر ف د یگر در تحت فشار نظام قوی فیو د الی تیمو ریان هر ات بودند ، در اواخر قرن چهار دهم به واد یها ی مستعد و سر سبز در یای کابل هجرت و انتقا ل مکان مینمو د ند (۴)

در عصر حکو مت الغ بیگ بن سلطان ا بو سعید کو ر گا ن که مر کز حکوت او کابل بود (۸۱۲ - ۸۵۳ هـ ۱۴۰۹ - ۱۴۴۹ م) عشایر کند و ز مند افغان بنابر عوا مل اقتصادی و کمی مراتع از و ادی ار غسان قندهار

---

(۱) را ورتي به حواله تذ کر ة الملوك خطی

(۲) خر شو انی Kharaxavani از شعبهٔ قبا یل سره بن افغانست که مؤ رخان ما بعد آنر ا خرشبو ن Kharaxbun نو شته اند و قبایل کند Kand و ز مند Zamand و کا سی Kasi از ین عشیر ه است (مخز ن افغا نی خطی) خر شوا نی در پشتو بمعنی دار نـده خـو ی نیکوست : ښه (خوب) + رشه (خوی) + و ان (دا رند ه)

(۳) مطلع سعدین ۲ ر ۳۵۶ ببعد . (۴) پته خزانه ۲۱

کوچیده ویه همراهی قبایل گومل در وادیهای دریای کابل وارد شدند.
رئیسان این قبایل مداد و مد و وشیخ عثمان و ملک سلطان شاه بودند.
میرزا الغ بیک تمام این سرکرده گان قبایل را فراهم آورده و بکشت،
و تنها ملک احمد برادرزادهٔ سلطان شاه یوسفزائی نجات یافت و با
یوسفزئیان به طرف شرق حرکت کرده و وادی پشاور را تا سوات
بگرفتند و قبایل دلازاك را از انجا بر اندند، و تمام زمین های زراعتی
وادی دریای کابل و سوات را تصاحب نمودند. (۱)

درینوقت است که این مردم، از حیات کوچی گری به حیات زراعتی
قدم نهادند، و ملک احمد که بحیث یک سرکردهٔ مرحلهٔ اولین فیودالی ملک
آنها بود، بمدد شیخ آدم معروف به شیخ ملی بن یوسف از عشیره سره
بنی پشتون که مقام پیشوایی داشت، نظام اجتماعی دوتر را درین
این قبایل آغاز نهاده و به حیات زراعتی ترتیبی داد.

شیخ ملی بحیث یک مقنن Law-Giver کتاب «دوتر شیخ ملی»
را در قوانین اجتماعی درحدود (۸۲۰ ھ ۱۴۱۷ م) بزبان پشتو نوشت
و چون این قبایل در وادی دریای کابل بین پشاور و سوات دریای سند
بحیات ده نشینی و زراعت آغاز کرده بودند، شیخ ملی برای اصول
تقسیم زمین و مسکن وچراگاه قوانینی را بر اساس عدالت و مساوات وضع
کرد که درآن زمین زراعتی وآب و سراتع و دیهات افغان نشین بر
عدد نفوس خانواده ها تقسیم میشد، ولی بعد از هر ده سال بر حسب
افزایش یا کاهش افراد خانواده ها و نوعیت زمین زراعتی و سراب

---

(۱) برای شرح مهاجرتهای قبایل افغانی رجوع کنید به تاریخ
مرصع - تذکرة الابرار والاشرار - حیات افغانی - تواریخ حافظ
رحمت خانی و مخزن افغانی و غیره

و پایان آب ، این تقسیم تجدید میگشت . در این تقسیم تمام اراضی به شش تپه Tapa بخش گردید :

۱ـ یوسفزی (۲)محمد زی (۳)گگیانی (۴) داوءدزی(۵)خلیل (۶)مهمند

هر یکی از این تپه‌ها به دفتر و برخه‌وپتی تقسیم‌می یافت که حصهء هرفرد را درپتی یعنی زمین زراعتی وند Wand ودر حصهٔء چراگاه او رشو Ursho گفتندی که بوسیله هیسک Hisk یعنی قرعه در تحت نظر کلی جرگهٔ داده میشد،ودر هر برخه مقداری از زمین زراعتی‌را بنام سیری Seeray بیرون‌ازویش یعنی تقسیم میگذاشتند ،وازمحصولات‌این قطعه زمین برای‌امور عام‌المنفعه مانند مسجد و تعلیم اطفال ودم یعنی خانواده خدمتگار امور عامه دیه‌از قبیل دهل زنی، اطلاع عامه ومطرب بی‌ود لاکی و طباخی‌و هم برای مصارف حجره Hujra (مهمانخانه دیه) کار میکرفتند .

برای تقسیم مساکن ودیهات نیز در (دفترشیخ ملی)چنین ترتیب بود که هرکلی (قریه) به محله ها تقسیم میشد که آنرا چم Cham گفتندی هر چم دارای حویلی های متعددی بنام «کندر» بود وهر کندر ا طاقها بنام کوته Koota وصحنی‌بنام‌غولی Ghoolay داشت‌ودرهرچم یک‌مسجدویک هوجره‌و یک برج.(برای نگرانی اوضاع و دفاع)بود،و هرکندر تامدت ده سال درتصرف‌یک خانواده می‌ماند. حصه یک فرد را از زمین‌زراعتی بگری‌ونډ Bagray—Wand .و تمام مملوکات ده سالهء او را که درویش میگرفت موتی Moti می گفتند .

بعد از ترتیب دفتر کاریکه شیخ ملی در تاسیس سیستم زراعتی و ریفارم اجتماعی‌انجام‌داد برخی ازتپه های فرمی دیگر هم ازقبایل‌دیگر افغانی تشکیل شدند وزمین هائی‌هم آباد ومزروع گردیدند که آنرا ((بانده)) Bandah

می نامیدند(۱)این وضع اجتماعی درعصر بابر هم در تمام قبایل افغانی موجود بود، ومردم آنرا دوتر Dawtar گویند، ولی با آمدن بابر وفتوحات او که از کانون فیودلیزم آسیاي میانه برامده بود، این نظام اجتماعی دراراضی نزدیک به شهرها و شهر اهها با پیدا شدن نیمه فیودالان قبیلوی ضعیف گردید، و ما می بینیم که از قندهار تا سوات در بین این قبایل فیودالان سازش کار با قوای اسپرا طوری اي هرات و هند بوجود آمدند که وسیلۀ تحصیل مالیات وتحمیلات در باروسر بوطین آن از طبقات عامه ودهقانان و رمه داران بودندوالقاب «مرزبان»و «سلطان» و «ملک» و «خان»و غیره را از دربار میگرفتند.چنانچه از بین همین قبایل یوسفزی ملک شاه منصور و طاوس خان پسران ملک سلیمان شاه بگفتۀ خود بابردر مقام «دولت خواهی» بودند، و بابر بجهت مصلحت الوس یوسفزي دخترشاه منصور راگرفت واورا با «سال یوسفزی» در صحبت شراب بحضور بابر آوردند . در حالیکه خود وی در همین اوقات برافغانان صحرا نشین یوسفزئی ومحمد زی که در سمه (هموار ی) یوسفزی در تحت قوانین دفتر شیخ ملی زندگانی ده نشینی دهقانی صلح آمیزی داشتند باایلغار وچاپقون می تاخت ،ولشکریان بابری غله های آنهارا تصاحب مینمود (۲).وبوسیلۀ سلطان ویس سواتی که یکی از فیودالان سازشکار بود بر مردم ده کهراج چهار هزار خروار شالی تحمیل شد و بقول خود بابر چون مردم روستائی وکوهی این چنین تحمیلها نکشیده بودند غله را نتوانستند داد و ویران شدند . (۳)

بدین طور مردم قبایل ازمراحل ابتدائی اقتصادي : کوچی گري ورمه داری به حیات زراعتی قدم گذاشته بودند وپیدایش مدارج فیودالی درحالت انکشاف

---

(۱) تاریخ پشاور ۶۰-۴-۳۳ ودپشتو ادبیا تو تاریخ ۲ ر ۲۳۵

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) بابر نامه ۱۳۸

بود وفتوحات بابر ورسم ورواج درباری او که باقوت وزور برمردم عامه ودهقانان تحمیل میشد، درنواحی شهرها وشهراههای هندوستان به پرورش فیودالان مقتدر کمک کرد ودرقبایل یوسفزئی مالکان بزرگ زمین هارا مانند گجوخان رانی زی وطاووس خان وشاه منصورو سلطان ویس سواتی آفرید ولی در نواحی دور دست وکوهساران اصول دوتر باقی ماند تاکه درسنه ۸۶۹ ام بعد از استعمار انگلیس طرز جدید مالکیت زمین ومالیات آن بنام ((بندوبست)) جای آنرا گرفت و زمینداران بزرگ ونوابان را برای اغراض استعماری خود بوجود آوردند .

یاد اصول اجتماعی دوتر شیخ ملی ،تاکنون هم در پیرمردان کوهسار ان باجور وسوات ومهابن وغیره باقیست ،ایشان از بین رفتن دوترزا ابتداء تاریخ خود قرار داده اند ، مثلاً گویند :این واقعه ...سال بعد از دوتر واقع شده است .

چون وضع مالیات وتملیک اراضی ،منافی عنعنات قدیم افغانی ورسم دوتر بود بر مردم آزادمنش پښتون آنقدر گران و ناگوار افتاد ، که در بارۀ این واقعه الیم مرثیه ها سرودند .واز انجمله «عزیز» ساکن باجا کلی تپه یوسفزی که شاعر پشتو بود ،شعری سرود ودران میگوید :«مردم عامه را تاراج میکنند وباج میگیرند .داد وفریاد کسی رانمی شنوند ، وزمین داران بتنگ آمده اند . این ظالمان انگلیسی، استخوان مردم را می شکنند وبنام مالیات ،خون مردم را می مکند واز یشان بزور وظلم پول میگیرند ...»

این بود مرثیۀ آخرین نظام اجتماعی دوتر شیخ ملی .

اما درهندوستان :

وضع اجتماعی براساس دورۀ اقتصاد زراعتی کاملتر به حیات دیه نشینی منظم رسیده و اکثریت مردم در دیهات، بامور زراعتی اشتغال داشتند واز زمان مهاجرت قبایل آریائی بشمال هند یعنی عصر ویدی Vedic times گرامه Grama (روستا) اساس اجتماع آریائی بود ، در عصر سلطنت دهلی که پادشاهان افغانی درمدت چندقرن بر هندوستان حکمراندند

سازمان‌های دیهاتی Valage Communities بطور منظم بوسیلهٔ پنچایت Panchayat System و نمایندهٔ آن چودهری و مقدم بادستگاه فیودالان جاگیردارارتباط داشتند، وایشان هم در تحت اثرمستقیم در بار شاهنشاهان بودند. بنا برین بورژوازی متوسطه کاپیتالیزم ابتدائی پیش می‌رفت و طبقهٔ کشاورزان به صورت منظم سیستماتیک استثمار می‌شدند، و در جنگهایی که همواره بین فیودالان مقتدر یا پادشاهان در میگرفت جان میدادند، و نظام جاگیرداری در «خالصات دولتی» در پیدایش سازمان فیودالی و نیمه بورژوازی مؤثر بود.

بابر باصطلاح خود این سرزمین را «قلمی» میخواند درحالیکه کابل و افغانستان «سیفی» بود (۱) یعنی نظام فیودالی سیستماتیک در هند زیر ادارهٔ «دیوان و قلم» بود و مانند افغانستان به‌استعمال شمشیر اداره نمی‌شد، بنا برین بابر همواره در افغانستان، بقول خودش «دغدغه هند» در خاطر داشت و میخواست حکمران چنین مردم مطیع و منظم شده یی در تحت فیودالی منظم باشد.

با آمدن بابر بهند، این سازمان فیودالی منظم قویتر شد، و مخصوصاً هنگامیکه اخلاف او مانند اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگزیب در تمام هند، شاهنشاهی نیرومندی را در تحت نظام های مترقی تشکیل دادند، و از تجارب لودیان و شیرشاه سوری استفاده‌های شایانی نمودند.

بافتح بابر در هند یك نوع حس اشرافیت مافوق بشری هم در طبقات بالاتر مربوط دربار و مبنی بر تفوق نژادی ایجاد شد، زیرا بابر ترکان ماوراٌ النهری خود را بیشتر ارزش می داد و به حکمرانان بیانه نظم‌خان، برسبیل افتخار به نژاد ترکی خود نوشته بود:

با ترك ستیزه مکن ای میر بیانه

چالاکی و مردانگی ترك عیان است (۲)

---

(۱) بابر نامه ۹۲ (۲) بابرنامه ۲۰۹

وحتی وی بقول خودش به طرفداری اندجانیان متهم بود (۱) ولی پادشاهان افغانی پیش از و مانند خلجیان ولودیان چون مدتها در هند زیسته وبخوی و بوی هندیان عادی بوده اند، رویهٔ بسیار دیموکراتانه ومدارای اجتماعی Toleration داشتند. مثلاً [redacted]

چون خطیب چنین سخن طعنه آمیز گفت، سلطان سکندر رومال خود را بردهان گرفته خندید و گفت: « ملا قادن ! البته ما هم بندگان خدا ییم » (۲)

مگر رویهٔ مغل درهند با هندوستانیان مانند با دار و غلام بود، و بابر به ترک بودن خود افتخار میکرد، و مباهات به ترک ومغل را با هم آمیخته بود، وتفوق و اشرافیت مغل در هند آنقدر بروز وظهور یافت، که از آن کلمهٔ تمغل Mughulization را ساختند، و اگر هندوستانی به تقلید، شیوه مغل را میگرفت، او را شایان آن مقام و تمغل نمی دانستند. میرزا عبدالقادر بیدل (متوفا ۱۱۳۳ هـ ۱۷۲۰) که خود از قوم بیرلاس مغل بود، هندوستانی را مادون قوم مغل شمرده و تمغل هندیان را مورد لخریه قرار میدهد وگوید:

خنک تر ززاغ است تقلید کبک که هندوستانی تمغل کند. (۳)

---

(۱) بابرنامه

(۲) مرقع افغان ۱۴ به حواله تاریخ داؤدی خطی ۱۲ وطبقات اکبری ۱ ر ۲۹۸

(۳) دیوان بیدل ۴.۴ طبع کابل.

مسکوکات ، اوزان ، فواصل ، اوقات

مسکوکات :

عصر شاهی ظهیر الدین بابر و سالیان نخستین شاهی همایون درحقیقت زمان جنگ و اشغال عسکری Military-occupation بود بنا برین دار الضرب Mint مرتبی‌مانند اخلاف خود نداشتند . بابر و همایون مسکوکی سیمین بنام‌شاهرخی یا درهم داشته اند، که‌به تقلید مسکوکات شهزادگان تیموری آسیای میانه صرف درزمانی‌که ضرورت‌می افتاد درآگره یا لاهور و دهلی و کابل ضرب شده است .

شاهرخی سکهٔ سیمین یک مثقال نقره بوده منسوب به شاهرخ پسر امیر تیمور که درتمام خراسان و ماوراء النهر تا مجاری دریای سند رواج داشت یك شاهرخی مساوی بود باده پنس انگلیسی و ۱۸ دام هندی و هر روپیه هندی دو نیم شهرخی میشد (۱)

بر يك مسکوك بابر « ضرب اردو » دیده میشود که عبارت از دار الضرب لشکرگاه Camp Mint باشد و ازین برمی آید که وی در ایام لشکرکشی ها سکه های ضروری خود را درلشکرگاههای خود ضرب کرده است (۲)

بر این مسکوکات کلمه توحید و نامهای خلفای اربعه اسلامی و سنه و نام القاب، پادشاه و نام شهر یا جاییکه درآن ضرب شده باخط نستعلیق یا نسخ نوشته میشد . که بعد از آن در عصر اخلاف بابر ازحیث زیبائی سکه و مقدار و زن و نام ، تنوع زیاد یافته و گاهی علائم خاصی Mint-marks از قبیل اشکال حیوانات (بروج آسمانی) و دیگر چیز ها دارد .

---

(۱) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۱ / ۲۴۳ ابوالفضل علامی گوید که روپیه در عصر شیرشاهی رواج یافت ، که بعد از مرگ بابر باشد .

(۲) The coins of India C.J. Brown Culcutta

از عصر سلطنت لودیان در هند مسکوکاتی رواج داشت که تا عصر بابر اخلاف او ادامه یافته است بدین طور:

یک دام = ۲۵ جیتل

دام (پیسه یا فلوس مسی بوزن ۵ تانک = ۵ / ۳۲۳ گرین.

هر ۵ دام مساوی = ۲ آنه عصر انگلیسی بود، که دام را بهولی هم گفتندی منسوب به سلطان بهلول لودی.

۴۰ دام = یک روپیه سیمین (۳) = ۲ شلنگ و سه پنس.

تمام حساب مالیات و بخشش ها و اقطاع بابر که درین کتاب آمده بحساب دام بهلولی بود. و بابر از مسکوک سرخ و سفید و سیاه ذکری دارد (۴) که مراد سکه های طلا ـ نقره مس باشد. (۵)

---

(۱) آیین اکبری ۱ / ۱۸ وایدوانسد هستری ۵۷۵

(۲) بابرنامه ۲۲۹

(۵) ترجمهٔ بابرنامه ۲ / ۳۵۸. در هند از زمان قدیم سکه یی بنام دلی وال Delhi Wol رواج داشت که مؤلف تاج المآثر از آن ذکری دارد، ولی بعد از آن در عصر سلطنت اسلامی جیتل بجای آن مستعمل شده است. و کلمهٔ تنکه هم از زبان سنسکریت آمده و در مقابل درهم عربی رواج یافته که بر درهم هندی سلطان محمود ۴۱۸ ه ۱۰۲۷ م دیده می شود، وزن آن در آغاز صدرتی هندی = ۱۷۵ گرین نقره بود = ۴۸ جیتل مسی.

همدرین عصر یك هشتگانه مساوی هشت جیتل و هشت هشتگانه یك تنکهٔ سیمین بود که جیتل بهلولی یك ربع تنکه ارزش داشت وبهای طلا درمقابل نقره، در عصر شیرشاه یك مقابل نه و کسر چهار بود.

ابن بطوطه تنکهٔ معمولی هندی را دینار گوید و بقول صاحب مسالك الابصار یك تنکهٔ طلا یی سه مثقال وزن داشت و یك هشتگانه مساوی درهم مصری و شامی بود. (Some cultural aspects 221) وحاشیهٔ ترجمهٔ اردوی سفرنامهٔ ابن بطوطه ۲ / ۱۲ طبع لاهور ۱۸۹۸ م)

اوزان:

درعصربابر در هند اوزان ذیل مروج بود :

۸ رتی = ۱ ماشه

۴ ماشه = تانگ (۳۲ رتی)

۵ ماشه = ۱مثقال (۴۰رتی)

۱۲ماشه = ۱ توله (۹۶رتی)

۱۴ توله = ۱سیر (۱۱۲رتی)

۴۰ سیر = ۱من (۴۴۸۰رتی)

۱۲ من = ۱ مانی (۵۳٫۷۶۰ رتی)

۱۰۰ مانی = ۱میناسه (۵٫۳۷۶٫۰۰۰ رتی)

جو اهرو مرو ارید رابه مقدار تانگ وزن میکردند (۱)وسنگ معیاری وزن طلا ۵۰۰مثقال مساوی یک سیر کابل بود، درحالیکه سنگ نقره د و صد و پنجاه مثقال = نیم سیر کابل وزن داشت. (۲)

اعداد صعودی :

درعصر بابر رواج اعداد در هند چنین بود، که با بر آنرا دلیل بسیاري مال هندوستان میدا ند :

صد هزار- ۱ لک

صد لک - ۱ اکرور

صد کرور - ۱ ارب

صد ارب - ۱ کرب

صد کرب- ۱ نیل

صد نیل- ۱پدم

صدپدم - ۱سانگ (۳)

---

(۱) بابر نامه ۴۰۲ (۲) بابر نامه۹ ۲۲ (۳) بابرنامه ۴۰۲

اوقات :

به‌قرار شرح خود بابردرهندو ستان‌سه‌فصل بود. که به‌حساب‌مروج عصراوچنین‌است:

(۱) چهار ماه‌تابستان‌چیت‌ـ‌بیسا کهـ‌جتھ، اسارھ = حوت‌ـ حمل‌ـ ثورـ جوزا .

(۲) چهار ماه‌بر شکال‌ساون، بهادون، کوار، کاتک=سرطان‌ـ‌اسد‌ـ‌سنبله‌ـ میزان.

۳ـ‌چهار ماه زمستان اگهن‌ـ پوس‌ـ ماگهـ‌پهـ‌گن = عقرب‌ـ‌قوس‌ـ جدی ـ دلو.

بیک اعتبار دیگر از جمله ۱۲ ماه دو دو ماه را یک فصل میشمارند که جمله ۶ فصل باشد. روز هامانند ملل دیگر هفت بوده وشبانه‌روز رابه (۶۰) قسمت کرده اندهر قسمت ر اگهری Ghari (۱)

گو یند. که عبارت از (۶۰) پل باشد ،ویک شبانه روز سه هزاوشش صدپل بود که هر پل شصت چشم ز د ن حسات میشد ، وبدین حسات یک شبا نه روز ۲۱۶۰۰۰... چشم زدن بود .و نیز هر شب و روز را به چهار چهار حصه تقسیم کنند، که هر یک را پهر Pahar (و بفارسی پاس) شمارند (۲) که هر پهر عبارت از ۷½ نیم گهری باشد (۳).

در تمام شهر های هندو ستان یک طبق بر نجی آو یخته میباشد ، بنام گریال Gharial و سر د ی مقر ر بود ، او را گر یالی میگفتند ,وی طاسی‌داشت که ته آن شکاف بود، و چو ن‌در آ ب‌میگذ اشتند ، در یک گهر ی پر میشد وآنگهی گریالی همان طبق بر نجی (گهریال) رابه میخ کو بی بصدا می آورد ودرگهری اول‌یکبار و در دو م دو بار و همچنین بعد ا ز هفتم هنگا میکه پهر میگذشت زو د زود می نو اخت وپس ازان باز ازیک آغا ز میکر د .

چون دُر ین ترتیب امتیاز عدد پهر نمی شد ، ومخصو صاً کسانی که شبا نه

(۱) هر گهری ـ ۲۴ دقیقه

(۲) بابر گو ید که کلمه پاسبان فارسی ازاین ریشه است .

(۳) پهر ـ۳ ساعت

از خواب بر می خاستند نمی دانستند که کدام پهر است ؟ بنابرین بابر مقرر داشت که بعد از نو اختن عدد گهری بفاصلهٔ کمتر عدد پهر را هم بنوازند ، تا در نواختن گهریال عدد پهر وعدد گهري هردو معلوم باشد . (۱)

فواصل :

درعصر بابر برای تعین فواصل کروه Kroh (کوس Kos) مقیاس طول بود که در حدود دو میل کنونی باشد ، و هر کروه را به دهوه Dhawa تقسیم میکردند (۲) بابر بعد ازفتح هند در ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م طناب پیمایش را چنین تعین کرد :

۹ مشت ــ ۱ گز

۴۰ گز ــ ۱ طناب

۱۰۰ طناب = ۱ کروه (میل آنوقت)

بابر در سه بیت ترکی این مقیاس طول را نظم کرده وگوید :

«چهار هزارگزم یک میل است، که مردم هندوستان آنرا کروه گویند، وهرگزمساویست بایکنیم کیوبت (کاری = ذراع) که هرکاری شش مشت (توتام Tutam) باشد ، وهر مشت هم بطول شش ایلک (Ailik) (انج) است که هر انج درازی شش برنج دارد. (۳)»

بدینصورت در عصر بابر طول یک کروه ۱،۲۹۶،۰۰۰ برنج بود.

---

(۱) بابرنامه ۲۰۴

(2) Some aspects 224

(۳) ترجمهٔ انگلیسي بابرنامه ۳۵۷/۲

تشکیلات عسکری :

از خصایص بسیار مفید ادارهٔ بابر ،تنظیم عسکری او بود ،که در اکثر جنگها وسیلهٔ پیروزی او بوده است . این گونه تنظیم لشکری از عصر تیمور در خانوادهٔ بابر باقی بود، وامیر تیمور در کتاب تزک خود آنرا شرح داده است ،وبابرهم درهمین تنظیمات، تجربه وسابقه یی داشت، وهمواره دراس این تنظیم ،امرای عسکری باتجربه وآزمودهٔ خود را می گماشت .

بابر لشکریان خودرابر ده ده وپنجاه نفر تقسیم میکرد، که هر دسته سرداری داشت ودر میدانهای جنگ مواقع خود را چنین میگرفتند :

۱ـمیمنه(برنغار) (۲ـمیسره (جرنغار)

(۳ـقلب (قول) که برراست آن اونگ قول وبرچپ سول قول بود.ودر مرکز قول یک دستهٔ خاص لشکروجود داشت ،که قسمت راست آنرا اونگ یان وچپ راسول یان میگفتند .

ولی باخود بابر هم درمرکز قول،جوانان خاصه بنام «تابین »می بودند ، که یمین ویسار آنها را صرف بنام اونگ وسول نامیده بود . (۱)

بابر بدین ترتیب درجنگ قندهار ۹۱۳ ه ۱۵۰۷م وجنگ پانی پت ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م عساکر خود را اترتیب وبمیدان جنگ حاضر کرده بود.(۲) ولشکر او عبارت از سه صنف پیاده Infantry وسوار Cavalry وتوپچی Artillery بود کهدر صنف توپچی ضرب زن، دیگفرنگی،ارابه وتفنگ شامل میگردد ،واین صنف درصف اول محاربه قرار میگرفت، وآتش باز ـرعد انداز ـتفنگ اندازفرنگی اندازکارکنان این دسته بودند .

درهرسه صنف،سپاهیان عادی درتحت قیادت «امرأ»بوده اند، وگاهی سپاهی عادی نظر به دلاوری ولیاقت خود به «تابین خاصه»می آمد ، کهاین جماعت

---

(۱)بابر نامه ۱۳۲

(۲)با برنامه ۱۳۳ -۲۱۱

را «نزدیکیان وایچکیان» می نامیدند واز همین درجه به «مرتبه امرائی» میرسیدند (۱) که عبارت از منصب دار Officer باشد.

درجنگ هائی که بابر را به کنار های دریای گنگ با بنگالیان روی داد (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) علاوه بر استعمال صنوف ثلاثهٔ لشکری، کشتی های زیادی در دسترس سپاهیان بابر بود، که آنرا بنامهای ذیل ذکر میکند:

۱- کشتی «گنجایش» پیشکش سلطان جلال الدین که دو طبقه داشت.

۲- کشتی «آسایش» برای اباته و آرام که سابقاً کشتی بابری نام داشت.

۳- کشتی «فرمایش» برای رسانیدن او امر و اطلاعات و کارهای متفرق دیگر.

۴- کشتی «آرایش» که بنام پیش کش کنندهٔ آن آرایش خان نامیده شده بود. این کشتی ها تالار های کلانی داشت. (۲)

در عصر بابر در هندوستان مطابق «قاعدهٔ پرگنه» برعدد نفوس یکصد هزاری صد سوار به عسکر می آمد که هر کرور راده هزار سوار شمار میکردند وبدین حساب در فرمان جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م عدد عساکر مخالف خود را دوصد ویک هزار سوار بقلم میدهد (۳) که متعلق به عدد نفوس ۲۰ کرور وده لک باشد، درحالیکه تمام لشکریان بابر در جنگ پانی پت دوازده هزار بود. (۴)

سنگ، ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ:

درجملهٔ آلات واسباب جنگ که بابر بر شمرده یکی ضرب زن است (۵) که در تخریب ابنیه و قلاع دشمن ازان کار گرفته میشد. در جنگ خانواده ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م نادر العصر استاد علی قلی سنگهای عظیم را بجانب آن حصار انداخت

---

(۱) بابر نامه ۱۳۳

(۲) بابر نامه ۲۳۷ و ۲۴۰ ببعد

(۳) بابر نامه ۲۱۰

(۴) بابر نامه ۱۷۸ (۵) بابر نامه ۲۲۸

و باندا اختن سنگ وضرب زن وتفنگ بسیاری از ابنیهٔ کفار را منهدم ساخت (۱) پس درینجا سلاح سرد وگرم هردو استعمال شده وشاعری در ان باره گفت :

همه هند وان کشته خوار و ذلیل Yan بسنگ وتفنگ همچواصحاب فیل (۲)

این سنگ بوسیله دیگ اندا خته میشد، وبابر درسنه ۹۳۴ ه ۱۵۲۷ م این فن را تجربه کرد، واستاد علی قلی به دیگ کلان سنگ انداخت، اگرچه سنگ اودوررفت، امادیگ پاره پاره شد هرپاره اوجمعی رازیر کرده وهشت کس بمرد (۳)

کلمهٔ دیگ که درمتن فارسی بابرنامه آمده در ترجمهٔ انگلیسی Yan یا battery است (۴) وشاید یکنوع توپ رادران وقت دیگ میگفتند، که برارابه نصب میشد، زیرا بابرگوید : که برای آوردن آن را ه ارابه روهموارانتخاب شد. (۵)

در بابرنامه در فن ضرب زنی و سنگ اندازی وتوپچی، دو نفر مصطفی رومی و استاد علی قلی را می شناسیم، که هر دو در جنگ پانی پت ضرب زنی میکردند (۶)

درجنگ دریائی بالای رود گنگ ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م بابر از اسلحهٔ گوناگونی که استعمال کرده چنین ذکرها دارد :

استاد علی قلی دیگ فرنگی و ضرب زن را گذاشته با تفنگ داران انگیز جنگ کند. (ص ۲۳۸) استاد علی قلی و مصطفی به ضرب زن انداختن و دیگ ماندن امرشدند. (ص ۲۳۹) استاد علی قلی و مصطفی به توپ و تفنگ و ضرب زن و فرنگی بجنگ مشغول شدند (ص ۲۳۹) من خود رفته فرنگی وضرب زن انداختن استاد علی قلی را دیدم و استاد علی قلی بسنگ فرهنگی دو کشتی زده غرق کرد، و دیگ کلان را

---

(۱) بابرنامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۱۴

(۳) بابر نامه ۲۱۸ (۴) ترجمهٔ انگلسی بابرنامه ۲ ر ۳۲۳

(۵) بابر نامه ۲۱۹ (۶) بابر نامه ۱۲۵

بجای جنگ برد (ص، ۳۹ ۲) استاد کس فرستاد که سنگ تیار شده است. فرمان شد که این سنگ را نیند ازند وباز یک سنگ دیگر تیار کنند . . . استاد یک نوبت سنگ کلان انداخت، باز چندمرتبه فرهنگی انداخت (ص ۳۴۰)

از ین بیانات بابر معلوم میشود ، که توپ ودیگ فرهنگی وضرب زن و تفنگ هر یکی اسلحه جدا گانه یی بودند ، که درجنگهای میدانی و قلعه گیری و جنگ های دریائی استعمال شده اند .

تیر اندازان:

تیر و کمان ازاسلحهٔ سرد عصر بابر است که از زمان قدیم مسورد استعمال جنگاوران بود ، خود بابر هم در تیر اندازی مهارتی داشت ، ودرحین فتح کابل در ۹۱۰ ه ۱۵۰۴ م به تیر خودش چهار و پنج کس را زده بود (۱) در بابر نامه در شرح جنگها از استعمال تیر و کمان خبر های زیادی موجود است (۲)

ارابه وتوره؟

بابر درجمله آلات جنگی ارابه Carriage را با ضرب زن و تفنگ یکجا نام میبرد (۳) واین تاکتیک جنگی را تقلیدی از طرایق جنگی غازیان روم (ترکیهٔ عثمانی) می شمارد ، که بجهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه بودند ، صفی از ارابه ترتیب نموده با یکدیگر بزنجیر اتصال می دادند (۴) در جنگ پانی پت ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م بقیادت استاد علی قلی هفت صد ارابه به ترتیب شد و بدستور روم ارابهارا بجای زنجیر به خام گاو بافته Twisted bull hides با یکدیگر بستند ودر میان هر دو ارابه شش یا هفت توره Tura بود ،

---

(۱) بابرنامه ۸۰ (۲) مثلا ص ۱۲۷ و ۱۳۷

(۳) بابر نامه ۲۲۸ (۴) بابر نامه ۲۱۱

که تفنگ اندازان درعقب این ارابه ها و تورها ایستاده تفنگ می انداختند (۱).

بابر در اسباب قلعه گیری Besieging-inplements تور وشاتو Scaling Ladder را ذکر میکند (۲) که این تور ه را به Testudos یعنی سپر یا پرده یا Palisade ترجمهٔ کرده اند (۳) واکنون در افغانستان کلمه تور بضمهٔ اول و واو مجهول، بمعنی مشبک Reticulatus تارهای نخی است و البته برای مقاصد دفاعی از حمله تیر وشمشیر سپری را ازشاخه های درختان و نباتات سبد می بافتند، وآنرا در دست می گرفتند، و یا پیش روی دشمن حایل می ساختند.

بقول بداونی: در بین دو ارابه شش هفت توبرهٔ پرخاك تعبیه مینمودند، تا تفنگ اندازان در پناه ارابه و توبرهٔ پرخاك تفنگ اندازند، سواران ازاطراف وجوانب بیرون تاخته به مدافعه و مجادله قیام نمایند، ووقت ضرورت بازبعقب ارابه معاودت کنند (۴)

تفنگ اندازان:

تفنگ (تفک) از اسلحهٔ ناریه، همواره در لشکر بابر بوده و در جنگ با جور ۹۲۵ ه ۱۵۱۹ م استاد علی قلی و ولی خازن تفنگ انداز ان ما هر لشکر بابر بودند و علی قلی ۵ کس را به تفنگ زده انداخت و بابر گوید که دیگر تفنگ اندازان هم در تفنگ اندازی جلادت بسیار وی نموده و تاشام ۷ - ۸ نفر باجوری را بضرب تفنگ کشتند. در پسن

---

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) با بر نا مه ۱۳۷

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نا مه ۲ ر ۸۰ و ۱۸۲

(۴) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۴

محار به علی قلی دو مر تبه فر هنگی هم انداخت . (۱) از ین سلاح بنا م فر هنگی در بابر نامه مکر رآ ذکر میشو د و ظا هرآ مر اد تفنگ سا خت فر نگ (ار و پا) با شد که با ب ر و ت Gun-powder فیر میشد و بنا بر ین بداو نی مؤ ر خ ، استاد علی‌قلی ر ا « آ تش باز » گفته‌است (۲) .

بابر در سنهٔ(۹۳۵ھ ۱۵۲۸ م) بعد از فتو ح ار اضی آ ن طر ف گنگ ، در محفل جشن و طوی به تفنگ اندا ز ا ن خاص خو د پهلو ا ن حا جی محمد و پهلو ان بهلو ل و ولی یار و دو پسر استا د علی قلی یك یك خنجر Dagger انعا م داد (۳) و از ین هم پد یدمی آ ید کـه صنف تفنگ انـدا ز ن جز و لشکر هـا ی بـا بر بـو د ه ا نـد و ا و تـفک را از آ لات خاص جنگی قر ار مید هد (۴) . و تفنگچیان‌در جبهه نخستن مید ان جنگ پیش سپا ه مقام میگر فتند (۵) .

رعد اندازان :

در فتح نامه جنگ خانو ه‌که در جما دی ا لاخری ۹۳۳ ھ ۱۵۲۷م صدو ر یافته با تفنگچیان ، کلمهٔ ر عد اند از ا ن هم ذ کر شد ه (۶) کـه پیش از سپا ه بو دند . این کلمه را برق اند از هم آو ر د ه ا ند که د ر هند و ستان بر ا ی Matchlock-man استعما ل میشد و معنی ر عد انداز باشـد کـه به Gunner هم آ نر ا ترجمه کر ده اند Thandr-darter (۷) و باید ر عد اند ازغیر از تفنگچی یا تفنگ اندا ز با شد ، که بگمان من همان ضر ب ز ن و تو پچی است که سنگها ی کلا ن را بو سیلهٔ توپ بر د شمن میز د و مانند صا عقه و ر عد میبو د .

---

(۱) با بر نا مه ۱۲۸ ر ۱۷۱

(۲) منتخب التو ار یخ ۱ ر ۳۴۳

(۳) با بر نا مه ۲۲۹ (۴) بابر نامه ۲۲۸ (۵)بابرنامه ۲۱۱

(۶) بابر نامه ۲۱۱ (۷) تر جمه انگلیسی بابر نا مه ۲ر ۲۹۶

فیل :

درجنگهای هند، را جگان و امرای آنجا فیل را هم در لشکر کشی های خود درمقابل بابر استعمال میکردند وگاهی این فیلها درجملهٔ اموال غنیمت بدست لشکریان فاتح بابر می افتاد ، وبنابرین جزوی از لشکر بابربود. در جنگ پانی پت لشکر سلطان ابراهیم هزار فیل داشت(۱) و در جنگی که همایون با حمید خان در حدود انباله کرد هفت و هشت فیل رابه غنیمت آورد (۲)ودر سنهٔ (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م)بابربه پسر خود عسکری درجملهٔ انعامات دیگر ده فیل هم بخشید (۳).

چاپقونچی :

یکی از عملیات خطرناک جنگی دوطول زنده گانی عسکری بابر رسم «چاپقون» است که معنی آن شبخون وحملهٔ ناگهانی وچاپیدن اموال و غارت مواشی دیگران باشد . واین کار همواره داخل تاکتیک حربی نبود ،بلکه برای بدست آوردن خوراکه ومواشی وامواليست که به لشکریان در اوقات لازمه داده میشد .

بابر همواره ،چه در افغانستان وچه در هندوستان ، دسته های «چاپقونچی» داشت که ناگهانی برسر قبایل افغانی و یا در هندبرمردم می تاختند، ودر اکثر این تاخت وتاز، خود بابر هم حصه میگرفت .

در بابرنامه باچاپقونهای متعدد بابر بر قبایل افغانی غلجی ودر کورم و بنو وغیره برمیخوریم که در هر چاپقون به هزاران عدد مواشی وحیوانات بار بر دار را بغارت ودربین لشکریان خود تقسیم کرده است (۴) .

---

(۱) بابر نامه ۱۷۴

(۲) بابر نامه ۱۷۱

(۳) بابر نامه ۲۲۸

(۴) بابر نامه ۲۳۹

جای تعجب است که این رسم چاپقو ن در هندوستان که بابر در انجادارای خزاین وافر وحشم وطمطراق شا هانه است نیز تعقیب میگر دد و ازان جملهٔ چاپقو نها ی است که در هندچندماه پیش از جنگ پانی پت بعمل آورده است (۱) رسم چاپقون درقبایل آسیای میانه واز یک رواج داشت وبابر آنرا از انجا باخود انتقال داده بود. که علاوه بربدست آوردن اسوال وآذو قه وسیلهٔ ترس وتعجیز خصم هم بود .

فتح نا مه ها :

بابربعداز فتح جنگهاي گرم ،بکارهاي تبلغی نیزسی پر داخت واطلا عا ت فتو حات خو درا به اطر ف کشور خودمی فرستا د، واین یک نوع جنگ سر دي بود که درمقابل رقیبان ومخا لفان خودانجام میکر د،وهم طرفداران وحکمرانان خود را در نواحی دور دست کشور دلداري میداد . در سنهٔ (۹۳۲ﻫ ۱۵۲۵م) بعد از فتح همایون برحمیدخان ،ازشاه آباد حصار فیر وزه فتح نا مهٔ خو د را بو سیلهٔ رحمت پیاده به کابـل فرستاد(۲)ودرسنهٔ (۹۳۳ﻫ ۱۹۲۶ م) بعد ازفتح پاني پت ودیگر بلاد هند،فتح نامه یی رابه انشاي شیخ زین نشرداد، ودران ازفتح نامه هاي سابق هم ذکـري داد (۳). این فتح نامه با انشاي متکلف ومز ین مستندبه آیات قران ومقولهٔ هاي عربی، مشتمل بر شرح جنگها وفتو حات نوشته ووانمـود میشد که این همه فتوح وپیرو ز یها ،نتیجهٔ الطاف خدا وندي بود ه ودرطغراي آن بانام بابر لقب «غا زي» هم نوشته شد (۴) .

---

(۱) بابرنامه ۱۷۰

(۲) بابر نامه ۱۳۸ ،۱۷۱ ،۲۱۵

(۳) بابر نامه۲۰۹

(۴)بابر نامه ۲۱۴

کنگاش :

این کلمهٔ ترکی بمعنی مجلس مشورت است وبابر همواره د را سو ر جنگی وتاکتیک آن با امر اء ولشکر داران خود کنگاش میکند .چو ن ز ند گا نی بابر تا آخر عمر درکابل وهند به جنگها وفتوحات گذشته ، د رامو ر ملکی کمتر کنگا ش داشته ، ولی در ترتیب نقشه هاي جنگی وتفو ق برد شمن همواره از کنگاش کارگرفته وازکسانی کهدران جنگها بااوبوده‌اند «یک مجلس مشورهٔ حربی» تشکیل میداد هاست . وي گو ید : کهپیش از جنگ پا نی‌پت و ترتیب لوازم جنگی «تمام امرا وجوا نانی که سخن مید ا نستند به کنگا ش طبلیده کنگاش عام کردهونظر بهتر تیب ووضع جنگی شهر پانی پت را یها قرار گرفت(۱). وهمچنین در جنگ(۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) جو نپور امراي ترک وهندو ر ا بمشو رت طلبیده درباب گذشتن آب کنگاش کرد هشد (۲)وهم د ر جنگ رانا سا نگاپیش ازآغازجنگ ،کنگاش کرده شد وبا بر برخلاف را ي امر اقدام بجنگ کرد وفتح نمود وهم درین مجلس نطقی ایر د داشت که رجال دربار رابه اقدام جنگ تشجیع وقانع نمود (۳)در قصر ها ي شا هی هم بنا ئی بنا م «خلوت خانه» براي مجلس مشوره وکنگا ش وجود داشت (۴)که در ارگ با لا حصار کابل واگره ازین بناهاخبري داریم .

مصارف عسکری :

بابر اکثر عو اید سلطنت خود ر ا در امو ر عسکر و لشکر کشی صرف میکر د ، و ی علا و ه بر ما لیات هند کهدرحد و د ۵۲ کر و رتنکه بود خزا ین دهلی و آگره ر ا که سلا طین لو د ی ا فغا نی فر اهم آو ر د ه

---

(۱) بابر نامه۱۷۳

(۲)بابر نامه۲۳۸و۱۳۸ (۳) منتخب التواریخ ۱و۳۳۹وا کبرنامه ۲و۲۵

(۴) بابر نامه ۲۳۰ و ۲۳۱

بودند در دست داشت، ولی در سال ۹۳۶ھ ۱۵۲۸ م تمام آنرا صرف کرد وفرمان داد، که درفیصد، سی را بر مالیات گذشته اضافه کنند (۱) وی گوید:

درهمین فرصتها خزانهای دهلی وآگره اسکندر وابراهیم تمام شده، بجهت یراق لشکر و بجهت دارو وماهیانهٔ توپ وتفنچگی روزپنجشنبه هشتم صفر، ازوجه جمیع وجه داران فرمان شد که صدوسی بدیوان فرود آورده، باین اسباب وآلات صرف و خرج کنند.» (۲)

---

(۱) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۲ر۳۴۵

(۲) بابرنامه ۲۲۶

تجارت

افغانستان از زمان قدیم بر سر چهارراه تجارتی هند وچین باممالک غربی آسیائی واقع بود، راههای معروف تجارتی ابریشم Silkroad وراه‌عقاقیر Spice Road هر دو از هند در ین کشور می‌گذشت. وامتعهٔ تجارتی هند بوسیلهٔ کاروانهای بزرگ انتقال ومبادله می‌یافت .

این مبادلات تجارتی از وقتی که بر صغیر هند بوسیلهٔ غزنویان وغوریان مفتوح گردید با افغانستان واز راه افغانستان به ممالک شمال وغرب آن جریان داشت وعموماً از سه شهراه کاروان روبازرگانی صورت میگرفت :

اول : از وادي پنجاب ودریاي سند علیا از گذر نیلاب ووادي پشاور به کابل .

دوم : ازوادي دریاي سندو سطی وبنگش برراه هاي کاروان ووادي گومل وکورم وکوتل پیوار به گردیز وغزنه وولایت جنوبی کابل .

سوم : ازوادي ملتان وسندوبندرهاي بحري آن برراه دره بولان یاوادي ژوب به قند هار وهرات .

از جملهٔ این راهها شهراه شمالی پنجاب به کابل بعداز فتح این شهر بدست بابر درتصرف اوبوده وکابل یک مرکز مهم تجارتی بین هندوماوراءالنهر بود وبقول خودش از فرغانه وترکستان و سمرقند وبخاراوبلخ وحصارو بدخشان کاروانهاي تجارتی بکابل می آمدوسوداخانه خوبی بود، که هرسال هفت وهشت هزار اسپ بکابل می‌آمد ازجانب هندوستان هم پانزده وبیست هزار خانه وار کاروان بکابل وارد میگشت و متاع هندوستان از راه کابل به ممالک دیگر برده میشد واز هند رخت سفیدوقند ونبات وشکر وعقاقیر می آوردند .

معاملات تجارتی کابل چنین پرنفع بود که سودا گران برده تاسی و چهل فایده می می ستدندودر کابل ازانواع کالاي تجارتی خراسان وعراق (ایران کنونی) و روم (ترکیهٔ عثمانی) و چین یافت میشد (۱).

---

(۱) بابر نامه ۸۱

وازدات مهم تجارتی هند ازین راهها طلاونقر ،ابریشم، اسپ، فلزات، عاج، مرجان Coral عنبر Amber احجارنفیسه، بخمل velvet چکمن Brocade البسه، عطر یات، ظرف چینی، غلامان افریقی نباتات طبی Drugs و صادرات آن انواع منسوجات و کاغذ و نیل وافیون وعقاقیر واموال گوناگون دیگربود . (۱) طوریکه بابر گوید :از هندوستان درحدود ۲۰ هزار خانوارکاروان بکابل می آمدند که مراد ازان مردم پونده (کوچی) باشند، این مردم ازافغانستان گوسفند روغن، اسپ شتر وبرخی عقاقیر کوهی مانند هنگ، وموميائی وانواع منسوجات ابریشمین هرات وماوراء النهررابهند می بردندوازانجاشال وپتوی کشمیری وانواع منسوجات وپای پوش ملتانی وپشاوري راانتقال میدادند .

این راههاي تجارتی هنداکثر در مناطق افغان نشین بین کابل وغزنی وقندهار ودریاي سندمیگذشتند وکاروانیان درتحت بدرقهٔ این قبایل افغانی درمقابل اداي حقوق خاص گمرکی (باج راه) عبورومرورمیکردند، وگاهی بابربراي تصفیه راه کاروانهاي تجارتی براین قبایل تاخت وتازي مینمود. (۲) تا کاروانها بسلامت به شهرها ومراکز تجارتی برسند .

---

(۱) ایدوانسد هستري ۵۷۵

(۲) بابرنامه ۱۵۲

خاتمه

عایله و فرزندان بابر

بابر زنان منکوحهٔ ذیل داشت :

۱ـ عایشه سلطان بیگم دختر سوم سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند عم بابر که در سن ۵ سالگی باو نامزد شده بود واورا بعد از لشکر کشی اول بر سمرقند عروسی کرد وی یک دختر داشت که در خوردی بمرد .

روابط بابر بااین زن خوب نبود وبالاخر او را خواهر کلانش را بعه سلطان بیگم بفریفت واز خانه بر آمد .

بابر درین باره مینویسد: «عایشه سلطان بیگم نام دختر سلطان احمد میرزا راکه در زمان حیات پدر وعم بمن نامزد کرده بودند، در خجند آمده بود، در ماه شعبان (۹۰۵ هـ مارچ ۱۵۰۰ م)اورا گرفتم درااوئل کدخدائی اگر چه مهر من بدنبود ،ولی اول کد خدائی از جهت حیاو حجاب در هرده روز وپانزده روز وبیست روز یک مرتبه میرفتم آخر آن خود مهر هم نماند ولی حجاب هنوز بیشتر شد در یک ماه وچهل روز ما در من خانم بحصلتها سر زنش کرده به تشویشها میفرستاد .» (۱)

ازین بر می آید که بابر بحیات جنسی بسیار ولوغ نبود زیرا در همین حالی که اولین ازدواج او بود ،ازملاقات بازن نو جوان خود گریزان گشت، و حتی دل به امرد بازاري (بابري) نام هم بست ، و بقول خودش در عشق او آشفته و سر وپا برهنه بیقرار وبی اختیار میگشت (۲) پس در چنین حالت عایشه بیگم که کفو همسر ودختر کاکاي اوبود حق داشت خانه را پدرود گوید واز زناشوئی با چنین مرد بگذرد .

---

(۱) بابر نامه ۴۸

(۲) بابر نامه ۴۹

۲-زن‌دوم بابر زینب سلطان بیگم نام داشت که بعد از فتح کابل به نکاح اوآمده‌وعمزاده اوبود دختر پنجم سلطان محمود میرزا پادشاه حصار. این زن را بابر به خواهش ما در خود گرفته بود که بعد از دو سه سال به مرض چیچک درگذشت.

۳-زن سومش معصومه سلطان بیگم خواهر زن اولین عایشه‌سلطان بیگم ودختر پنجم‌سلطان احمد میرزا بود که‌در هرات بابر را دید وبر او عاشق شد ودرکابل بعقد زنی او آمد و یک دختر بنام معصومه داشت که حین زایش اودرگذشت ومعصومه در هند باپدر پیوست و در انجا بمرد.

۴- زن چهارمش دختر شاه منصور با جوري بنام بی بی مبارکه ازقوم یوسفزئي افغان بود که‌گلبدن بیگم در همایون نامه او را «افغانی اغاچه» مینامد وهم‌وی‌نعش‌بابر رادر عصر شیر شاه‌سوری بکابل آورده ودفن کرده بود وی درهند تاعصر اکبر زندگی داشت ولی بابر را ازاو فرزندي نبود وگویند که برادرش میر جمال از طرف بابر منصب ممتازي داشت وهر دو باداو بهند رفتند، ودر عصر اکبري در انجابمردند.

بابر درا حوال سال (۹۲۵ ه) دربن باره چنین می نویسد: « از افغانان یوسفزئی ملک شاه‌منصور پسر ملک‌سلیمان شاه آمده درمقام‌دولتخواهی‌بود، بجهت مصلحت اولوس یوسفزائی دختراو را طلبیده شددرین‌منزل(ماندیش)خبررسید که‌دختر شاه‌منصور رابامال‌یوسفزئی می آرند، درنماز شام صحبت شراب شد »(بابر نامه ۲۳۹) از روي این نوشتهٔ تخود بلبر شب زفاف این زن را شام روزجمعه ۲۶ ماه محرم (۹۲۵ ه) ۲۸ - جنوری ۱۵۱۶ م) تعین کرده میتوانیم.

۵ - زن محبوبش ماهم بیگم ازخاندان سلطان حسین بایقرا بوده که‌مادرشهزاده همایون باشد، نکاح او (۹۱۲ ه)ووفاتش(۹۴۰ ه)است. یک فرزند دیگرش فاروق در خوردي فوت شد.

۶-دلدار بیگم مادر هندال میرزاوالور (درخو ردي مرده)وسه دختر گلرنگ گلچهره، گلبدن .

۷-گلرخ بیگم مادر شهزاده کامران وعسکري میرزا .

۸- را یقه بیگم .

حین وفات بابر هفت اولاد زنده داشت :

چهار پسر : همایون، کامران ،هندال، عسکري .

سه دختر :گلرنگ بیگم ،گلچهره بیگم، گلبدن بیگم (مولفه همایون نامه)(۱)

بعد ازمرگ بابر هنگامیکه نصرالدین محمد همایون پسر بزرگش برتخت شاهی آگره نشست، وي علاوه برحکمراني کابل وقندهارحکومت پنجاب را هم به برادرش کامران سپرد. وبه هندال میرزا که نو از بدخشان رسیده بود ، حکمراني میوات داد، وبه عسکري میرزا ولایت سنبهل داده شد (۲) .

(۱)ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ر۲۶۲م روضة السلاطین (حواشی)۲۳۵ ببعد .

(۲)ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ر۲۸۲م

مرض و آرامگاه بابر

به تصریح گلبدن بیگم: بابر همایون راازهمه اولادخو ددوست ترداشت وچون او در اوائل سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰م بیمارشد، بابر سخت پریشان گردید وبر دورادور بسترش گشتی و گفتی: خدایا! اگرجان مراد ربدل جان همایون می پذیري جان مرا بیگر!

بعداز ین همایون افاقه یافت، ولی خودبابر به بیماري صاحب فراش گشت وچون طبیبان اور ادیدند گفتند که این مرض اثر همان زهراست که ما در سلطان ابراهیم لودي بو سیلهٔ احمد چاشنی گیر بدو خورانده بود.

بابردر اواخر عمرش میگفت که: من پادشاهی به همایون میگذارم ومیخواهم درباغ زرافشان گوشه گیري کنم. چون تندرستی خود را بکلی ازدست داده بود، بنابرین همایون را رسماً به جانشینی خود برگزید وچانچه گذشت بتاریخ دوشنبه ۵ جمادي الاولی (۹۳۷ هـ) درهمان چهار باغ زرافشان کنارجمنا (رام باغ) درگذشت ودر همانجا دفن گردید، که ازطرف بازماندگان اومبلغ پنج لک درآمدبیانه وسیکري وقف مزار اوبود ،وقاریان وحافظان قرآن همواره برین مزار قرآن می خواندند وپنج وقت نماز جماعت برپا میساختند .و محمد علی عسس (؟) متولی این مزار بود. (۱)

نعش بابر تاسال ۹۴۷ هـ ۱۵۴۰م که همایون درهندپادشاه بود در همین جا مدفون بود ،چون در رجب همین سال همایون از شیرشاه شکست خوردوبه امرکوت سندر سیدوبعد ازان به ایران رفت، همان بی بی مبارکه یوسفزئی زن بابر(بقول گلبدن بیگم : افغانی آغا چه) بقایاي عصام وهیکل اورابه کابل انتقال داد (۲)ودرقسمت علیاي باغی که بنام اوشهرت دارد مدفون ساخت و محمدقاسم

---

(۱) همایون نامه ۲۳

(۲)دکتور رام پرشاد ترپاتهی دركتاب عروج وسقوط امپا ئرمغل بوسیلهٔ عهدمغولیه درنظرمؤرخان ازسیدصباح الدین ۸۲ مطبع اعظم گړه هند ۱۹۶۷م

مزارو لوح مزار ظهیرالدین محمد بابر شاه در کابل

فرشته گوید: که این باغ بقدم گاه حضرت رسول (صلعم) مشهور بود. (۱)

چون بعد ازبابر تافتح نادر شاه افشار مدت زیاده از یک قرن، کابل دردست اخلاف اوبابریان دهلی بود، این آرامگاه وباغ درکمال طراوت وآبادانی بود، ولی به تصریح عبد الحمید لاهوری بموجب وصیت با بر بنائی بر مرقد اوساخته نشد. (۲)

بقول همین مورخ باغ بابرشاه، ۵۰۰ گز طول وپانزده مرتبه داشت که ارتفاع هرمرتبه ازدیگری سی گز بود، وبحکم جهانگیر درمرتبه پانزده هم این باغ بر قبر رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا چبوتره خردی از سنگ مر مر نصب شد (درحدود ۱۰۱۶ هـ ۱۶۰۷ م).

(درعصر شاهجهان) این باغ رونق افزونتری گرفت ویک مرتبه ۱۵ هزار روپیه وبار دیگر هم درسال نزدهم جلوس خویش (۱۰۵۶ هـ ۳۶ ۱۶ م) د و لک وپنجاه هزار روپیه بر و ضهٔ بابر ودیگر باغها ی کابل صرف کرد (۳).

که ازان جمله مسجدی کوچک از سنگ مرمر در مرتبهٔ پایان قبر بابر در مدت دو سال بمصرف مبلغ چهل هزار روپیه باتمام رسانیده و دوازده آبشار باغ را باحوض های آن از سنگ مرمر کابل بساختند (۴) اکنون در باغ بابر نوشته های ذیل بالای قبور وابنیه موجود است:

۱ ـ قبر بابرشاه:

بریک روی لوح مزار بابر شاه که یک ونیم متر ارتفاع و نیم متر عرض دارد واز مرمر سفید است بخط بسیار خوب نستعلیق درشت وزیبا نوشته اند:

---

(۱) ارامگاه بابر از خلیلی ا فغان ۲۶ طبع کابل ۱۳۷۳ ق

(۲) پادشاه نامه ۳ر ۵۸۹

(۳) عمل صالح ۳ر۵٦ از محمد صالح لاهوری طبع کلکته ۱۹۳۹ م

بطرف اندرو ن :

(۴) پادشا ه‌نامه ۳ر۵۸۹

سطر (۱) یاسبحان یلسلک یافتاح باعدل یاقد وس

(۲) الله اکبر

(۳) لااله الا الله محمد رسول‌الله

(۴) پادشاهی کز جبینش تافتي نورالله

(۵) آن ظهیر الدین محمدبود بابر پادشاه

(۶) باشکو ه‌ودولت واقبال‌و عدل ودادو دین

(۷) داشت از توفیق وفیض‌وفتح و فیر و زي سپاه

(۸) عا لم‌اجسام‌رابگرفت‌وشدروشن‌روان

(۹) بهر فتح عالم ارواح چون‌نور نگاه

(۱۰) وشد چوفر دو سش مکان ،رضوان زسن‌تاریخ جست

(۱۱) گفتمش :«فردوس دایم جاي بابرپادشاه »۹۳۷ هـ

بطرف بیرو ن :

(۱) یاالله یانور یافیاض یاغفار یارحیم

(۲) یاارحم الراحمین

(۳) ازفیض عنایت بیغا یت الهی

(۴) وقتی که بزیارت رو ضهٔ منورهٔ

(۵) حضرت فردو س مکانی

(۶) ظهیر الدین محمد بابر پاد شاه

(۷) غازي‌ابوالمظفر نور دین محمد

(۸) جها نگیر پادشاه ابن حضرت

(۹) عرش آشیانی جلال‌الدین محمد

(۱۰) اکبر پادشاه غازي کامجو گردیدند

(۱۱) این‌لوح فرمودند سنه ۲ جلوس

(۱۲) جها نگیري مطابق ۱۰۱۶ هجري

۲ - قبر محمد حکیم بن همایون بن بابر

(تولد از بطن ماه چوچک بیگم ۱۵ جمادي الاولی ۹۶۰ ه وفات جمعه اول شعبان ۹۹۳ ه) پهلوی راست قبر بابر :

۱ - الله اکبر

۲ - بفرمودهٔ ابو المظفر نور الدین

۳ - محمد جهانگیر پادشاه غازی ابن حضرت جلال

۴ - الدین محمد اکبر پادشاه غازی لوح مرقد میرزا

۵ - محمد حکیم ابن جنت آشیانی همایون پاد

۶ - شاه غازی صورت اتمام پذیرفت سنه ۲ جلوس

۷ - جهانگیري مطابق سنه ۱۰۱۶ هجري

۳ - قبر هندال بن بابر

(تولد از بطن دلدار بیگم ۹۲۴ ه قتل ۲۱ ذیقعده ۹۵۸ درچهرهار)

بر کنار چپ قبر بابر :

۱ - لااله الا الله محمد رسول الله

۲ - از فیض عنایت الهی

۳ - وقتی که بزیارت روضهٔ حضرت

۴ - ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازي

۵ - ابو المظفر نور الدین محمد

۶ - جهانگیر پادشاه غازي کامجوگردیدند

۷ - لوح مرقد میرزا هندال ابن ظهیر الدین محمد

۸ - بابر پادشاه غازي را فرمودند سنه ۲ جلوس

۹ - جهانگیري مطابق ۱۰۱۶ هجري

۴ - قبر رقیه سلطان بیگم :

دختر میرزا هندال زوجهٔ جلال الدین محمد اکبر (وفاتش ۱۰۳۵ هـ در اکبرآباد هند) که نعش او را بکابل آوردند و در مرتبهٔ پانزدهم باغ بابر دفن شده که بامر جهانگیر چبوترهٔ سنگ مرمر را بر آن ساخته بودند و شاه جهان محجر سنگ مرمر را بارتفاع سه گز بر آن نصب کرد. (۱)

برین قبر بخط بسیار خوب ثلث آیت الکرسی و نام مغفرت مآب خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم بنت میرزا هندال در سنه ۱۰۳۰ هـ نوشته شده است .

۵ - مسجد سنگ مرمر :

این مسجد کوچک از سنگ مرمر سفید بنا یافته دیوارها و سقف وسطح آن از یک نوع سنگ میباشد . در بارهٔ بنای این مسجد عبدالحمید لاهوري مینویسد : که بامر شاه جهان در مرتبه پایین قبر بابر مختصر مسجدي از سنگ مرمر در آخر سال هجدهم (جلوس) اساس گذاشته شد و در آخر سال نزدهم بعد فتح بلخ و بدخشان در مدت دو سال بصرف سی هزار روپیه در کمال لطافت انجام پذیرفت . (۲)

بر پیشانی طاق های این مسجد کتیبه‌یی از عصر شاه جهان بخط جلی نستعلیق زیبا باقی است که عین آن درینجا نقل میشود :

« این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدوسیان است وجلوه گاه کروبیان . بفرمان ادب معلی اعلی در نظر گاه عالم بالا ، یعنی روضهٔ منورهٔ پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه ، حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر شاه غازي که جز آن عمارتی نتوان ساخت ،بفرمودهٔ

---

(۱) پادشاه نامه ۲

(۲) پادشاه نامه ۳ ر ۵۸۹ در کتیبهٔ اصل مسجد این عدد چهل هزار روپیه است .

نمائی ازمسجد بابر که در چند قدمی مقبرهاو درباغ بابر واقـــع است وکاملا از سنگ مرمر ساخته

این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش درگاه الهی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازي بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار ندر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فریقی از کارطلبان سرداري او در ان سرزمین به آن گروه فیروزي و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه در آن میدان، که بمحض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند و دولت خواهان این بندهٔ شرمندهٔ احسان حضرت یزدان گشته.

آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه وشش درعرصهٔ دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت. » (۱)

این مسجد تا حدود سال ۱۳۷۰ هـ ۱۹۵۰ م بر حالت سابق خود بود، ولی شکستي در بنیان آن راه یافت و برای اینکه از بین نرود، بوسیلهٔ مهندسان آثارعتیقه ایتالوی، مورد ترمیم قرار گرفت. درین ترمیم جدید همان سبک سابق آنرا بهمان سنگهای قدیم مراعات کرده‌اند ولی لطافت معماری آن از بین رفته است.

درحین ترمیم این مسجد دیده شد، که مغز دیوار گلی است، وچونه در آن بکار نرفته‌و پدید آمد که‌سنگهای آن همه ازالواح مزار هائیست که‌یک روي‌آنراصاف وانلس نموده ومسجدراازان ساخته‌اند وبرروي دیگرسنگهاهمان‌گل کاریهاي قدیم باقیست وتنها کتیبهٔ آنراتراشیده اند (۲)

---

(۱) تامس‌ولیم بیل- مفتاح‌التواریخ ۲۶۹ طبع کانپور ۱۸۶۸ م

(۲) خلیلی آرامگاه بابر ۴۳ طبع کابل ۱۳۷۳ ق.

فهرست مضامین

بخش اول

دودمان واسلاف بابر	ص	۱
تخت نشینی بابر وحوادث ماوراءالنهر	ص	۷
بابر درافغانستان	ص	۱۰
درکابل	ص	۱۳
فتح قندهار	ص	۱۴
دسیسه درکابل و قتل عبدالرزاق میرزا	ص	۱۵
زبیر راعی	ص	۱۷
کشته شدن شیبانی خان	ص	۱۷
سفرماوراءالنهر	ص	۱۸
لشکرکشی های بابر بر هند	**ص**	**۲۰**
لشکرکشی اول	ص	۲۴
لشکرکشی دوم	ص	۲۴
لشکرکشی سوم	ص	۲۶
لشکرکشی چهارم	ص	۲۷
لشکرکشی پنجم و فتح دهلی	ص	۲۹
از فتح دهلی تا مرگ بابر	ص	۳۵

بخش دوم

شخصیت علمی و ادبی بابر	**ص**	**۴۴**
تالیفات (۱) بابرنامه	ص	۴۵
نواقص بابرنامه و ترجمه های آن	ص	۵۴

ترجمه های بابر نامه ص ٥
تجلی شخصیت بابر در بابر نامه ص ٥٥
نظر بابر به خودش ص ٦٤
(٢) رساله عروض ص ٦٧
(٣) دیوان بابر ص ٦٩
(٤) مبین ص ٧٠
(٥) نظم رساله والدیه ص ٧٢
کتابهای گم شدهٔ بابر ص ٧٤
خط بابری ص ٧٥
شخص بابر ص ٧٩
عیاشی های بابر ص ٨١

بخش سوم

شخصیت سیاسی واداری بابر ص ٨٣
تشکیلات ملکیه ص ٨٣
راجه های تحت امپراتوری بابر و روابط او با دربارهای دیگر ص ٩٣
مقدار درآمد و نظام مالیات ص ٩٨
مدارس وتعلیم ص ١٠٥
داک چوکی ص ١٠٦
تعمیرات بابر ص ١٠٨
باغ صفا و باغ وفا ص ١١١
چهل زینه و ابنیهٔ قندهار ص ١١٣
چهارباغ قندهار ص ١١٥
بنا های عصر بابر در هند ص ١١٧
نتایج فتح بابر در هند ص ١١٨

اوضاع اجتماعی ص ۱۲۵

در پښتو نخوا ص ۱۲۵

در هندوستان ص ۱۳۱

مسکوکات، اوزان، فواصل، اوقات، ص ۱۳۴

مسکوکات ص ۱۳۴

اوزان ص ۱۳۶

اعداد ص ۱۳۶

اوقات ص ۱۳۷

فواصل ص ۱۳۸

تشکیلات عسکری ص ۱۳۹

سنگ ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ ص ۱۴۰

تیر اندازان ص ۱۴۲

ارابه وتور ص ۲۴۲

تفنگ اندازان ص ۱۴۳

رعداندازان ص ۱۴۴

فیل ص ۱۴۵

چاپقونچی ص ۱۴۵

فتح نامه‌ها ص ۱۴۶

کنگاش ص ۱۴۷

مصارف عسکری ص ۱۴۷

Date D

[illegible]له وفرزندان بابر	ص	۱۴۹
مرض وآرامگاه بابر	ص	۱۵۱
قبربابرشاه	ص	۱۵۴
قبر محمد حکیم	ص	۱۵۵
قبر هندال	ص	۱۵۷
قبر رقیه سلطان بیگم	ص	۱۵۷
مسجد سنگ مرمر	ص	۱۵۸
	ص	۱۵۸

PROPERTY OF
ACKU
4986

فهرست کتب طبع شده از طرف مؤسسه بیهقی کتاب خپرونه

١ـ از خیبر تا پامیر
٢ـ سکندر در آریانای کبیر
٣ـ امام اعظم ابو حنیفه (رح)
٤ـ څما یادونه
٥ـ پښتو تفسیر شریف ترنهمی پاری پوری
٦ـ پاره های قرآنکریم تا پارهٔ بیست وهشتم
٧ـ نور
٨ـ انتخابی ښاروالی
٩ـ سالنامهٔ ترجمان
١٠ـ ابر بهاری
١١ـ محمدی رسالت
١٢ـ دین او انسانی تمدن
١٣ـ ژورنالیزم عملی
١٤ـ اقتصادی کالنی
١٥ـ اقتصاد معتدل
١٦ـ جویبار
١٧ـ دنیای حیوانات مخصوص اطفال
١٨ـ غزنه وغزنویان

سلسله نشرات (۱۹)

بمناسبت سال بین المللی کتاب

ZAHIR-AIDIN M.BABUR SHAH

(1483-1530 A.C.)

By

PROF. ABD-AL-HAYY HABIBI

Published by The

BAYHAQI PUBLISHING AGNCY

KABUL

1972

دولتی مطبعه تعداد طبع ۱۰۰۰ جلد